







# موفقیت در اسلام

محمد ناطقی



"نشر حقوق بشر اسلامی"  
Islamic human rights

سرشناسه: ناطقی، محمد، ۱۳۶۷-  
 عنوان و نام پدیدآور: موفقیت در اسلام/محمد ناطقی؛ ویراستاران سیدحمید  
 حیدری ثانی و شبنم دانشمند.  
 مشخصات نشر: قم: انتشارات حقوق بشر اسلامی، ۱۴۰۲.  
 مشخصات ظاهری: ۳۴۴ ص.  
 شابک: 978-622-93334-7-1  
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
 موضوع: موفقیت -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام  
 Success -- Religious aspects -- Islam  
 موفقیت -- جنبه‌های قرآنی  
 Success -- Quranic teaching  
 رده‌بندی کنگره: ۶۵/BP۲۳۲  
 رده‌بندی دیویی: ۴۸۵/۲۹۷  
 شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۲۱۳۶۸۴  
 اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی: فیپا



## موفقیت در اسلام

نویسنده: محمد ناطقی

ویراستاران: سیدحمید حیدری ثانی و شبنم دانشمند

صفحه‌آرا: سیدحمید حیدری ثانی

طراح جلد: صادق ریحانی

ناشر: حقوق بشر اسلامی

شابک: 978-622-93334-7-1

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۵۰ هزار تومان

قم، خیابان صفائییه، پاساژ المهدی، دفتر فنی فقتوس

۰۹۱۰۸۳۴۳۷۴۰

حق چاپ محفوظ است.



## مقدمه

﴿ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان كنتم مؤمنين﴾

این آیه شریفه را از حضرت آقا که در دفاع مقدس در ضمن سخنرانی‌هایشان بیان می‌کردند، در یک کلیپ شنیده بودم. بارها این کلیپ را نگاه کردم. این آیه که حضرت آقا فرمودند، انگیزه‌ای شد برایم برای تحقیق و بررسی بیشتر در این باره و چون همیشه علاقه‌مند بودم به اینکه موفقیت را از نگاه اسلام بررسی کنم، به جمع‌آوری آیات و روایاتی انگیزشی درباره موفقیت پرداختم. در این کتاب، بیست نمونه از عواملی را که باعث می‌شود انسان به موفقیت برسد، بررسی کرده‌ایم و طبیعتاً اولین و مهم‌ترین عامل موفقیت، توفیق از سمت خداوند متعال است. اگر او نخواهد، هیچ اتفاقی رقم نخواهد خورد.

در این کتاب بعضی از عواملی را آورده‌ایم که در موفقیت تأثیرگذار است؛ مثل دعای پدر و مادر. شاید در کتب روان‌شناسی و موفقیت از این عوامل



اسمی برده نشده باشد. تو ضیحات و داستان‌هایی هم آورده‌ایم تا این کتاب هم آموزشی باشد و هم علمی.

از زحمات سرکار خانم زهرا مرعشی، مهندس مهدیه مرعشی و دوست عزیزم جناب آقای صادق زارع که در نوشتن و جمع‌آوری این کتاب بسیار زحمت کشیدند و کمک کردند، تشکر می‌کنم و از مجموعه کتابخانه امامین علیهم‌السلام تحت اشراف حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی که با ما همکاری کردند و هرکس در این راه به این حقیر کمک کرده، صمیمانه سپاسگزارم.

سعی کرده‌ایم تا جایی که بشود، منابع را ذکر کنیم. البته اگر بزرگواری منبعی یافت که در این کتاب نیامده است، متشکر می‌شویم که به ما اطلاع دهد تا ان شاء الله در چاپ‌های آتی ذکر کنیم.

با سلام و درود به روح مطهر امام راحل عظیم‌الشأن و ارواح مطهر مراجع عظام و علما و دانشمندان و شهدا و همچنین روح مطهر پدر عزیزم استاد ناطقی و پدر و مادر بزرگوارشان، امیدوارم در اعلی‌علیین بهشت با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیها‌السلام محشور شوند. این کتاب را به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومین علیهم‌السلام مخصوصاً قطب عالم امکان حضرت بقیة‌الله‌الاعظم عجل‌الله‌فرجه‌الاولی‌و‌الثانی و نایب عزیز ایشان رهبر معظم انقلاب امام خامنه‌ای (حفظه‌الله) تقدیم می‌کنم.

با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد

با سپاس فراوان

محمد ناطقی



## فهرست

---

مقدمه	۵
فصل اول: خداوند	۱۵
از قعر چاه تا اوج چاه	۲۰
بیا با خدا ببندیم	۲۲
نتیجه متقی بودن و بندگی خدا	۲۴
به سمت خدا	۲۶
دو دریای شور و شیرین که به هم تجاوز نمی کنند!	۲۷
خوب من خدا	۲۹
ممکن و ناممکن، مسئله این است	۳۱
فصل دوم: تجربه	۳۳
ماهگیر	۳۷
خواهر هارون	۳۹
برایان تریسی	۴۲
پنجه شیر	۴۵
فصل سوم: برنامه ریزی	۴۷



- ۴۷ ..... برنامه ریزی چیست؟
- ۵۵ ..... هفت گاو .....
- ۵۷ ..... زندگی به سبک روح الله .....
- ۵۸ ..... رهبر من .....
- ۶۰ ..... برنامه زندگی .....
- ۶۲ ..... عنوان بصری .....
- ۶۳ ..... فونتن بلو .....
- ۶۷ ..... فصل چهارم: شکرگزاری .....
- ۶۷ ..... شکرگزاری چیست؟ .....
- ۷۲ ..... شکرًا لله .....
- ۷۴ ..... نعمت تا بی نهایت .....
- ۷۵ ..... نامه پیرزن به خدا .....
- ۷۷ ..... ای کاش... فقط کمی شاکر باش .....
- ۷۹ ..... پرنده کور .....
- ۸۱ ..... بهترین صورت .....
- ۸۳ ..... فصل پنجم: قدرت و خودباوری .....
- ۸۳ ..... درباره خودباوری .....
- ۸۷ ..... قدرت امام رضا علیه السلام .....
- ۸۹ ..... یک کاوه و یک کردستان .....
- ۹۱ ..... من هنوز زنده ام .....
- ۹۳ ..... سکوت قورباغه ها .....
- ۹۵ ..... هلن کلر .....
- ۹۷ ..... فصل ششم: پدر و مادر .....





- ۹۷..... قدر والدین
- ۱۰۲..... والدین را خدمتی، تا عرش بالا می‌روی
- ۱۰۳..... اعدام
- ۱۰۵..... گهوارهٔ آرزوها
- ۱۰۷..... چگونه مطهری مطهری شد؟
- ۱۰۸..... شهابی ز دعای پدر
- ۱۱۰..... ان شاء الله صدساله شوی
- ۱۱۱..... فصل هفتم: اعتماد به نفس
- ۱۱۱..... اعتماد به نفس چیست؟
- ۱۱۷..... بروس لی
- ۱۱۸..... استاد زیرک
- ۱۱۹..... پسر امام مجتبی
- ۱۲۱..... اعتماد به نفس هاروی
- ۱۲۲..... من ز جا بر می‌خیزم
- ۱۲۳..... فصل هشتم: کار و تلاش
- ۱۲۸..... کار سنت مردان خدا
- ۱۲۹..... تلاش و تحول
- ۱۳۰..... هم‌نشین حضرت زره‌ساز
- ۱۳۱..... دعای تلاش
- ۱۳۲..... پروانه شو، پروانه شو
- ۱۳۴..... موفقیت با چشمان بسته
- ۱۳۷..... فصل نهم: ریسک‌پذیری
- ۱۴۱..... گاهی در زندگی باید ریسک کرد



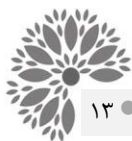
- ۱۴۳ ..... ریسک به سبک مادر موسی
- ۱۴۵ ..... خنجر و حنجر
- ۱۴۷ ..... بزرگ‌ترین بی‌زینس من
- ۱۵۱ ..... سقز و تاریکی
- ۱۵۳ ..... فصل دهم: ضرورت نظم
- ۱۵۳ ..... دربارهٔ نظم
- ۱۵۸ ..... همه چی آرومه، وقتی ناظم خداست
- ۱۵۹ ..... رمز مردان بزرگ
- ۱۶۱ ..... فانسقه
- ۱۶۲ ..... کیف من
- ۱۶۵ ..... فصل یازدهم: شکست‌ناپذیری و شجاعت
- ۱۶۵ ..... شجاعت چیست؟
- ۱۶۹ ..... شجاعت از علی آموز
- ۱۷۱ ..... امام و نگاه مهماندار
- ۱۷۴ ..... فَاَرةٌ
- ۱۷۶ ..... سختی را بشکن برای آسانی
- ۱۷۸ ..... قاری شجاع
- ۱۷۹ ..... فصل دوازدهم: صبر و استقامت و پشتکار
- ۱۷۹ ..... دربارهٔ صبر
- ۱۹۰ ..... نتیجهٔ دشنام به امام
- ۱۹۲ ..... عند فناء الصبر یأتی الفرج
- ۱۹۴ ..... خانم خاص
- ۱۹۶ ..... اتاق شمارهٔ ۶



۱۹۸.....	خانوادهٔ بهشتی
۲۰۰.....	ستون استقامت
۲۰۱.....	خانهٔ خدا
۲۰۳.....	فصل سیزدهم: هدف، تصمیم، آینده‌نگری
۲۰۳.....	هدف چیست
۲۱۳.....	شاهِ وفا ابالفضل <small>علیه السلام</small>
۲۱۵.....	بوسه بر اسکار
۲۱۷.....	جامانده از قافله
۲۱۹.....	دیگر سیگار نمی‌کشم
۲۲۱.....	تصمیم شاهانه
۲۲۲.....	مار زندگی
۲۲۳.....	به خودم اعتماد دارم و به خدا ایمان
۲۲۴.....	هدیهٔ بلقیس
۲۲۷.....	زندگی به سبک شکلات
۲۲۹.....	پیرزن و مناره
۲۳۱.....	فصل چهاردهم: اراده و همت
۲۳۱.....	جایگاه و ارزش همت عالی در سرنوشت آدمی
۲۳۷.....	یا مرگ یا پیروزی
۲۳۸.....	عالم قفل‌ساز
۲۴۰.....	بیاییم مهم باشیم
۲۴۱.....	همت گنجشکی
۲۴۳.....	پیروزی اراده
۲۴۵.....	مردی از خویش برون آید و کاری بکند



۲۴۷	فصل پانزدهم: دعا و نماز
۲۴۷	چرا دعا و نماز؟
۲۵۲	پناه بی پناهان، نگاهم کن
۲۵۴	آدم ای رب، پناهم بده
۲۵۶	الهی آهی، گاهی نگاهی
۲۵۷	دعا، نماز در جنگل
۲۶۰	امشب با من، فردا با خدا
۲۶۲	دزد نمازخوان
۲۶۵	فصل شانزدهم: مثبت اندیشی و خوش بینی
۲۶۵	چهارده جمله کاربردی و مثبت
۲۷۲	همه چی آرومه
۲۸۱	فصل هفدهم: اهمیت امیدواری در اسلام
۲۸۵	نخلستان امید
۲۸۶	شهاب‌الدین
۲۸۹	امید هدیه معبود
۲۹۰	حماسه امید، حماسه ملیورن
۲۹۲	آسوده خاطر
۲۹۳	از این ستون به آن ستون فرج است
۲۹۵	فصل هجدهم: تنبلی و سستی، بی تحرکی و سحرخیزی
۲۹۵	درباره تنبلی
۳۰۰	گام‌های آهنین
۳۰۱	چوب و فلک
۳۰۳	عمر عزیز است، غنیمت شمار



۳۰۵	خانۀ آجری
۳۰۷	ماهی ژاپنی
۳۰۹	سحرخیز باش تا کامروا باشی
۳۱۱	اقبال لاهوری
۳۱۳	فصل نوزدهم: بازتاب عمل
۳۱۶	بخشیدم و بخشیدنی دیدم
۳۱۸	این کدو صاحب دارد
۳۲۰	هرچه کنی، به خود کنی
۳۲۲	چوپان بیدار
۳۲۴	طیب بی سواد
۳۲۷	فصل بیستم: تغییر
۳۳۵	خدا حافظ نوکیا
۳۳۷	بُشر حافی
۳۳۹	مثل عقاب باش
۳۴۱	تیشۀ خوشبختی
۳۴۳	۱۸۰ درجه تغییر!





## فصل اول: خداوند

توضیح دربارهٔ خداوند آسان به نظر می‌رسد؛ اما در حقیقت ناممکن است؛ زیرا بیان هر توضیح کامل و دقیقی دربارهٔ خداوند، نیازمند شناخت کامل اوست و این امر نه تنها از عهدهٔ هیچ انسانی، بلکه از عهدهٔ هیچ مخلوقی بر نمی‌آید. در عین حال ما به کمک عقل و نقل، تا حدودی دربارهٔ خداوند و صفات او به شناخت و معرفت اجمالی می‌رسیم.

اصل مشترک میان همهٔ شرایع آسمانی، اعتقاد به وجود خداست. قرآن کریم وجود خدا را روشن و بی‌نیاز از دلیل می‌داند و هرگونه تردید در این باره را بر نمی‌تابد:

﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>

مگر دربارهٔ خدا، پدیدآورندهٔ آسمان‌ها و زمین، شکی هست؟!

در عین روشن بودن وجود خداوند، قرآن برای کسانی که می‌خواهند از طریق تفکر و استدلال خدا را بشناسند و تردیدهای احتمالی را از ذهن خویش بزدايند، راه‌هایی نشان داده است؛ از جمله:



۱. احساس وابستگی و نیازمندی انسان به موجودی برتر: این احساس در حالات خاص خود را نشان می‌دهد و این، همان ندای فطرت انسانی است که او را به سوی مبدأ آفرینش فرا می‌خواند.

۲. دعوت به مطالعهٔ عالم طبیعت که نشانه‌های وجود خداوند در آن است و تأمل در شگفتی‌های آن. صاحبان خرد ناب با اندیشه در عالم آفاق و انفاس، نشانه‌های الهی در آفرینش را می‌یابند و خدای یکتا را محور هستی می‌دانند.

محور هستی بودن خداوند مفهوم ژرف و گسترده‌ای دارد که تبیین همهٔ ابعاد و مراتب آن از حد این مقاله خارج است. در اینجا به مهم‌ترین ابعاد آن اشاره می‌کنیم:

۱. در ذات و صفات، یکتا و بی‌همتاست و آفرینندهٔ همهٔ پدیده‌هاست؛

۲. دارندهٔ تمامی صفات جمال و جلال و دربردارندهٔ همهٔ کمالات وجود است؛

۳. تنها او مؤثر در عالم وجود است؛

۴. تنها او مربی و مدیر و مدبر عالم است؛

۵. او صاحب اختیار همه است و بر هر چیز مسلط و بر هر کاری تواناست؛

۶. همهٔ نعمت‌ها و موهبت‌های مادی و معنوی از آن اوست؛

۷. تنها پناهگاه امن و قابل اعتماد است.





نشانه‌هایی از صفت و حقایق وجودی خدا در قرآن و روایات بیان شده است که تا حدی به کامل تر شدن این ادراک اجمالی کمک می‌کند. البته در قرآن تأکید شده است که هیچ چیز مانند خدا نیست؛ زیرا هر موجودی غیر از خدا، محدود و نیازمند است و اگر خدا بخواهد مثل مخلوقات خود باشد، یکی از آن‌ها خواهد بود. اما در عین حال، صفات متعدد و کمالات مختلفی را از خداوند برای ما بیان کرده است که این آیات، بخش اعظم قرآن کریم را در بر گرفته است.

در نتیجه درمی‌یابیم که با همهٔ این اوصاف، راهی برای دستیابی به تصویری از حقیقت او نداریم؛ اما با تمام وجود می‌توانیم وجود او را درک کنیم و به دورنمایی برسیم از آنچه می‌تواند باشد.

جان هاتون در کتاب *در جست‌وجوی خدا* می‌نویسد: «اگر ما فقط پدیده‌هایی را به خدا نسبت دهیم که قوانین علم به آن‌ها نرسیده‌اند، یعنی هنوز معنی قوانین را نفهمیده‌ایم. وقتی می‌پرسند سبب برای چه از درخت می‌افتد، می‌گوییم جاذبه می‌اندازدش. نه، این‌طور نیست. جاذبه صرفاً یک توصیف ریاضی از نظم عجیب دنیاست.» به راستی که چه زیبا گفته است. آیا اگر ما قسمتی از نظم دنیا را جمع‌بندی کنیم و رویش اسم بگذاریم، باید خدا را فراموش کنیم و ساده‌لوحانه بگوییم علم همه چیز را ثابت کرده است؟

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «هر موجودی برهان آفریدگاری خداست که با زبان بی‌زبانی آفریدگار خود را نشان می‌دهد.»



دکتر وین دایر در کتاب *درمان با عرفان* می نویسد: «اگر یک بار و برای همیشه قانع شوید که در چهارچوب یک نظام الهی کامل و بدون عیب و نقص، موجودی آزاد و مختار هستید، دیگر دچار وسوسه فکری دردناکی که بر قسمت اعظم زندگی شما سایه افکنده، نیستید.»

آلبرت انیشتین در کتاب از خدا بخواه او می دهد می گوید: «مذهب بدون علم، فلج است و علم بدون مذهب، کور.»

همه شرایع آسمانی خداوند را ستوده اند و پیروان آن ها در برابرش سر می سپارند. بسیاری دیگر نیز به او عشق می ورزند و معناداری زندگی خود را به وجود او نسبت می دهند. به راستی چرا آدمی باید در برابر موجودی دیگر سر سپارد و از فرمان او سر نیچد؟ چرا باید به چنین موجودی عشق ورزد و تقرب به او را آرزو کند؟

بسیاری از مؤمنان پاسخ می دهند که خداوند، سزاوار سرسپاری و عشق و تقرب جویی است. از نگاه آنان، خداوند منبع بی کران خوبی هاست. او را اوصافی است که چنین شأن و مرتبتی را سزاوار او می کند. این اوصاف کدام اند؟ آدمیان خداوند را بیش از هر چیز، با صفات او می شناسند. وقتی در دشوارترین لحظه های زندگی، ناامیدانه در ژرفای وجود خود به او پناه می بریم، او را به صفتی از صفاتش می خوانیم. هر صفتی از صفات خداوند می تواند دریچه تازه ای از معرفت را به روی ما بگشاید. بعضی از صفات خداوند بدین قرارند: دانای مطلق و داندۀ همه اسرار، توانای مطلق و قادر بر انجام هر کار، خیر محض و خیرخواه همگان، آفریدگار جهان و روزی دهنده به همگان.



تنوع و گوناگونی صفات خداوند، گونه‌ای از دسته‌بندی را ضروری می‌کند. دانشمندان دینی و حکیمان و متکلمان، دسته‌بندی‌های معناداری را دربارهٔ انواع این صفات ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

صفاتی که ذات الهی به آن‌ها آراسته می‌شود، مانند علم و قدرت و حیات را صفات ثبوتی و جمالی نامیده‌اند و صفات سلبی را صفات جلالیه خوانده‌اند؛ زیرا صفات وجودی هستند و زیبایی و جمال از وجود اوست و خداوند اجل و برتر از آن است که به چنین نقایصی توصیف شود.

صفات الهی مبین این واقعیت هستند که ذات خدا، کامل‌ترین موجود است؛ بنابراین صفات کمالی خداوند را نمی‌توان به شماری خاص محدود کرد؛ زیرا او هر کمالی را دارد. صفات سلبی نیز شمار خاصی ندارند؛ بلکه هرگونه کاستی را باید از خدا سلب کرد. اگر متکلمان از برخی صفات ثبوتی و سلبی بیشتر یاد می‌کنند، از قبیل بیان مصداق و نمونه و به جهت ضرورت پاسخ‌گویی به برخی شبهه‌ها و ایرادهای عصر خودشان بوده است.

استر هیکس و جری هیکس می‌گویند: «هرچه می‌خواهی، از خدا بخواه. او می‌دهد.»<sup>۲</sup>  
آیت‌الله کوهستانی رحمته‌الله‌علیه می‌فرماید: «بهترین چیز توکل است. انسان باید در هر حال خود را به خدا بسپارد.»<sup>۳</sup>

۱. انسان مطلوب، ص ۲۴.

۲. از خدا بخواه؛ او می‌دهد.

۳. روح مهربان، ج ۲، ص ۳۷.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا  
حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ  
أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۱</sup>

و ما این گونه به یوسف در سرزمین مصر قدرت دادیم  
که هرگونه می خواست، در آن منزل می گزید [و تصرف  
می کرد]. ما رحمت خود را به هرکس بخواهیم [و  
شایسته بدانیم]، می بخشیم و پاداش نیکوکاران را  
ضایع نمی کنیم.

### از قهر چاه تا اوج چاه

در داستان حضرت یوسف علیه السلام اراده خداوند را می توان با اراده و خواست مردم  
مقایسه کرد. برادران یوسف اراده کردند با انداختن او در چاه و برده ساختن  
حضرت یوسف، او را خوار سازند. کاروانیانی که به خواست خداوند از کنار آن  
چاه گذشتند، حضرت را بیرون آوردند و به اندک پول یا چند درهم در بازار  
برده فروش های مصر به برده فروش فروختند. عزیز مصر به قیمت گران  
حضرت را خرید و درباره او گفت: «أَكْرَمِي مَثْوَاهُ» (او را گرامی بدارید.) همسر  
عزیز قصد کرد دامن او را آلوده سازد؛ اما خداوند او را پاک نگه داشت. بعضی ها  
خواستند با زندانی ساختن یوسف مقاومت او را در هم بشکنند و تحقیرش



کنند؛ اما در مقابل، خداوند اراده کرد او را عزیز بدارد و حکومت مصر را به او بخشید... او شد عزیز مصر.

در ظاهر پادشاه مصر به یوسف گفت: ﴿إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدُنِيَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾ (تو امروز نزد ما منزلت عالی داری)؛ ولی در واقع خداوند به یوسف جاه و مکنّت داد: ﴿مَكْتًا﴾ و از همه جالب تر اینکه اسیر دیروز، شد امیر امروز...<sup>۱</sup>

یادمان باشد مهم نیست در کجا، کی، در چه وضعیتی و با چه نژادی زندگی می کنیم. مهم این است که بدانیم اگر خدا بخواهد، همه چیز درست می شود؛ به شرطی که در ما نشانه خواستن را ببیند.

---

۱. سیما می مدیر موفق در سوره یوسف، ص ۱۱۳.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا»<sup>۱</sup>

و خداوند بر هرچیز تواناست .

### بیا با خدا ببندیم...

در محضر آقا امام صادق علیه السلام شخصی به نام ابن ابی العوجاء سؤالی از ایشان پرسید: «چرا خداوند بین خود و مردم حجاب و پرده‌ای قرار داد و آنگاه پیامبران را به سویشان فرستاد؟»

حضرت فرمود: «وای بر تو! کسی که قدرتش را در وجود تو نشان داده، چگونه خود را از تو پوشیده است؟! تو را که نبودی، پدید آورد؛ کوچک بودی، بزرگت کرد؛ ناتوان بودی، توانایت ساخت...» او گفت: «حضرت پیوسته مظاهر قدرت خداوند متعال که در وجود من است و نمی‌توانم منکرشان شوم، برایم شمرد تا جایی که خیال کردم به زودی خداوند میان من و او ظاهر خواهد شد...»<sup>۲</sup>

ولی واقعاً این همه نعمت که خداوند به ما عنایت کرده و حتی تأکید فرموده است: «وَإِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا»<sup>۳</sup> (اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، هرگز نمی‌توانید حساب کنید). آن وقت با این همه نعمت‌های بی‌پایان، چرا ما نتوانیم به قلّه آرزوها و موفقیت‌هایمان برسیم؟ چرا؟!

۱. کهف، ۴۵.

۲. یک‌هزار حدیث، ص ۹، ح ۶، باب توحید و خدانشناسی.

۳. نحل، ۱۸.



حتماً در این آفرینش، نشانه‌ای است برای گروهی که می‌اندیشند.  
دوستان، حتماً سورهٔ نحل را بخوانید. آن را مطالعه کنید...<sup>۱</sup>

---

۱. کتاب توحید، ۱۲۷؛ یک هزار حدیث، ص ۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ

لَا يَحْتَسِبُ»<sup>۱</sup>

هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی  
برایش فراهم می‌آورد و او را از جایی که گمان ندارد،  
روزی می‌دهد.

### نتیجه متقی بودن و بندگی خدا

زمانی که سلمان فارسی استاندار مدائن بود، مهمانی براو وارد شد، در حالتی که در میان خانه‌اش غذایی یافت نمی‌شد که بتواند پذیرایی کند. در حضور مهمان، سلمان کنار درِ خانه ایستاد، نگاهی به طرف آسمان کرد و پرندگانی را که به چشم می‌خوردند، خطاب کرد: «یکی از شما که پُرگوشت و فربه هستید، به نزد من حاضر شوید.» نگاهی به دامنهٔ بیابان کرد و یکی از آهووانی را که به سرعت می‌گذشتند، خواند.

بلافاصله مرغی زیبا و آهوایی فربه در برابرش حاضر شدند. سلمان سجده کرد و گفت: «پروردگارا، سپاسگزارم که چون ارادهٔ پذیرایی مهمان کردم، برای من وسیلهٔ پذیرایی رساندی.» مهمان سلمان تعجب کرد.





سلمان گفت: «جای تعجب نیست؛ چون هرکس اطاعت خدا کند، خداوند  
جمع پرندگان و چرندگان را در اختیارش قرار می‌دهد و هرچه بخواهد، به وی  
عطا می‌فرماید...»<sup>۱</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»<sup>۱</sup>

و هرکس بر خدا توکل کند [پیروز می‌گردد] خداوند عزیز و حکیم است.

### به‌سمت خدا

شخصی به نام حسین بن علوان می‌گوید که در مجلسی با اصحاب بودیم، در حالی که هزینه سفرم تمام شده بود. یکی از دوستانم از من پرسید: «برای این گرفتاری به چه کسی امیدواری؟» گفتم: «به فلانی.»

- به خدا سوگند! حاجتت برآورده نمی‌شود و به آرزوی خود نخواهی رسید.

- از کجا می‌دانی؟

- از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «در یکی از کتاب‌ها خوانده‌ام که

خدای متعال فرموده است: 'به عزت و عظمت و جلالم قسم که آرزوی هرکس را که به غیر من امید بندد، ناامید خواهم کرد و لباس ذلت بر او خواهم پوشاند و او را از پیش خود می‌رانم. آیا در گرفتاری‌ها غیر من را می‌طلبد، در صورتی که رفع گرفتاری‌ها به دست من است؟ آیا به غیر من امید دارد و در خانه غیر از مرا می‌کوبد، با آنکه کلیدهای همه درهای بسته نزد من است؟ کیست که در گرفتاری‌های خود به من امید بسته باشد و من امید او را قطع کرده باشم؟!'<sup>۲</sup>

۱. انفال، ۴۲.

۲. چه بگوییم؟، ج ۱، ص ۵۰۰.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا  
مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا﴾<sup>۱</sup>

و او کسی است که دو دریا را کنار هم قرار داد، یکی  
گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ و در میان آن‌ها  
حریم استوار قرار داد.

### دو دریای شور و شیرین که به هم تجاوز نمی‌کنند!

در شمال کشور دانمارک در شهر توریستی اسکاگن، جایی هست که دریای  
شمال و دریای بالتیک به هم می‌رسند؛ اما با هم ادغام نمی‌شوند. یکی از این  
دریاهای شور و دیگری شیرین است. این یکی از معجزات الهی است که در قرآن  
کریم نیز در آیه‌های مختلفی ذکر شده است. این پدیده در دریای مدیترانه و  
اقیانوس اطلس دیده می‌شود که در تنگه جبل الطارق به هم می‌رسند؛ اما  
به‌علی‌مانند دما و میزان شوری و شیرینی از هم جدا می‌مانند. آب دریاهای  
مختلف، غلظت‌های متفاوتی با هم دارند و کشش سطحی ایجاد می‌کنند؛  
گویی دیواره نازکی بین آن دو برپا شده است. در اقیانوس اطلس جریان آب  
شیرینی وجود دارد که آن را گلف‌استریم می‌نامند. این جریان عظیم از سواحل  
آمریکای مرکزی حرکت می‌کند و سراسر اروپا را طی می‌کند و به سواحل اروپای  
شمال می‌رسد.



الله اکبر از قدرت و عظمت خداوند متعال! آیا خداوندی که این همه قدرت دارد تا آب شیرین و شور را در کنار هم نگه دارد، نمی‌تواند آرزوهای ما را که بسیار آسان‌تر از آن است، برآورده کن؟!



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ

النَّصِيرُ﴾<sup>۱</sup>

و به خدا تمسک جویند که او سرپرست شماست و چه خوب مولا و چه خوب یاری است!

### خوب من خدا

حضرت یوسف علیه السلام از بالای قصر، جوانی را دید که با لباس‌های مندرس و کهنه از کنار قصر عبور می‌کرد. جبرئیل به حضرت عرض کرد: «این جوان را می‌شناسی؟» فرمود: «نه.»

- این همان طفلی است که در گهواره به سخن آمد و نزد عزیز مصر به پاکی و بی‌گناهی تو شهادت داد.

- او را بر من حقی است.

دستور داد جوان را آوردند. امر کرد او را لباس‌های فاخر پوشانیدند و انعام زیادی در حق او ارزانی فرمود. با نگاه به این منظره جبرئیل به خنده آمد. یوسف علیه السلام فرمود: «آیا احسانم کم بود و به نظر تحقیر تبسم کردی؟»

عرض کرد: «غرض از خنده من این است که هرگاه تو که خود مخلوقی هستی، در حق این جوان این همه احسان کردی به واسطه شهادت برحق که درباره تو در حال خردسالی داده بود، پروردگار بزرگ در حق بنده مؤمن خود که



در تمام عمر شهادت حق بر توحید و وحدانیت او داده است، چقدر احسان خواهد فرمود؟!<sup>۱</sup>

---

۱. همای سعادت، ج ۱، ص ۱۶.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»<sup>۱</sup>

او کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند و آمد و شد

شب و روز به امر اوست. آیا نمی‌اندیشید؟!

### ممکن و ناممکن، مسئله این است

یا همانند کسی که از کنار یک آبادی [ویران شده] عبور کرد، در حالی که دیواره‌های آن به روی سقف‌ها فرو ریخته بود [و اجساد و استخوان‌های اهل آن، در هر سو پراکنده بود، او با خود] گفت: «چگونه خدا این‌ها را پس از مرگ زنده می‌کند؟!»

[در این هنگام] خدا او را یکصد سال میراند، سپس زنده کرد و به او گفت:

«چقدر درنگ کردی؟»

گفت: «یک روز، یا بخشی از یک روز.»

فرمود: «نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی

خود [که همراه داشتی، با گذشت سال‌ها] هیچ‌گونه تغییری نیافته است.

[خدایی که چنین مواد فاسدشدنی را در طول این مدت حفظ کرده، بر

همه چیز قادر است.] ولی به الاغ خود نگاه کن [که چگونه از هم متلاشی شده

است.] این زنده شدن تو پس از مرگ، هم برای اطمینان خاطر توست و هم

برای اینکه تو را نشانه‌ای برای مردم [دربارهٔ معاد] قرار دهیم. [اکنون] به



استخوان‌های مرکب سواری خود] نگاه کن که چگونه آن‌ها را بر می‌داریم، به هم پیوند می‌دهیم و گوشت در آن می‌پوشانیم.»  
[هنگامی که این حقایق] بر او آشکار شد، گفت: «می‌دانم خدا بر هر کاری تواناست.»<sup>۱</sup>

جالب است وقتی خداوند این قدر قدرت دارد که مرده را زنده کند، آیا نمی‌تواند ما را به آرزوهایمان برساند؟! به او اعتماد کن.





## فصل دوم: تجربه

انسان نمی‌تواند دو بار زندگی کند: یک بار برای اندوختن تجربه و بار دیگر برای به کار بستن آن.

اگر بخواهیم تجربیات دیگران را خودمان کسب کنیم، بهای آن را جز با عمرمان نمی‌توانیم پرداخت کنیم. چه بسا عمرها تمام شوند و ما هنوز از کسب این تجارب گران بها بی‌بهره باشیم. اگر نخواهیم به پندهای صحیح دیگران گوش فرا دهیم و از آن‌ها استفاده لازم را ببریم، برای این غرور نابجا از بهترین حالت ممکن، این ضرب‌المثل چینی وصف حال ماست: زندگی به انسان شانه (تجربه) می‌دهد؛ اما حیف، وقتی می‌دهد که انسان دیگر مویی ندارد (پیری).

تجربه معلمی خشن است؛ زیرا اول امتحان می‌گیرد؛ سپس درس می‌دهد. همه ما این را می‌شنویم؛ اما آن‌طور که شایسته است، در آن تأمل نمی‌کنیم.

تجربه آن قدر در موفقیت و رسیدن به هدف تأثیرگذار است که امیرمؤمنان علیه السلام در بخشی از وصیتش به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «فرزندم، من گرچه به اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام، در کارها و خبرها و آثارشان اندیشه و سیر کرده‌ام؛ تا



آنجا که مثل یکی از آنان شدم. بر اثر آگاهی از تجارب آنان، گویا با همه آنان از آغاز تا پایان زیسته‌ام و زلال را از تیره و سود را از زیان باز شناخته‌ام و برای توازن هر کاری و هر مسئله‌ای، برگزیده و خوبش را انتخاب کرده‌ام.»

هرچه می‌توانید، از اشتباهات دیگران چیزهای جدیدی بیاموزید؛ چون شما وقت کافی برای کسب همه این تجربیات نخواهید داشت. آلفرد شین ولد

تجربه چیزی نیست که برای یک فرد اتفاق می‌افتد، بلکه عملی است که او در برابر آن اتفاق انجام می‌دهد. آلدوس لئونارد هاکسلی

هیچ کاری وقت تلف کردن نیست، اگر از تجربه آن با زیرکی استفاده کنید. آگوستی رادین

هیچ پزشکی واقعاً زبردست نیست؛ مگر اینکه یک یا دو مریض را کشته باشد! هیندو پرورب

قضاوت خوب، در اثر تجربه به دست می‌آید و اغلب، تجربه از قضاوت بد به دست می‌آید. ریتا مای بران



همه چیز گفته شده است؛ ولی تا زمانی که کسی نمی‌شنود، ما ادامه می‌دهیم و دوباره از ابتدا شروع می‌کنیم.

اگر می‌توانستیم تجربه‌هایمان را به اندازه‌ای که ارزش داشتند بفروشیم، همه میلیونر بودیم.

دانش اگر با تجربه همراه نشود، کالایی کم‌ارزش است. کلارنس دی

اگر می‌خواهید دمکراسی را بفهمید، وقت کمتری را در کتابخانه با افلاطون بگذرانید و وقت بیشتری را با مردم در اتوبوس بگذرانید.

سیمون استرانسکی

تجربه نامی است که هرکسی بر خطاهای خود می‌گذارد. اسکار وایلد

در جوانی یاد می‌گیریم و در پیری می‌فهمیم.

ماری ابرن

تجربه مادر همه دانش‌هاست.<sup>۱</sup>

میگوئل دو سروانتس

دنیا مدرسه شامست.

مارتین اچ فیشر



هرگز بابت زندگی تان کسی را مقصر ندانید. افراد خوب برایتان خوشبختی خواهند آورد و افراد بد، تجربه. بدترین افراد، درس مهمی برای یادگیری به شما می دهند و بهترین افراد، برایتان خاطره باقی خواهند گذاشت.

اشتباهاتتان را به دوش نکشید. در عوض، آن‌ها را زیر پایتان قرار دهید و از آن‌ها برای رشد کردن استفاده کنید.

اغلب اشخاص با تجربه کردن یک شکست از میدان بیرون می‌روند. اکثر افراد موفق در مقطعی شکست خورده‌اند؛ ولی ادامه داده‌اند.

پشت هر تجربه خوشایند یا دردناک، خداوند وجود دارد.

پرده از تجربه‌ها بردارید و چهره واقعیت را مشاهده کنید.<sup>۱</sup>

---

۱. با خدا همه چیز ممکن است، ص ۸۶.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ لُقْمَانُ: «يَا بُنَيَّ، شَاوِرْ مَنْ جَرَّبَ الْأُمُورَ، فَإِنَّهُ يُعْطِيكَ مِنْ رَأْيِهِ مَا قَامَ عَلَيْهِ بِالْغَلَاءِ وَتَأْخُذُهُ أَنْتَ بِالْمَجَانِ»<sup>۱</sup>

لقمان گفت: «پسرم، با کسی که در کارها تجربه دارد، مشورت کن؛ زیرا او نظرش را که گران به دست آورده است، به تو می‌دهد؛ در حالی که تو آن را رایگان دریافت می‌کنی.»

## ماهگیر

دو مرد در کنار دریاچه‌ای مشغول ماهیگیری بودند. یکی از آن‌ها ماهیگیر باتجربه و ماهری بود؛ اما دیگری ماهیگیری نمی‌دانست. هر بار که مرد باتجربه یک ماهی بزرگ می‌گرفت، آن را در ظرف یخی که در کنار دستش بود می‌انداخت تا ماهی‌ها تازه بمانند؛ اما دیگری به محض گرفتن یک ماهی بزرگ، آن را به دریا پرت می‌کرد. ماهیگیر باتجربه بسیار متعجب بود از اینکه می‌دید آن مرد چگونه ماهی را از دست می‌دهد. پس از مدتی از او پرسید: «چرا ماهی‌های به این بزرگی را به دریا پرتاب می‌کنی؟» مرد جواب داد: «آخر تابه من کوچک است!»

گاهی ما نیز همانند همان مرد، شانس‌های بزرگ، شغل‌های بزرگ، رؤیاهای بزرگ و فرصت‌های بزرگی را که خدا به ما ارزانی می‌دارد، قبول

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۱.



نمی‌کنیم؛ چون ایمان کم است. ما به مردی می‌خندیم که تنها نیازش  
یک تابهٔ بزرگ بود؛ اما نمی‌دانیم که تنها نیاز ما نیز این است که ایمانمان را  
افزایش دهیم.<sup>۱</sup>

---

۱. مسعود لعلی، *از موج تا اوج*.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾<sup>۱</sup>

پس ای صاحبان خرد و بصیرت، عبرت بگیرید.

## خواهر هارون

چنان که در روایات آمده و تجربه هم ثابت کرده است، دنیا فرازونشیب دارد. داستان زیر را با دقت مطالعه کنید:

هارون الرشید، پنجمین خلیفه مقتدر عباسی، بسیار قدرتمند و جبار بود. در دستگاه امپراتوری او، برمکیان آن چنان نفوذ داشتند که زمام چرخ‌های کشور او به دست آن‌ها بود. یکی از آن‌ها جعفر برمکی است که مدتی وزیر هارون بود. روزی هارون با او در باغی گردش می‌کرد. ضمن قدم‌زدن به درخت سیبی رسیدند که میوه‌اش آبدار به نظر می‌آمد و بوی خوش آن خلیفه را از ادامه قدم‌زدن باز داشت.

هارون وزیر خود را مخاطب قرار داد و گفت: «من دست‌هایم را به هم می‌گیرم. تو بر روی دست‌های من برو و سیبی بچین تا بخوریم.» جعفر فرمان خلیفه را پذیرفت و پای بردست‌های به هم قلاب‌شده وی نهاد؛ اما دستش به جایی از میوه‌های درخت نرسید. هارون گفت: «پا بر روی شانه‌های من بگذار تا دستت برسد.» جعفر این بار نیز فرمان خلیفه را اطاعت کرد و پا بر شانه هارون گذاشت؛ اما باز هم دستش به میوه درخت نرسید. خلیفه گفت: «بر



روی سر من برو.» جعفر این بار نیز فرمان خلیفه را اطاعت کرد و پا بر سر خلیفه گذاشت و چند سیب چید و فرود آمد.

هارون بعد از خوردن سیب‌ها، از طعم و بوی آن‌ها لذت برده بود و می‌دانست پرورش سیب‌ها زحمت طاقت‌فرسایی دارد. باغبان را که از خویشان جعفر بود و در گوشه‌ای ایستاده بود و به این منظره می‌نگریست، پیش خود خواند و گفت: «آفرین بر تو که چنین میوه‌های معطر و پُرآب و شیرینی پرورده‌ای. از من چیزی بخواه تا به خاطر این زحمت، به تو بدهم.» پیرمرد بی‌درنگ گفت: «از خلیفه تقاضا می‌کنم که به من دستخطی مرحمت فرماید که من از خویشان جعفر برمکی نیستم و هیچ‌گونه خویشی و نسبتی با من ندارد.» هارون تعجب کرد و گفت: «چه می‌گویی؟ تو باید افتخار کنی که از خویشان جعفر برمکی هستی؛ چنان‌که افتخار و سرافرازی دستگاه خلافت من، بستگی به وجود جعفر برمکی دارد. در این صورت تو که خویشاوند او هستی، چنین درخواستی از من می‌کنی؟ به راستی عجیب است!» پیرمرد مجدداً تقاضایش را تکرار کرد. سرانجام هارون وقتی دید باغبان پیر، جز این درخواستی ندارد، تقاضای او را پذیرفت و دستخطی دربارهٔ اینکه پیرمرد از خویشان جعفر برمکی نیست، به او داد.

ماه‌ها از این جریان گذشت تا اینکه موضوع جعفر برمکی با عباسه، خواهر هارون، علنی شد و این موضوع به اضافه دلایل دیگر باعث شد که خلیفه دستور دهد علاوه بر اعدام جعفر برمکی و اعضای خانواده‌اش، تمامی افراد خانواده و بستگان دور و نزدیک او را قتل عام کنند. نوبت به پیرمرد باغبان





رسید. او را نیز به جرم خویشاوندی با برمکیان دستگیر کردند تا معدوم کنند. او دستخط هارون را نشان داد و آن را سندی بر خویشاوند نبودن خود با برمکیان دانست! مأموران حکومتی، از یک سو می‌دانستند که او از نزدیکان جعفر است و از سوی دیگر، دستخط هارون الرشید را می‌دیدند. چاره‌ای ندیدند جز اینکه پیرمرد را نزد هارون بفرستند تا از او کسب تکلیف کنند.

پیرمرد را نزد هارون بردند و موضوع را برای هارون شرح دادند. هارون پس از شنیدن داستان از باغبان پیر پرسید: «تو از کجا چنین روزی را حدس زدی که از من درخواست این گواهی را کردی؟!» پیرمرد با تجربه سری تکان داد و گفت: «این قانون روزگار است که هر فرازی، فرودی به دنبال دارد. وقتی دیدم رتبه جعفر برمکی به جایی رسیده که پا بر سر خلیفه می‌گذارد، حدس زدم که این بالانشینی، دوام چندانی ندارد و جعفر به زودی فرود خواهد آمد.» هارون از سخن سنجیده و عاقبت‌اندیشی پیر روشن دل خوشش آمد و دستور داد او را آزاد کنند. آری تجربه، تجربه، تجربه.<sup>۱</sup>

---

۱. داستان‌ها و رویدادها، ج ۹، ص ۱۹۰؛ برای آگاهی از جریان ازدواج جعفر و عباسه، نک: همایی واعظ، همای سعادت، ج ۲، ص ۲۳.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ  
عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً»<sup>۱</sup>

(آیا آن‌ها در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی  
که پیش از آن‌ها بودند، چگونه شد؟ همان‌ها که از  
اینان قوی‌تر بودند.)

### برایان تریسی

تجربه‌ای که بریان تریسی را «برایان تریسی» کرد:

من در آغاز زندگی به جز داشتن ذهنی کنجکاو، از مزایای زیادی بهره‌مند  
نبودم. در مدرسه درس نمی‌خواندم و شاگرد ضعیفی بودم و دست‌آخر هم ترک  
تحصیل کردم. سال‌ها به کارهای سخت مشغول بودم و آینده‌امیدبخشی در  
پیش روی خود نمی‌دیدم. در جوانی در یک کشتی باربری کاری پیدا کردم و  
رفتم تا دنیا را ببینم. به مدت هشت سال سفر کردم تا اینکه نهایتاً بیش از  
هشتاد کشور دنیا را در پنج قاره جهان دیدم. وقتی نتوانستم کار دیگری پیدا  
کنم، به سراغ فروشنده‌گی رفتم. از این خانه به آن خانه می‌رفتم و با درصد  
معینی که از فروش کالاها نصیبم می‌شد، گذران زندگی می‌کردم. مدت‌ها  
درگیر فروش اجناس مختلف بودم تا اینکه یک روز به اطرافم نگاه کردم و از  
خود پرسیدم: «چطور است که دیگران از من موفق‌ترند؟»



آن وقت دست به کاری زدم که زندگی مرا از این رو به آن رو کرد: به سراغ فروشندگان موفق رفتم و از آن‌ها پرسیدم چطور کار می‌کنند. آن‌ها به من گفتند چه کار می‌کنند و من هم به نصیحت‌هایشان عمل کردم و فروشم افزایش یافت. نهایتاً آن قدر پیشرفت کردم که به مدیر فروش تبدیل شدم. در کار مدیریت فروش هم از همان استراتژی پیروی کردم تا یاد گرفتم کسانی که در کار مدیریت فروش موفق هستند، چه کار می‌کنند. آن وقت خودم هم همان کارها را انجام دادم. بعضی از افراد بهتر از دیگران عمل می‌کنند؛ چون کارهای بخصوصی را به روش متفاوتی انجام می‌دهند. در واقع کارهای درست را به روش درست انجام می‌دهند. به خصوص اینکه افراد از وقتشان به نحوی بسیار بسیار بهتر از یک فرد عادی استفاده می‌کنند. ظرف مدت یک سال پس از شروع کارم در زمینه فروش، به فروشنده‌ای طراز اول تبدیل شدم.

یک سال پس از آنکه وارد حوزه مدیریت شدم، توانستم به مدیرعاملی تبدیل شوم که ۹۵ نفر نماینده فروش در ۶ کشور زیر دستش کار می‌کردند. در آن زمان ۲۵ سال داشتم. در طی سال‌ها در ۲۲ حرفه مختلف کار کردم، چندین شرکت تأسیس کردم و از دانشگاهی معتبر در رشته مدیریت بازرگانی مدرک گرفتم. همچنین توانستم زبان‌های فرانسه و آلمانی و اسپانیایی را یاد بگیرم و به عنوان سخنران و مربی و مشاور با بیش از ۵۰۰ کمپانی همکاری کنم. در حال حاضر، سالانه برای بیش از ۳۰۰ هزار نفر سخنرانی می‌کنم و سمینارهایی برگزار می‌کنم که بیش از ۲۰ هزار نفر شرکت‌کننده دارند. در طول سوابق حرفه‌ای خود، یک حقیقت ساده را دریافته‌ام: کلید دستیابی به



موفقیت‌های بزرگ، پیروزی، احترام، مقام و خوشبختی در زندگی این است که بتوانی ذهنت را تمام و کمال روی مهم‌ترین کار یا هدفی که داری متمرکز کنی، آن را درست انجام دهی و تا به اتمام نرسانده‌ای، دست از کار نکشی.<sup>۱</sup>

---

۱. مشکلات را شکلات کنید، ص ۱۲۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ»<sup>۱</sup>

توصیه من این است: از من برتری جویی نکنید و به سوی من آیید، در حالی که تسلیم حق هستید.

### پنجه شیر

گویند شیر و گرگ و روباهی با هم برای صید به بیابان رفتند و یک الاغ وحشی و یک آهو و یک خرگوش صید کردند. شیر که شاه درندگان است، به گرگ فرمان داد: «این‌ها را تقسیم کن.»

گرگ گفت: «قربان، الاغ وحشی مال شاه و آهو مال من و خرگوش مال روباه.»  
شیر از این تقسیم ناراحت شد و با پنجه دستش بر سر گرگ کوبید و گرگ نقش بر زمین شد. آنگاه به روباه گفت: «تو این‌ها را تقسیم کن.»

روباه گفت: «قربان، الاغ صبحانه شاه و آهو شام او و خرگوش ناهار او.»  
شیر گفت: «این قضاوت هوشیارانه را از چه کسی آموخته‌ای؟!»  
روباه گفت: «از آن پنجه‌ای که بر سر گرگ کوبیده شد، دانستم و تجربه کردم که این چنین قضاوت کنم.»

یادمان باشد که گوش کردن به نصیحت، نوعی کسب تجربه است!<sup>۲</sup>

۱. نمل، ۳۱.

۲. داستان‌ها و پندها، ج ۳، ص ۱۱۷.





## فصل سوم: برنامه‌ریزی

### برنامه‌ریزی چیست؟

انسان هر قدر هم استعداد داشته باشد، اگر برای رسیدن به هدفش برنامه‌ریزی نکند، به جایی نخواهد رسید و همه سرمایه‌اش تباه می‌شود. نخست باید هدف را تعیین کنیم؛ آنگاه استعدادهای خود را بشناسیم و سپس برای رسیدن به هدف، برنامه‌ریزی کنیم.

پیشوایان اسلام برای برنامه‌ریزی در زندگی، رهنمودهای سازنده‌ای ارائه کرده‌اند. برخی از این روایات بر تقسیم‌بندی اوقات شبانه‌روز و اختصاص دادن ساعات مختلف به کار و عبادت و استراحت تأکید می‌کند. این‌گونه روایات به ما می‌آموزند که باید برای رسیدن به اهداف خود برنامه‌ریزی کنیم و حتی لحظه‌ها و نفس‌زدن‌های ما بیهوده از دست نرود. در اسلام، بیکاری و عاطل و باطل بودن نکوهش شده است. حتی چیزی به نام اوقات فراغت به معنای رایج آن، در فرهنگ دینی ما نیامده است. مسلمانان باید برای دنیا و آخرت خود به‌گونه‌ای هدفمند تلاش کنند. تفریح و استراحت آن‌ها نیز باید هدف‌دار باشد.



امام علی علیه السلام دفتر و دیوان عمل‌های خویش را گشوده‌اند و به محاسبه خود پرداخته‌اند و از خودشان، هر کار کوچک و بزرگی را که مأمور به انجام بوده‌اند و کوتاهی کرده‌اند یا از آن نهی شده بودند و مرتکب شده‌اند حساب می‌کشند.<sup>۱</sup>

### موانع اجرای برنامه‌ریزی

گاهی دیده‌ایم که افرادی در مرحله اجرای برنامه‌های خود دچار مشکل می‌شوند و دائماً با موانعی بر سر راه اجرای برنامه‌های خود دست‌وپنجه نرم می‌کنند. ما نیز اگر به‌طور جدی عزم خود را جزم کرده‌ایم که برای کارهای خود در زندگی برنامه‌ریزی کنیم، چاره‌ای نداریم جز اینکه موانع اجرای برنامه‌ها را شناسایی کنیم تا در مرحله حساس اجرا دچار فتور و سستی نشویم. در این قسمت مناسب است به بررسی عواملی بپردازیم که می‌توانند به‌نوعی مانع اجرای برنامه‌های ما شوند. سپس راه مبارزه با هریک را بیان می‌کنیم. بدون تردید، پرداختن به این مسئله موجب می‌شود که از این پس، برنامه‌های خود را با خاطری آسوده به اجرا درآوریم. جالب توجه است که برخی از این عوامل را اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به راهیان طریق سعادت یادآور شده‌اند.

۱. غرور بیجا: برخی فکر می‌کنند همیشه وضعیت به همین شکل فعلی است. برای مثال، برخی برائراسانی درس‌ها، نبود مشکلات و گرفتاری‌های زندگی و سلامتی جسم و جان، از آمادگی خوبی برای فهمیدن درس‌ها در

۱. خودسازی؛ درس‌هایی از نهج البلاغه، ص ۸۳.





کلاس برخوردارند؛ بنابراین دچار غرور می‌شوند و به خود زحمت مطالعه درس‌ها و تحقیق در موضوعات علمی را نمی‌دهند و احیاناً با پیش مطالعه و مباحثه و خلاصه‌نویسی درس‌ها میانه‌ای ندارند. اینان آرام‌آرام به این وضع عادت می‌کنند. به همین سبب هنگامی که درس‌ها مشکل می‌شود یا مشکلاتی برایشان پیش می‌آید که ذهنشان را به خود مشغول می‌کند، دچار عقب‌افتادگی درسی می‌شوند و چون روحیه مطالعه را در خود ایجاد نکرده‌اند، از درس و بحث تنفر می‌یابند.

با این بیان، معنای حدیث امیرمؤمنان علیه السلام روشن می‌شود: «ماضی یومک فائت و آتیه متهه، و وقتک معتنه فبادر فيه فرصة الامکان و ایاک ان تثق بالزمان»<sup>۱</sup> (آنچه از روزت گذشته است، فوت شده و آنچه از آن می‌آید، متهم است [که تو را از آن سهمی باشد یا نه؟] و [فقط] الان تو مغتنم است؛ پس در این روز مبادرت بورز به [استفاده از] فرصت ممکنی که در اختیار داری و بپرهیز از اینکه به زمانه و روزگار اعتماد کنی.) یعنی گمان نکنیم که روزگار همیشه به کام ماست و این امکانات و سلامتی و فرصت‌هایی که در اختیار داریم، همیشگی است. خیر، روزگار همیشه به ما اقبال ندارد؛ گاهی هم حالت اِدبار پیدا می‌کند و به ما پشت می‌کند و مسائلی پیش می‌آورد که کامان را تلخ می‌کند و مجال رسیدگی به کارهای مهم را از ما می‌گیرد.

۲. سرخوردگی و شکست در اجرای برنامه‌ها: گاهی بر اثر شکست در برنامه‌های قبلی، تصمیم می‌گیریم کارهای بعدی خود را بدون برنامه انجام

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۷۳، ح ۱۰۸۰۸.



دهیم. این شکست و سرخوردگی نوعاً به جهت رعایت نکردن اصول برنامه ریزی است. برای مثال ممکن است برنامه‌ای طراحی کنیم که فوق‌توان ماست و چون توان انجام‌دادنش را نداریم، طبیعی است که به شکست بینجامد. گاهی نیز ممکن است به سبب اولویت‌بندی نکردن برنامه‌های خود، از یک برنامه بسیار مهم عقب بمانیم یا بر اثر انعطاف پذیر نبودن برنامه، خود را دچار خستگی و دل‌زدگی کنیم. کافی است که چند بار این اتفاق بیفتد تا ما را به سمت سرخوردگی درباره اصل برنامه ریزی بکشاند.

به طور کلی، نبودن هریک از اصول برنامه ریزی ممکن است ما را به داشتن برنامه بی‌اعتنا کند یا به کلی از داشتن برنامه متنفر سازد. این در حالی است که همه عقلاً می‌گویند هر شکستی می‌تواند مقدمه پیروزی باشد. فکرکردن درباره گذشته، زمانی مفید است که برای عبرت‌گیری و یادآوری ضعف‌ها باشد؛ نه زمانی که به احساس خودکم‌بینی منجر شده یا باعث از دست رفتن فرصت‌های بعدی شود.

### موانع نظم و برنامه ریزی

آنچه مانع نظم است، ما را از برنامه ریزی هم باز می‌دارد. موانع نظم عبارت‌اند از:

۱. جهل درباره بهای عمر؛

۲. جهل به ارزش برنامه؛

۳. داشتن هم‌نشین بی‌نظم و بی‌برنامه.

این موانع ما را به بی‌برنامگی هم دچار می‌کنند؛ زیرا اگر ارزش عمر خود را ندانیم، هرگز به فکر استفاده درست از آن نمی‌افتیم و زندگی مان با بی‌برنامگی



می‌گذرد و در نتیجه، بی‌نظمی در کارهایمان موج می‌زند. از طرفی اگر ارزش برنامه‌ریزی در کارها را ندانیم، باز هم از این توفیق بی‌بهره می‌مانیم. همچنین کافی است در بین دوستان ما فردی بی‌نظم و بی‌برنامه وجود داشته باشد تا با تلقین گفتاری و رفتاری او، آرام‌آرام گرایش به بی‌برنامگی در ما هم رشد کند.

بنابراین بسیار بجاست تا برای اینکه توفیق برنامه‌ریزی پیدا کنیم، ابتدا موانع نظم در زندگی خود را برطرف سازیم. برای این منظور باید دربارهٔ ارزش عمر بیندیشیم که سرمایهٔ خدادادی انسان است و قدر و بهای آن را بدانیم. به گفتهٔ جناب سعدی:

مکن عمر ضایع به افسوس و حیف

که فرصت عزیز است و أَلَوْقْتُ صَبِيفُ

اگر دربارهٔ ارزش برنامه نیز تأمل کنیم، خواهیم دید هرکس که در هر زمینه‌ای در دنیا موفقیتی کسب کرده است، توفیق خود را مرهون داشتن برنامه و اجرای دقیق آن است. به همین دلیل باید از وجود دوستان منظم و اهل برنامه بهره‌مند شویم تا ما را در طراحی و اجرای برنامه یاری کنند.

### تعریف برنامه‌ریزی

برنامه‌ریزی یعنی ارائهٔ طریق در عملیات آینده که متضمن نتایج معین با هزینهٔ مشخص و دورهٔ زمانی معلوم است. برنامه‌ریزی مانند پلی است که زمان حال را به آینده وصل می‌کند. در صورتی شخص می‌تواند به اهداف از



پیش تعیین شده دست یابد که برای رسیدن به آن، برای خود برنامه‌ریزی کرده باشد.

پیترو دراگر، یکی از دانشمندان مدیریت، برنامه‌ریزی را این‌گونه تعریف می‌کند: «برنامه‌ریزی فرایند مستمری از تصمیمات راهبردی است با در دست داشتن بهترین اطلاعات ممکن برای آینده.»<sup>۱</sup>

### اهمیت و ضرورت برنامه‌ریزی

در علم مدیریت آمده است در میان همه وظایف، مدیریت برنامه‌ریزی اساسی‌ترین آن‌هاست که مانند پلی زمان حال را به آینده مرتبط می‌سازد. به عبارتی دیگر، برنامه‌ریزی میان جایی که هستیم و جایی که می‌خواهیم به آن برویم، پلی می‌سازد و موجب می‌شود تا آنچه در غیر آن حالت شکل نمی‌گیرد، پدید آید. هدف از برنامه‌ریزی تمرکز برای رسیدن به مقاصد و اهداف است.

### فواید برنامه‌ریزی

- جلوگیری از اشتباه و لغزش؛
- افزایش بهره‌وری و کارایی؛
- پیشگیری از پشیمانی؛
- اهرمی برای تصمیم‌گیری درباره کار؛
- رویارویی با تهدیدات و رفع آن‌ها؛

---

۱. روزنامه رسالت، ش ۷۲۷۲، ۲ خرداد ۱۳۹۹.



• اطمینان و آرامش خاطر درونی.

یادمان باشد هرکس برای رسیدن به پیروزی برنامه‌ریزی نکند، برای شکست برنامه‌ریزی کرده است.

اولین و مهم‌ترین عامل در برنامه‌ریزی، تعیین هدف است. برای هدف‌گذاری مناسب باید هفت نکته را به یاد داشته باشیم:

۱. داشتن اراده برای تحقق اهداف؛
۲. تعیین اهداف مشخص و واقع‌بینانه؛
۳. برنامه‌ریزی دقیق و همه‌جانبه برای رسیدن به اهداف؛
۴. استفاده از حمایت‌ها و پشتیبانی‌های دیگران؛
۵. تصور و تجسم دستیابی به اهداف در ذهن و شادکامی‌های ناشی از آن؛
۶. مرور منظم و مداوم اهداف و برنامه‌ها و ایجاد اصلاحات لازم؛
۷. پاداش دادن مداوم به خود برای موفقیت‌های کوچک در راستای تحقق هدف.

اگر برنامه‌ی یک‌ساله دارید، برنج بکارید؛ اگر برنامه‌ی ده‌ساله دارید، درخت بکارید و اگر برنامه‌ی صدساله دارید، انسان تربیت کنید.

### ویژگی‌های برنامه‌ی خوب

۱. فردی باشد: ما در دنیا منحصر به فرد هستیم. هیچ شخص دیگری خصوصیات ما را ندارد. در واقع هر فرد با فرد دیگر متفاوت است. در نتیجه هدف‌ها متفاوت‌اند. پس نیاز است که برنامه‌ی را خود تنظیم کرده باشیم؛ چون هیچ‌کس جز خود ما با روحیاتمان آشنا نیست.



۲. ساده باشد: برنامه ریزی باید به نحوی باشد که بتوانیم ظرف مدت نیم ساعت آن را انجام دهیم.

۳. انعطاف پذیر باشد: یعنی حوادث پیش بینی نشده می شوند و از برنامه ای که دارند، عقب می افتند یا نمی توانند بخشی از برنامه را آن طور که برنامه ریزی کرده اند، انجام دهند. البته ایشان از مسیرشان در رسیدن به هدف منحرف نمی شوند؛ چون برنامه ای انعطاف پذیر دارند.

۴. قابل استفاده باشد: تقریباً اکثر افراد در شروع برنامه ریزی، برنامه ای فراتر از حد توان خود طرح ریزی می کنند.

۵. امکان ارزیابی کار را داشته باشد: برنامه باید این امکان را داشته باشد تا پیشرفت و پسرفت کارهای ما را نشان دهد؛ یعنی نقطه شروع را مشخص کرده باشد و در طی مسیر بدانیم که کدام بخش را به درستی انجام داده ایم و در انجام کدام کارها موفق نبوده ایم تا بتوانید ضعف ها را برطرف کنیم و آن ها را به پیشرفت مبدل سازیم. اگر برای گذراندن اوقات و صرف عمر، برنامه ای در کار نباشد، این سرمایه هدر می رود.

هنگامی که زمان را در کنترل خود گرفته ایم، برنامه ریزی برای یک سال یا یک دهه بسیار آسان می شود.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ

فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ»<sup>۱</sup>

گفت: «هفت سال با جدیت زراعت می‌کنید و آنچه درو کردید، [جز کمی که می‌خورید،] بقیه را در خوشه‌های خود بگذارید [ذخیره کنید].

## هفت گاو

یوسف علیه السلام در زندان بود. جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و به او گفت: «ای یوسف صدیق، تو را بشارت می‌دهم که خداوند تا سه روز دیگر تو را از زندان نجات می‌دهد.» پادشاه مصر آن رؤیا را دید و وحشت کرد و ماجرا را با اعوان و انصارش در میان نهاد؛ ولی هیچ‌کس تأویل آن را نمی‌دانست. آن مردی که ساقی ملک بود و وقتی یوسف در زندان بود، یوسف خوابش را به درستی تأویل کرده بود، به یاد یوسف افتاد و گفت: «پادشاه مرا به جانب زندان بفرستند. در آنجا مردی دانا و بردبار هست که وقتی شما بر من و دوستم غضب کرده و ما را حبس کرده بودید، با او آشنا شدم و او در زندان خواب من و دوستم را به درستی تعبیر کرد. مطابق تعبیر او دوستم کشته شد و من از زندان نجات یافتم.»

پادشاه به او گفت تا به جانب یوسف رود و او را بیاورد و پیغام ملک را به او برساند. قاصدی را به زندان فرستاد و او را از زندان آزاد کرد و به نزد خود فرا خواند و خواب خود را برای او بازگو کرد. وقتی یوسف رأی خود و تأویل آن رؤیا



را برای او بیان کرد، او از عقل و درایت یوسف متعجب شد: «راست گفتی! حال بگو چگونه می‌توانم در سال‌های قحطی، مملکت و مردم خود را حفظ کنم؟» یوسف گفت: «خدای متعال به من وحی کرده است که تدبیر مملکت و قوام آن در این سال‌های هفت‌گانه به دست من باشد و در هفت سال اول هرچه کاشتیم، به جز مقدار کمی از آن، بقیه را با خوشه‌اش انبار کنیم و وقتی سال‌های خشکی فرا رسید، از آن‌ها ارتزاق کنیم.» پس پادشاه او را امین دانست و ادارهٔ امور را به او واگذار کرد.<sup>۱</sup>

---

۱. سید نعمت‌الله جزائری، *قصص الانبیاء؛ قصص قرآن*، ص ۲۸۷.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ

سَّمَاءٍ أَمْرَهَا﴾<sup>۱</sup>

در این هنگام آن‌ها را به صورت هفت آسمان در دو روز  
آفرید و آنچه می‌خواست، در هر آسمانی مقدر فرمود.

### زندگی به سبک روح‌الله

تمام کارهایش از نظم کافی برخوردار بود. بعد از چند روز که نجف ماند،  
متوجه شدم در هر ساعت، چه برنامه‌هایی دارد. حتی وقتی به ایشان نگاه  
می‌کردم، می‌دانستم ساعت چند است. گاهی از خانم درباره برنامه روزانه آقا  
می‌پرسیدم. می‌گفت: «اگر برنامه یک روز آقا را بگویم، شما می‌توانید آن را در  
۳۶۰ روز ضرب کنید.» دقیقاً روی نظم و برنامه عمل می‌کرد.<sup>۲</sup>

۱. فصلت، ۱۲.

۲. زندگی به سبک روح‌الله، ص ۹۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ  
رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾<sup>۱</sup>

و پاسی از شب از خواب برخیز و قرآن [و نماز] بخوان.  
این وظیفه‌ای برای توست. امید است پروردگارت تو را  
به مقامی درخور ستایش برانگیزد.

### رهبر من

یکی از برنامه‌های ثابت رهبر معظم انقلاب این است که حداقل یک ساعت به اذان صبح بیدار می‌شوند و تا اذان صبح به شب‌زنده‌داری مشغول‌اند. ایشان در طول هفته چند مرتبه کوه‌پیمایی می‌کنند. گاهی این برنامه ساعت‌ها طول می‌کشد؛ به حدی که شاید بسیاری از جوان‌ها هم نتوانند ایشان را همراهی کنند. بسیاری از مواقع اتفاق می‌افتد که نماز صبح را بالای کوه می‌خوانند. مقامات کشوری و لشکری که درخواست ملاقات داده‌اند، ساعت خاصی خدمت آقا می‌آیند، گزارش کارشان را می‌دهند و ایشان رهنمودهای لازم را ارائه می‌دهند.

هر روز گزیده‌ی جراید و مطبوعات برای رهبر آماده و به صورت خبرنگار تقدیمشان می‌شود؛ ولی ایشان به گزیده‌ی مطبوعات اکتفا نمی‌کنند و بسیاری از روزنامه‌های صبح و عصر و به خصوص سرمقاله‌ها را با دقت می‌خوانند. بعد از اقامه‌ی نماز ظهر به جماعت، ایشان برای نهار و استراحت تشریف می‌برند و



دوباره ساعت ۴ بعدازظهر کارشان را شروع می‌کنند. آیت‌الله خامنه‌ای اغلب بین نماز مغرب و عشا حدود نیم ساعت تا سه ربع در سکوت محض، به تفکر و تأمل می‌نشینند. ساعتی از شب را به مطالعه و دیدن اخبار می‌گذرانند و ساعتی را نیز پدرا نه در کنار خانواده به سر می‌برند.

ایشان با وجود همه مشغله‌های کاری و علمی، باز با وسواس خاص به امور خانواده و دقت در کار و تحصیل فرزندان‌شان می‌پردازند. یک روز در هفته، جمعی از شخصیت‌های بارز علمی و عده‌ای از مجتهدان با ایشان جلسه‌ای دارند و برخی از مباحث فقهی را مطرح می‌کنند. یکی از برنامه‌های منظم ایشان، ارتباط با مردم و به‌ویژه سرکشی به خانواده‌های شهداست. این ملاقات‌ها غالباً بدون اطلاع قبلی خانواده‌های شهدا برگزار می‌شود.<sup>۱</sup>

---

۱. مجله دیدار آشنا، ش ۷۴، آبان ۱۳۸۵.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ

مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ»<sup>۱</sup>

او کسی است که شب را برای شما آفرید که در آن آرامش بیابید و روز را روشنی بخش قرار داد. در این، نشانه‌هاست برای کسانی که گوش شنوا دارند.

## برنامه زندگی

وقت و برنامه‌ریزی را بشناسیم؛ یعنی به ارزش فوق‌العاده آن‌ها توجه کنیم و آن را به رایگان از دست ندهیم و از لحظه لحظه آن بهره‌ای جدی بگیریم. این کار را می‌توانیم با تنظیم کردن صحیح ساعت‌های شبانه‌روز انجام دهیم؛ چنان‌که در سخنان امامان آمده است که با زمان‌بندی صحیح ساعت‌های شبانه‌روزی، از وقت خود کمال استفاده را بکنید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «انسان مؤمن ساعت‌های زندگی‌اش را به سه بخش تقسیم می‌کند: بخشی را صرف مناجات با پروردگارش می‌کند، قسمتی را در راه تأمین و اصلاح معاش زندگی به کار می‌گیرد و بخش سوم را برای استراحت و بهره‌گیری از لذت‌های حلال و دل‌پسند انتخاب می‌کند. برای انسان خردمند، صحیح نیست که حرکتش جز در یکی از این سه موضوع باشد: تلاش در راه تأمین معاش یا عبادت یا لذت و آرامش غیرحرام.»<sup>۲</sup>

۱. یونس، ۶۷.

۲. چه بگوییم؟، ص ۷۲.



\*\*\*

از وزیر شایسته‌ای که به همه کارهای خود به طور دقیق رسیدگی می‌کرد، پرسیدند: «چطور به این همه کار می‌رسی؟» گفت: «آنچه امروز می‌توانم بکنم، به فردا نمی‌اندازم و هیچ وقت تأخیر را در کاری روا نمی‌دانم.»

من از تابلوهایی که در آژانس‌ها و کارگاه‌ها نصب می‌کنند و در آن می‌نویسند وقت طلاست، بسیار در شگفت هستم؛ زیرا ارزش وقت به مراتب بیشتر از طلاست؛ ولی این موجود گران‌بها در صورتی از طلا ارزشمندتر می‌شود که نظم و انضباط در اوقات انسان برقرار باشد و هر کاری در موقع خود انجام گیرد.

آری، انسان منظم زودتر به هدف می‌رسد و همواره از نشاط و تحرک بیشتر و بهتری برخوردار است و در زندگی برنامه‌ریزی کامل‌تری خواهد داشت.<sup>۱</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَأَذْكُرُ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلاً»<sup>۱</sup>

نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور.

## عنوان بصری

پیرمردی با نام عنوان بصری در مدینه به حضور امام صادق علیه السلام رفت و مسائلی پرسید. پس از آن، با اینکه دیگر کاری نداشت، همان جا نشست. امام صادق که می‌دید با نشستن او وقتش بیهوده تلف می‌شود، به او فرمود: «من مردی هستم که کار و زندگی دارم. در عین حال، در هر یک از ساعت‌های شب و روز، ذکر و عبادتی دارم. مرا از عبادتم باز ندار.»

او یک بار دیگر نزد امام صادق علیه السلام رفت و پس از شنیدن نصایح امام، با اینکه لازم بود برخیزد و برود، باز در محضر امام صادق بیش از اندازه نشست که موجب گرفتن وقت امام می‌شد. امام به او فرمود: «از نزدم برو. به آنچه خواستی، تو را نصیحت کردم. ذکر و عبادتم را تباه نساز. من مردی هستم که به وجود خودم بخل دارم [که مبادا وقت زندگی‌ام هدر رود].»<sup>۲</sup>

۱. انسان، ۲۵.

۲. چه بگوییم؟، ج ۲، ص ۷۲۶.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي

الْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>

و از آسمان آبی به اندازه معین نازل کردیم و آن را در  
زمین [در مخازن مخصوصی] ساکن کردیم.

## فونتن بلو

در جنگ جهانی دوم، قوای متحدین (آلمان، ایتالیا، ژاپن) فرانسه را شکست دادند که جزء قوای متفقین (انگلیس، فرانسه، شوروی) بود. در جولای ۱۹۴۰ انگلستان در میدان نبرد جهانی با دشمن پیروزمند جهانی تنها ماند. در پاریس کنفرانس سری بین سه نفر از سران جنگ جهانی، یعنی چرچیل رهبر انگلستان و هیتلر رهبر آلمان و موسیلنی رهبر ایتالیا در قصر فونتن بلوی تشکیل شد. در این کنفرانس هیتلر به چرچیل گفت: «سرنوشت جنگ معلوم است و بزرگ‌ترین نیروی اروپا و متفق انگلیس، یعنی فرانسه شکست خورده است. برای جلوگیری از کشتار بیشتر، بهتر است انگلستان قرارداد شکست را امضا کند تا جنگ متوقف شود و صلح به جهان بازگردد.» چرچیل در جواب گفت: «متأسفم که نمی‌توانم چنین قراردادی را امضا کنم؛ زیرا هنوز انگلستان شکست نخورده است و شما را فاتح نمی‌شناسم.» هیتلر و موسیلنی از این حرف چرچیل عصبانی می‌شوند و به تندی با او برخورد می‌کنند.



چرچیل با خون سردی می‌گوید: «عصبانی نشوید. انگلیس به شرط‌بندی خیلی اعتقاد دارد. آیا حاضرید برای حل قضیه با هم شرط ببندیم؟ در این شرط، هر که برنده شد، باید بپذیرد که فتح با اوست.» سران فاشیست با خوش‌رویی این پیشنهاد را قبول می‌کنند. در این لحظه هر سه نفر در جلوی استخر بزرگ کاخ نشسته بودند. چرچیل گفت: «آن ماهی بزرگ را در استخر می‌بینید. هرکس آن را تصاحب کند، برندهٔ جنگ است.» هیتلر فوراً پارابلوم خود را از کمر کشید به این سو و آن سوی استخر پرید و شروع به تیراندازی‌های پیاپی به ماهی کرد؛ ولی سرانجام بی نتیجه و خسته بر صندلی خود نشست و به موسیلمی گفت: «حالا نوبت توست.» موسیلمی به استخر پرید. ساعتی تلاش و تقلا کرد. او نیز بی نتیجه و درمانده بیرون آمد و بر صندلی خود نشست.

همین که نوبت به چرچیل رسید، صندلی راحت خود را در کنار استخر گذاشت. لیوانی به دست گرفت و در حالی که با تبسم سیگار برگ خود را دود می‌کرد، شروع به خالی کردن استخر کرد. رهبران آلمان و ایتالیا که می‌خواستند ببینند نخست‌وزیر سال خورده و چاق انگلیس در برابر آنان چه تاکتیکی برای صید ماهی پیش خواهد گرفت، وقتی او را در چنین وضعی دیدند، با تعجب پرسیدند: «چه می‌کنی؟!» چرچیل گفت: «من عجله‌ای برای شکست دادن ندارم، با حوصله این روش مطمئن خود را ادامه می‌دهم. سرانجام بعد از تمام شدن آب استخر، بی آنکه صدمه‌ای به ماهی بخورد، صید از آن من خواهد بود.»





می‌توان آموخت که برای رسیدن به هدف، نباید عجله کرد و باید با برنامه‌ریزی عمیق، هرچند درازمدت، کار را ادامه داد.<sup>۱</sup>





## فصل چهارم: شکرگزاری

### شکرگزاری چیست؟

باید دائماً شکرگزار خدا باشیم. شاید بدترین موقعیت زندگی ما، برای دیگران آرزو باشد.

### معنی لغت شکر

راغب در مفردات می‌گوید: «شکر همان تصور نعمت و اظهار آن است.» بعضی گفته‌اند که در اصل «کشر» به معنی «کشف» و بروزن آن بوده است؛ سپس مقلوب و شکر شده است و نقطهٔ مقابل آن کفر است که فراموشی نعمت و پوشاندن آن است.

شکرگزاری بر سه نوع است:

۱. شکر قلب: اندیشه دربارهٔ نعمت؛
۲. شکر زبان: ثناگفتن بر منعم؛
۳. شکر سایر اعضا: قدردانی و پاسخ‌گویی در برابر نعمت.



## شکر مطلق

به گفته بعضی از مفسران بزرگ، شکر مطلق این است که انسان همواره به یاد خدا باشد، بی هیچ گونه فراموشی و در راه او گام بردارد، بدون هیچ گونه معصیت و فرمان او را اطاعت کند، خالی از هرگونه سرپیچی. مسلم است که این اوصاف، در کمتر کسی جمع می‌شود و اینکه بعضی اصولاً آن را محال پنداشته‌اند، بی‌اساس است و دلیل بر نآشنایی آن‌ها با این مفاهیم و این مراحل از عبودیت است.<sup>۱</sup>

امام سجاد علیه السلام در دعای سی‌وهفتم صحیفه سجادیه می‌فرماید: «الهی [بنده] شاکر هنوز شکرگزاری‌ات را به نهایت نرسانده‌ام، احسانی دیگر را به او روا می‌داری و مستحق شکرگزاری مجدد می‌شوی.»<sup>۲</sup>

اگر بعد از هر لبخندی خدا را شکر نکردی، حق نداری بعد از هراشکی گله مندش باشی.

باور کنید دیدن هر بامداد، اتفاق ساده‌ای نیست. شادی می‌آورد و شکر می‌طلبد. گنجشک‌ها بیخود شلوغش نمی‌کنند.

بزرگ‌ترین آزمون ایمان، زمانی است که آنچه می‌خواهید، به دست نمی‌آورد؛ با این حال قادرید بگویید خدایا شکر.

علامه حسن زاده آملی رحمته الله فرمود: «مطلب در دو کلمه است: ۱. تعظیم امر خالق؛ ۲. شفقت با خلق.»

۱. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۸.

۲. صحیفه سجادیه، ص ۱۵۹.



وقتی روز بدی را می‌گذرانید، همیشه یادتان باشد که دیگری روز بدتری داشته است. شکرگزار داشته‌هایتان باشید.

مردم شاد نیستند که شکرگزارند؛ بلکه مردم شکرگزارند که شاد هستند. این قانون خداست.

آیت‌الله بهجت رحمته‌الله فرمود: «چقدر شیعیان باید شکرگزاری کنند که سروکارشان با اهل بیت علیهم‌السلام است و خداوند نعمت ولایت را به آن‌ها عطا فرموده است.»

شکرگزاری و قدردانی، راز بزرگ خوشبختی و شادی است. به من بگویید چقدر شاکر نعمت‌ها هستید تا بگویم چقدر شاد هستید.

مثل گندم باش. زیر خاک می‌برندش، باز می‌روید و پُرت‌تر. زیر سنگ می‌برند، آرد می‌شود و پُربهاتر. آتش می‌زنند، نان می‌شود و مطلوب‌تر. به دندان می‌جوئند، جان می‌شود.

انتخاب با توست. صبح که می‌شود، می‌توانی بگویی صبح به خیر خداوند بزرگ یا بگویی خدا به خیر کند، باز صبح شده! وین دایر<sup>۱</sup>

بر روی هر پله‌ای که بایستی، خدا یک پله از تو بالاتر است؛ نه به خاطر آنکه خداست، بلکه می‌خواهد دستت را بگیرد و آرامش آن است که بدانی در هر گام دست تو در دست خداست.

---

۱. مثل زرافه باش؛ یک سر و گردن از بقیه بالاتر، ص ۵۲.



به عقب بنگرید و خدا را شکر کنید. به جلو بنگرید و به خدا اعتماد کنید. او درهایی را می‌بندد که هیچ‌کس قادر به گشودنش نیست و درهایی را می‌گشاید که هیچ‌کس قادر به بستنش نیست.

باز به خاطر آورید: وقتی خدا اعلام فرمود که شما بندگان اگر شکر نعمت به جای آورید، به نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید، عذاب من بسیار سخت است.

خدای خودت را به یاد آور؛ زیرا اوست که به تو قدرت می‌دهد تا توانگری پیدا کنی.

جایی که راه نیست، خدا راه می‌گشاید.<sup>۱</sup>

همه شما می‌دانید که شکرگزاری از خداوند وظیفه ماست؛ چون خداوند به ما نعمت‌های بسیار زیادی داده است.

به خودتان و به اطرافتان نگاه کنید. به نظر شما، شکر نعمت‌های خداوند فقط با زبان است؟ یعنی اگر در برابر نعمت‌های خداوند فقط از خدا تشکر کنیم، کافی است؟

البته شما می‌دانید که تشکر زبانی کافی نیست؛ بلکه باید نعمت خداوند را در راه خودش مصرف کنیم. مثلاً با چشمانی که خداوند مهربان به ما داده است، قرآن بخوانیم، درس بخوانیم و از نگاه‌های تند به پدر و مادر بپرهیزیم. چه خوب است هر یک از ما پس از حالت‌های زیر، سجده شکر به جا آوریم:

---

۱. فلورانس اسکاول شین، در: سایت قانون جذب.



- پس از آنکه با سلامتی از سفر برگشتیم؛
  - پس از بهبودی خودمان یا پدر و مادرمان از بیماری؛
  - پس از آنکه توانستیم یکی از کارهای زشتی را ترک کنیم که قبلاً انجام می‌دادیم؛
  - پس از آنکه توانستیم دشمنان و کفار را شکست دهیم.
- امام صادق علیه السلام فرمود: «در تورات نوشته است کسی را که به تو نعمت داد، سپاسش گزار و کسی را که از تو سپاسگزاری کرد، نعمتش ده؛ زیرا با سپاسگزاری نعمت‌ها نابود نمی‌شود و با ناسپاسی پایدار نمی‌ماند. سپاسگزاری مایهٔ افزایش نعمت است و ایمنی از دگرگونی.»<sup>۱</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ<sup>۱</sup>﴾

و [همچنین] به خاطر بیاورید هنگامی که پروردگارتان اعلام کرد که اگر شکرگزاری کنید، قطعاً [نعمت خود را] بر شما می‌افزایم.

## شکراً لله

در کتاب شریف *مفاتیح الجنان* مطلبی بسیار زیبا و ارزشمند دربارهٔ سجدهٔ شکر مخصوصاً بعد از نماز آمده است که توصیه می‌کنیم حتماً آن را مطالعه فرمایید:

به درستی که هرگاه بنده نماز بخواند و بعد از آن سجدهٔ شکر کند، پروردگار عالمیان حجاب را از میان بنده و ملائکه بر می‌دارد و می‌فرماید: «ای ملائکهٔ من، نظر کنید به سوی بندهٔ من که فرض من (نماز واجب) را ادا کرد و عهد مرا تمام کرد؛ پس نزد من برای شکر آنچه من به او انعام کرده‌ام، سجده کرد. ای ملائکهٔ من، او را چه باید داد؟» می‌گویند: «پروردگارا، رحمت تو.»

خداوند متعال می‌فرماید: «دیگر باید چه باید به او داد؟» فرشتگان می‌گویند: «پروردگارا، بهشتت را.» باز خداوند می‌فرماید: «دیگر چه؟!» می‌گویند: «کفایت مهمات او و بر آوردن حاجات او.» پس حق تعالی مکرر سؤال می‌کند و ملائکه جواب می‌گویند تا آنکه ملائکه می‌گویند: «پروردگارا، ما دیگر چیزی نمی‌دانیم.» آنگاه خداوند کریم می‌فرماید: «من او را شکر می‌کنم؛





چنان که او مرا شکر کرد و به وی اقبال کنم و فضل و رحمت عظیم خود را در قیامت به او می نمایم...»

در روایت صحیح امام صادق علیه السلام منقول است که خداوند عالمیان ابراهیم علیه السلام را برای آن خلیل خود دانست که بر زمین بسیار سجده می کرد. کیفیت سجده شکر این است که در سجده، مخصوصاً بعد نماز، سه مرتبه بگویید: «شُكْرًا لِلَّهِ»<sup>۱</sup>

یکی از راه های موفقیت این است بعد از هر نعمتی، سجده شکر به جای بیاوری. خدا نعمت فراوان بسیاری به انسان عنایت می کند.

---

۱. حاشیه مفاتیح الجنان در باب سجده شکر.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ

رَحِيمٌ»<sup>۱</sup>

و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، هرگز نمی‌توانید آن‌ها را به شمار آورید. یقیناً خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

### نعمت تا بی‌نهایت

عبدالملک مروان، خلیفه اموی، بسیار ستمگر بود. روزی امام سجاد علیه السلام را نزد خود فرا خواند. وقتی امام سجاد علیه السلام وارد قصر شد، عبدالملک او را دید که از زیادی عبادت، بدنش ضعیف شده است و مانند چوبی خشکیده به نظر می‌رسد. عبدالملک به حضرت گفت: «ای فرزند رسول خدا، چرا خودت را به رنج عبادت انداخته‌ای؛ در حالی که جای شما در بهشت است و پیامبر اکرم ما را شفاعت می‌کند.» امام در پاسخ او فرمود: «به خدا سوگند اگر بر اثر زیادی عبادت و سجده، اعضای بدنم قطعه قطعه شود، از عهده شکر یک هزارم یکی از نعمت‌های بی‌شمار خداوند بر نیامده‌ام!»<sup>۲</sup>

از دست و زبان که بر آید      کز عهده شکرش به در آید

۱. نحل، ۱۸.

۲. الفبا تا خدا، ص ۲۳۳.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿نِعْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ﴾<sup>۱</sup>

این نعمتی بود از ناحیه ما. این گونه کسی را پاداش می دهیم که شکرگزار است.

### نامه پیرزن به خدا

یک روز کارمند پستی که به نامه های با آدرس نامعلوم رسیدگی می کرد، متوجه نامه ای شد که روی پاکت آن با خطی لرزان نوشته شده بود: «نامه ای به خدا!» با خودش فکر کرد بهتر است نامه را باز کند و بخواند. در نامه این طور نوشته شده بود: «خدای عزیزم، بیوه زنی ۸۳ ساله هستم که زندگی ام با حقوق ناچیز بازنشستگی می گذرد. دیروز یک نفر کیف مرا که صد دلار در آن بود، دزدید. این تمام پولی بود که تا پایان ماه برای خرج کردن داشتم. یکشنبه هفته دیگر عید است و من دو نفر از دوستانم را برای شام دعوت کرده ام؛ اما بدون آن پول چیزی نمی توانم بخرم. هیچ کس را هم ندارم تا از او پول قرض بگیرم. ای خدای مهربان، تو تنها امید من هستی. به من کمک کن ...»

کارمند اداره پست خیلی متأثر شد و نامه را به سایر همکارانش نشان داد. نتیجه آن شد که همه آنها جیب خود را جست و جو کردند و هر کدام چند دلاری روی میز گذاشتند. در پایان ۹۶ دلار جمع شد و برای پیرزن فرستادند. ....



گذشت تا اینکه نامه دیگری به اداره پست رسید که روی آن نوشته شده بود: «نامه‌ای به خدا!» همه کارمندان جمع شدند تا نامه را باز کنند و بخوانند. مضمون نامه چنین بود: «خدای عزیزم، چگونه می‌توانم از کاری که برایم انجام دادی، تشکر کنم؟ با لطف تو توانستم شامی عالی برای دوستانم مهیا کنم و روز خوبی را با هم بگذرانیم. من به آن‌ها گفتم که چه هدیه خوبی برایم فرستادی. البته چهار دلار آن کم بود که مطمئنم کارمندان اداره پست آن را برداشته‌اند.»<sup>۱</sup>

---

۱. مثل زرافه باش؛ یک سر و گردن از بقیه بالاتر، ص ۱۳۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا

تَكْفُرُون﴾<sup>۱</sup>

پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم و شکر  
[نعمت‌های] مرا به جا آورید و ناسپاسی نکنید.

### ای کاش... فقط کمی شاکر باش

مسافری در یک روز سرد و بارانی کنار خیابان ایستاده بود تا سوار تاکسی شود. در همان لحظه یک ماشین مدرن از کنارش عبور کرد. غصه خورد و با خودش گفت که ای کاش من هم ماشینی داشتم تا مجبور نبودم تاکسی سوار شوم... .

در همان لحظه رهگذر دیگری به سمت ایستگاه اتوبوس می‌رفت. با دیدن آن مسافر که منتظر تاکسی بود، به فکر فرورفت و با خودش گفت: ای کاش من هم پول به مقدار کافی داشتم که سوار تاکسی می‌شدم و دیگر مجبور نبودم در شلوغی اتوبوس بایستم تا به مقصد برسم و... . به ایستگاه رسید و منتظر اتوبوس نشست.

در همان لحظه رهگذری که پیاده بود، او را در ایستگاه اتوبوس دید و با خودش گفت: ای کاش من هم پول کمی داشتم تا حداقل می‌توانستم سوار اتوبوس شوم؛ به جای اینکه تا خانه مسیر را پیاده طی کنم... .  
در همان لحظه شخصی را دید که روی ویلچر نشسته بود و... .



ای کاش ما انسان‌ها پیش از اینکه حسرت چیزهایی را بخوریم که دیگران دارند، کمی به نعمت‌های نزد خودمان دقت می‌کردیم. نعمت‌هایی را که خدا به ما داده است، در نظر بگیریم و بدانیم هیچ‌کاری مثل کفران نعمت‌های خداوند ناپسند نیست!



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَبِّحْكُمُ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا

رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾

بگو ستایش مخصوص ذات خداست. به زودی آیاتش را به شما نشان می دهد تا آن را بشناسید. پروردگار تو از آنچه انجام می دهی، غافل نیست.

### پرنده کور

انس بن مالک می گوید: همراه پیامبر ﷺ به بیابان رفتیم. پرنده ای در آنجا دیدیم که آواز مخصوصی از او شنیده می شد. پیامبر ﷺ به من فرمود: «آیا می دانی این پرنده چه می گوید؟ می گوید: يَا رَبِّ أَذْهَبَتْ بَصَرِي وَخَلَقْتَنِي أَعْمَى فَأَرْزُقْنِي فَإِنِّي جَائِعٌ.» (خداوند، نور چشمم را از من گرفتی و مرا کور آفریدی. روزی مرا به من برسان. من گرسنه ام.)

ناگهان دیدیم که پرنده دیگری که ملخ بود، پروازکنان آمد و در دهان او نشست و آن پرنده کور، ملخ را بلعید. در این هنگام آواز پرنده بلند شد. پیامبر ﷺ به من فرمود: «آیا می دانی این پرنده چه می گوید؟» عرض کردم: «خدا و رسولش آگاه ترند.» ایشان فرمود که می گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَنْسَ مَنْ ذَكَرَهُ.» (سپاس خداوندی که یادآورنده اش را فراموش نمی کند.) و



به نقل دیگر، فرمود که می‌گوید: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ كَفَاهُ.» (کسی که به خدا توکل کند، خدا او را کافی است).<sup>۱</sup>





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»<sup>۱</sup>

که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریده ایم.

### بهترین صورت

انسان استعداد دارد که تا آخرین نقطه ممکن تعالی یابد؛ اما بقیه موجودات این امکان را ندارند. در آیه شریفه بالا، معنای «احسن تقویم» این نیست که ما جسم انسان را طوری آفریده ایم که مثلاً سرش با دستش با چشمش با تنش تناسب دارد. اینکه مخصوص انسان نیست. هر حیوانی همین طور است.

پس خدا در انسان چه دیده که این طور محکم درباره اش صحبت کرده است؟ احسن تقویم یعنی چه؟! یعنی در بهترین اندازه گیری انسان را آفریده ایم؛ یعنی آن اندازه ای که رشد او دیگر نهایی ندارد. تا آنجایی می رود که در عالم وجود سقفی بالاتر از آن نیست. می تواند از فرشتگان و از موجودات عالی و از همه این ها فراتر برود. بله دوستان، پس ما می توانیم به هر جا که می خواهیم، برسیم.

خداوند می فرماید: «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»<sup>۲</sup> (هرچه در زمین وجود دارد، برای شما خلق کردم.) ما با استفاده از امکانات عالم ماده و با استعداد های بشری که خداوند در اختیارمان گذاشته است، می توانیم کاری

۱. تین، ۴.

۲. بقره، ۲۹.



کنیم کارستان. آن وقت که شکوفایی انسان همراه با شکوفایی عالم ماده و عالم طبیعت همراه شود، پیشرفت‌های شگفت‌آور را به وجود می‌آورد.<sup>۱</sup>

به قول آنتونی رابینز، صد سال پیش اگر می‌گفتید که ممکن است انسان به کره ماه برود، شما را دیوانه حساب می‌کردند....

---

۱. برداشت‌های قرآنی رهبر معظم انقلاب اسلامی، ص ۵۵.



## فصل پنجم: قدرت و خودباوری

### درباره خودباوری

هدیه خدا به انسان قدرت است و بر همه مخلوقات ذهن و تن و امور خویشتن مسلط شدن. همه ناکامی‌ها از نبود قدرت است. آدمی خود را ناتوان و قربانی شرایط می‌داند و می‌گوید موقعیت‌هایی موجب شکست او شده‌اند که مهارکردن آن‌ها از دستش خارج بوده. به راستی که انسان تنها قربانی شرایط است. اما اگر به قدرت خدا بپیوندد، هیچ چیز برایش ناممکن نخواهد بود.

اگر به راستی می‌خواهیم خیر و صلاحمان پیش آید، باید مقاومت را کنار بگذاریم و متوازن و متعال و آرام باشیم. باید به یاد نگه داریم که خدا بخشاینده است و ما ستاننده. باید به یاد داشته باشیم که خدا چاره‌ساز و وسیله‌ساز است و خود بهتر می‌داند که از چه راهی هدایایش را به ما برساند. آنگاه در می‌یابیم که درست دعاکردن، هنر است. باید مشتاقانه خود و خواسته خود را به دست خدا بسپریم تا هرگونه که خود می‌خواهد و از هر راهی که خود صلاح می‌داند، آرزویمان را بر آورد.



به محض اینکه مراد دل را با آن خرد بی پایان در میان می‌گذاریم، او راه انجام‌دادنش را می‌داند. منتها باید از سر راه او کنار برویم تا بتواند کار کند. اگر برای او تکلیف تعیین کنیم که چه بکند و چه نکند، آنگاه راه چاره الهی را مسدود می‌کنیم. تازه بعد هم می‌گوییم: «نمی‌دانم چرا دعاهایم هیچ‌گاه برآورده نمی‌شود؟» ما باید شیوهٔ آرزوی صمیمانه را بیاموزیم که همان دعای خالصانه است. وقتی از ته دل می‌گوییم: «اگر خواسته‌ام خواست خدا باشد، که بی‌تردید انجام می‌پذیرد. اگر نه، هم‌سنگ و معادل آن را به من خواهد داد»، از هرگونه اضطراب رها می‌شویم.

مبادا هرگز چیزی را به زور از خدا بخواهیم. باید تنها خواهان آن چیزی باشیم که او می‌خواهد. همان قدر که ما محتاجیم، او نیز مشتاق ماست؛ چرا که ما در دستان او مانند ابزاری هستیم تا از طریق ما مشیتش را به انجام برساند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مردم معدن‌هایی هستند مانند معدن‌های طلا و نقره.»<sup>۱</sup>

### راه‌های ایجاد اعتماد به نفس

همان گونه که معدن‌های طلا و نقره در زمین پنهان هستند و برای استخراج آن‌ها باید به شناسایی‌شان پرداخت، در درون ما انسان‌ها نیز معدن‌هایی از استعداد‌های شگرف وجود دارد که باید آن‌ها را شناسایی کنیم و سپس با سرمایه‌گذاری روی آن‌ها، آن‌ها را به ثمر برسانیم. اگر ما استعداد خود را

۱. مشکاة الانوار، ج ۱، ص ۵۵۱.



بشناسیم و روی آن سرمایه‌گذاری کنیم، انرژی ما به هدر نمی‌رود و پس از سال‌ها تلاش و سازندگی، به عالی‌ترین مراحل کمال و موفقیت می‌رسیم. مهم‌ترین وظیفه ما در این بخش، این است که گنج‌های پنهان وجود خویش را کشف کنیم.

هلن کلر درباره خودباوری می‌گوید: «اگر در این نیم‌قرن عمر خود درسی از زندگی خود فرا گرفته باشیم، این است که هیچ‌کس و هیچ‌چیز جز خودت نمی‌تواند آرامش خاطرت را فراهم کند.»<sup>۱</sup>

رهبر معظم انقلاب می‌فرماید: «تزریق روحیه بی‌اعتمادی به خود یکی از اصلی‌ترین سنگ‌های دشمن برای استمرار تسلطش بر ایران بود.»<sup>۲</sup>

تا از خودمان شروع نکنیم، بهار را تجربه نخواهیم کرد؛ حتی اگر صدها بهار از بیرون ما بیاید و برود و همه به هم و از جمله به ما، آن را هزاران بار شادباش بگویند! بهار واقعی باید در درون ما متولد شود. بهار را تجربه نخواهیم کرد، مگر آنکه رخت آگاهی‌مان نو شود. تا آگاهی‌مان رشد نکند و جوانه‌های فهم در ما نشکفتد، درخت ذهنمان بارور نشده، آرامش مهمان منزلمان نمی‌شود....

هیچ‌کس جز خود آدمی، چیزی به او نمی‌دهد و هیچ‌کس جز خود آدمی، چیزی را از او دریغ نمی‌دارد!<sup>۳</sup>

۱. سایت خبرگزاری دانشجویان، کد خبر: ۸۳۱۸۰، تاریخ دسترسی: ۲۰ مرداد ۱۳۸۹.

۲. فروردین ۱۳۹۵، در: <https://khl.ink/f/36703>

۳. فلورانس اسکاویل شین، *قانون زندگی*، ص ۱۸.



آرزوی سوزان لازم است؛ اما کافی نیست. آنچه فاقد آنیم، ایمان است.  
باید معتقد باشیم که دولتمند می شویم.<sup>۱</sup>

---

۱. حکایت دولت و فرزندی، ص ۳۵.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ  
جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>

و خداوند آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته است. در این، نشانه‌های مهمی است برای کسانی که اهل فکرنند.

### قدرت امام رضا علیه السلام

حمیدبن مهران یکی از جیره خورهای دربار مأمون خلیفه عباسی بود. روزی به خلیفه پیشنهاد کرد: «اگر حاضر باشید، من آماده هستم در مجلس عمومی، علی بن موسی را مغلوب کنم تا بدین سبب از مقام او کاسته شود.» مأمون که به این کار میل داشت، با پیشنهاد وی موافقت کرد. اولین مجلسی که با حضور حضرت رضا علیه السلام تشکیل شد، به حمید اجازه داد که آنچه می خواهد، بگوید.

حمیدبن مهران در برابر اهل مجلس گفت: «ای ابوالحسن، مردم حکایاتی از شما نقل می کنند که خیلی بعید به نظر می رسد. شنیده شده ادعاهایی می کنید که بسیار عجیب است؛ مثل اینکه شما گفتید به دعای شما باران آمده. این موضوع، بی سابقه نیست تا مردم باران را معجزه شما می دانند.» امام رضا علیه السلام سخنان او را شنید و فرمود: «خداوند مقام‌هایی به خانواده ما عطا کرده است که دیگران از آن محروم اند.» حمید به پرده‌ای اشاره کرد که عکس



دو شیر در آن بود و به دیوار آویزان بود. گفت: «ای پسر موسی، اگر واقعاً معجزه داری، بگو این شیرها زنده شوند و مرا پاره پاره کنند.»

امام توجهی غضب‌آلود به شیرها کرد و فرمود: «بگیرید این مرد بدکار را و اثری از او باقی نگذارید.» ناگهان دو شیر عظیم، غرش کنان به وسط مجلس درآمدند و حمید را بلعیدند و خون او هم روی زمین باقی نماند. حاضران در کمال بهت زدگی به آن منظره نگاه می‌کردند. شیرها که از خوردن حمید فارغ شده بودند، به حضرت رضا علیه السلام نگاهی کردند و عرض کردند: «یا مولای، اگر اجازه بدهید، مأمون را هم به جای حمید ببریم.» امام فرمود: «به جای خود برگردید.»

سپس مأمون گفت: «خدا را سپاسگزارم که شر حمید را کند که مردی پلید و کثیف بود. شکی نیست که مقام خلافت از آن جد شماسست و پس از آن مخصوص شماسست و هرگاه بخواهید، به شما رد می‌کنم.» حضرت فرمود: «من خواهان خلافت نیستم و به آن احتیاج ندارم؛ زیرا چنان که دیدی، خداوند همه مخلوقات را تحت فرمانم قرار داده است.»<sup>۱</sup>





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ

مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾<sup>۱</sup>

ابراهیم به تنهایی یک امت بود مطیع فرمان خدا و هیچ‌گونه انحرافی نداشت و هرگز از مشرکان نبود.

### یک کاوه و یک کردستان

بار اول که آمد مرخصی، دیدیم این محمود با محمود دو سه روز پیش کلی فرق کرده است. می‌گفت که من از رفتار امام درس‌های زیادی یاد گرفتم. کوچک‌ترین کارهای امام، درس‌های بزرگی به آدم می‌دهد. وقت‌های نمازخواندن، انگار از خود بی‌خود می‌شد. کمتر حرف می‌زد و بیشتر فکر می‌کرد. می‌گفت که می‌خواهم خودم را بهتر بشناسم. امام فرمود که آدم از خودشناسی به خداشناسی می‌رسد. همین‌طور هم شد. آن‌چنان به قدرت خودباوری رسیده بود که همه منافقان و ضدانقلابی‌های آن روز از اسمش هم می‌ترسیدند. برای سرش جایزه گذاشته بودند. هر روز هم قیمتش را زیادتر می‌کردند. ولی مگر کسی جرئت داشت به او نزدیک شود؟

در یکی از عملیات‌ها، خودم بی‌سیم ضدانقلاب را شنود می‌کردم. از همان اول کار، کم آوردند. با فرمانده ارشدشان تماس گرفتند. گفتند: «اوضاع قمر در عقربه. چی کار کنیم؟» طرف پرسید: «کاوه هم همراهشونه؟»

- بله.



- پس بکشین عقب!

دوستان من، ما هم می‌توانیم کاوه شویم، اگر خودمان را باور کنیم.<sup>۱</sup>

---

۱. ساکنان مُلک اعظم (۱)، ج ۹، ص ۳۵.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ

خَلِيفَةً﴾<sup>۱</sup>

و به یاد آور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد.»

### من هنوز زنده‌ام

میلتون اریکسون مبتکر نوعی درمان جدید است که نظر هزاران درمانگر را در ایالات متحده آمریکا به خود جلب کرده است. او وقتی دوازده ساله بود، گرفتار فلج اطفال شد. ده ماه بعد شنید که پزشکی به والدینش می‌گفت: «پسرتان امشب را به صبح نخواهد رساند.» اریکسون صدای گریه مادرش را شنید. با خود اندیشید که کسی چه می‌داند؛ شاید اگر من امشب را به صبح برسانم، مادرم این قدر رنج نکشد و تصمیم گرفت تا سپیده صبح خوابد. او با طلوع خورشید فریاد برآورد: «آهای مادر، من هنوز زنده‌ام!»

همه کسانی که در خانه بودند، به قدری خوش حال شدند که میلتون تصمیم گرفت برای اینکه خانواده‌اش غصه نخورند، همواره سعی کند یک شب دیگر را به صبح برساند. او در سال ۱۹۹۰ در ۷۵ سالگی درگذشت و چند



کتاب مهم دربارهٔ توانایی فوق‌العادهٔ انسان برای غلبه بر محدودیت‌های خویش، از خود بر جای گذاشت.<sup>۱</sup>

آری، انسان قدرت نامحدودی دارد که می‌تواند با خودباوری به آن دست پیدا کند. مگر نه اینکه خداوند متعال بر هر کاری تواناست و انسان نیز جانشین خداوند در روی زمین است؟ پس انسان باید بتواند کارهایی بزرگ انجام دهد.

---

۱. سایت تبیان، تاریخ دسترسی: ۳۰ مهر ۱۳۹۲.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَىٰ»<sup>۱</sup>

و رستگاری امروز از آن کسی است که برتری خودش را اثبات کند.

### سکوت قورباغه‌ها

حاکم گیلان شوهرعمه شاه‌عباس بود. او در جریان یکی از جنگ‌ها در سرحدات شمالی ایران قرار گرفت. جنگ به بن‌بست رسید و هیچ‌کدام از طرفین نمی‌خواست خود را شکست خورده بدانند؛ بنابراین دو طرف تصمیم گرفتند در کنار نی‌زاری بزرگ اردو بزنند و پیمان‌نامه صلح موقت امضا کنند. فرستادگان روسیه در فکر این بودند که از ایران امتیازات بیشتری بگیرند و خط مرزی را به نفع خودشان تعیین کنند. حاکم هم بیکار ننشسته بود و درصدد بود که خط مرزی ایران را بالاتر ببرد. وقتی مذاکرات در کنار نی‌زار شروع شد، هوا خنک شده بود و صداها قورباغه شروع کردند به سروصدا کردن و قورقور. در همین هنگام هم بحث بین دو گروه بالا گرفته بود و حاکم گیلان با داد و فریاد از سفرای روس می‌خواست که خط مرزی را طبق میل او تعیین کنند؛ اما سروصدای قورباغه‌ها روی اعصاب همه بود و صدا به صدا نمی‌رسید. ناگهان حاکم با خشم از جا بلند شد و به وزیرش گفت: «بلند شو به این قورباغه‌ها بگو شاه گیلان دارد صحبت می‌کند. اگر ساکت نشوند، آن‌ها را هلاک خواهیم کرد و نسلشان را از روی زمین برمی‌دارم.» نمایندگان روس



پوزخندی زدند و با خود گفتند که عجب شاه احمق و مغروری! قورباغه‌ها که دیگر به فرمان تو نیستند. در این هنگام وزیر برخاست و مجلس را ترک کرد و چون امضای متن قرارداد باید با حضور او صورت می‌گرفت، همه ساکت سر جایشان نشستند تا وزیر برگردد. دقایقی گذشت و در کمال تعجب، حضار متوجه شدند که قورباغه‌ها سروصدایشان کمتر و کمتر شد تا جایی که سکوت عجیبی بر مرداب و نی‌زارهای آن حاکم شد.

وزیر برگشت. سفرای روس که حسابی جا خورده بودند، دیگر بر سر تعیین مرزی چانه نزدند، قرارداد را امضا کردند و آنجا را ترک گفتند. وقتی سفرا رفتند، حاکم خندید و گفت: «قورباغه‌ها را چطور ساکت کردی؟» وزیر گفت: «قبله عالم، فوراً دستور دادم دو گوسفند را سر بریدند. روده‌هایشان را بیرون کشیدیم و به قطعه‌های کوچک تقسیم کردیم و هر قطعه را باد کردیم و سر روده‌ها را بستیم و به داخل نی‌زارها و مرداب انداختیم. روده‌ها بالا و پایین می‌رفتند. قورباغه‌ها هم که خوراک مارها هستند، با دیدن روده‌ها از ترس به زیر آب رفتند و ساکت شدند.»<sup>۱</sup>

---

۱. پایگاه خبری شوشان، کد خبر: ۳۲۸۶۲، تاریخ دسترسی: ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۵.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا﴾<sup>۱</sup>

پس آن را با نیروی تمام بگیر و قوم خود را فرمان ده تا نیکوترین آن‌ها را فرا گیرند.

## هلن کلر

هلن کلر در ۲۷ ژوئن ۱۸۸۰ در مزرعه‌ای واقع در ایالات آلاباما متولد شد. دوران طفولیت او طبیعی بود. تا اینکه در هجده ماهگی، بیماری‌اش باعث شد تا او بینایی و شنوایی خود را از دست بدهد. سال‌های بعد برای خانواده هلن بسیار ناخوشایند بود؛ چون آن‌ها به این مسئله واقف بودند که به سبب ناتوانی دوگانه فرزندان، هیچ راهی برای برقراری ارتباط با او وجود ندارد. خود هلن هم به نوعی در بدن خود محبوس بود و به تنهایی قادر نبود احتیاجاتش را برطرف کند یا در آرزوی شهرت باشد. الکساندر گراهام بل، مخترع تلفن، معلم ناشنوایان بود. خانواده کلر از او خواستند تا به هلن کمک کند. گراهام بل به هوش ذاتی او پی برد. او به خانواده هلن پیشنهاد کرد که معلمی جوان به نام آنا سولیوان را استخدام کنند تا به هلن جوان درس بدهد.

خانواده هلن از وضعیت مالی خوبی برخوردار بودند و قادر بودند برای فرزندان معلم خصوصی بگیرند؛ بنابراین با خانم سولیوان تماس گرفتند. سولیوان خود نیز بینایی نسبتاً کمی داشت. خانواده کلر در ۲۱ سالگی آنا سولیوان، او را استخدام کردند تا با آن‌ها زندگی کند و به هلن درس بدهد. وی



قادر به درک آن‌ها می‌شد. با استفاده از این روش، دختر جوان به‌طور بی‌نظیری، قادر به یادگیری و برقراری ارتباط شد. او در هشتمین سال تولدش به شهرت رسید و این شهرت در سراسر زندگی‌اش گسترش یافت. مارک تواین، هلن را یاری کرد و او را کارگر معجزه‌نا امید. هلن به کالج «وانکلیف» رفت و با کمک سولیوان که سخنرانی‌ها را روی کف دستش توضیح می‌داد، توانست مدرک خود را بگیرد.

مجله خانوادگی زنان، هلن را در طی سال‌های تحصیلش ترغیب و تشویق کرد تا زندگی‌نامه خود را بنویسد و از این طریق بتواند به کنجکاوی‌های بی‌انتهای مردم در سراسر جهان پاسخ دهد. او زندگی‌نامه خود را نوشت و آن را داستان زندگی من نامید. هلن همچنین آموخت که از طریق فشاردادن انگشتانش روی گلوی خانم سولیوان و تقلید ارتعاشات آن، صحبت کند. او اولین نابینا و ناشنوایی بود که به‌عنوان دانشجوی برجسته از کالج فارغ‌التحصیل شد.

کلر قهرمانی برای نابینایان شد. وی کتاب‌های متعددی در طول زندگی‌اش منتشر کرد و در اعتراضات علیه استخدام تمام‌وقت کودکان کمتر از دوازده سال در آمریکا و نیز علیه قانون اعدام شرکت می‌کرد. مدال طلای مؤسسه ملی علوم اجتماعی در سال ۱۹۵۲ به وی اعطا شد.





## فصل ششم: پدر و مادر

### قدر والدین

یکی از مطالبی که پروردگار عالم به جدّ از انسان خواسته، این است که به پدر و مادر خود احترام بگذارد. در هیچ جای قرآن نمی بینیم که خداوند به غیر از خودش برای کسی عنوان ربّ آورده باشد؛ الا پدر و مادر که می فرماید: ﴿كَمَا رَزَقْنَاهُ صَغِيرًا﴾؛ لذا در مقابل آن، اگر کسی هم گناه کند و به والدین خود بی احترامی کند، به عنوان عاقق است و گناه او از کبائر محسوب می شود.<sup>۲</sup>

حقوق والدین بر فرزندان بسیار است: باید با احترام نام آن ها را ببرد، جلوتر از آن ها حرکت نکند، زودتر از آن ها ننشیند، نزد آن ها پا دراز نکند، کاری از او سرزنند که دیگران به پدر و مادرش فحش و ناسزا گویند، آن ها را همیشه شاد کند و ...

---

۱. اسراء، ۲۴.

۲. گوهر بهشتی، ص ۱۵.



### پدر کیست؟

پدر نعمتی از نعمت‌های بی‌شمار الهی است. همچنان که شکر سایر نعمت‌ها واجب است، قدردانی از خداوند برای چنین نعمتی واجب است. طبق فرمایش امام سجاد علیه السلام باید حق پدر را ادا کرد: حق پدر این است که بدانیم او ریشهٔ ماست و اگر او نبود، ما هم نبودیم و آن نعمت‌هایی که در خود می‌بینیم و می‌پسندیم، پدرمان سرچشمهٔ این نعمت‌ها برای ماست. حضرت علی علیه السلام هم می‌فرماید: «در هر مجلسی باشی، به احترام پدر به پا خیز؛ گرچه در تخت شاهی نشسته باشی.»<sup>۱</sup>

### مادر کیست؟

مادر کلمهٔ زیبا و مقدسی است که بوی مهر و عاطفه از او به مشام می‌رسد و گرمی و صفا از او احساس می‌شود. مادر یکی از نعمت‌های الهی است که خداوند اطاعت او را بعد از اطاعت خود واجب کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام شرط ورود به بهشت را احترام به مادر می‌دانند. احترام به او را همه، حتی اگر مخالف مذهب وی باشد، توصیه می‌کنند. حال اگر مادر و فرزند هر دو مسلمان باشند، در وجوب احترام به مادر شکی نیست.<sup>۲</sup>

### انواع اطاعت در قرآن

در قرآن سه نوع اطاعت ذکر شده است:

۱. گنجینهٔ مبلغین، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲. گنجینهٔ مبلغین، ج ۱، ص ۸۲.



۱. اطاعت مطلق خداوند و پیامبر و اولی الامر؛
  ۲. نافرمانی مطلق کافران، منافقان، مفسدان، گناهکاران، ظالمان و...؛
  ۳. اطاعت مشروط والدین؛ یعنی اگر دستوره‌های مفید یا مباح دادند، لازم است پیروی کنیم؛ اما اگر تلاش کردند ما را به غیرخدا فرا بخوانند، نباید اطاعت کنیم.
- در احادیث، درباره احسان به والدین سفارش شده و آزردن آنان نکوهش شده است.
- پاداش نگاه محبت‌آمیز به والدین، حج مقبول است. رضایت آن دو، رضای الهی و خشم آنان، خشم خداست.
- احسان به پدر و مادر عمرمان را طولانی می‌کند و سبب می‌شود که فرزندان نیز به ما احسان کنند.
- در احادیث آمده است که حتی اگر تو را زدند، تو «اف» نگو، خیره نگاه مکن، دست بلند مکن، جلوتر از آنان راه نرو، آنان را به نام صدا نزن، کاری مکن که مردم به آنان دشنام دهند، پیش از آنان منشین و پیش از آنکه از تو چیزی بخواهند، به آنان کمک کن.<sup>۱</sup>
- احسان به والدین، از صفات انبیاست. اگر والدین توجه کنند که پس از توحید مطرح‌اند، انگیزه دعوت فرزندان به توحید در آنان زنده می‌شود.

---

۱. چه بگوییم؟، ج ۱، ص ۶۳۹ و ۶۴۰.



## طول عمر و فراوانی روزی

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «کسی که طولانی شدن عمر و توسعه رزق را دوست دارد، به پدر و مادر خود نیکی کند.»<sup>۱</sup>

خدا، نیکی کردن به والدین را از واجبات مهم بعد از توحید آورده است. عجیب است! چقدر برای خدا نیکی و محبت به پدر و مادر مهم است که بعد از توحید و وحدانیت و یگانه بودن خودش آن را آورده است.<sup>۲</sup>

## اثر دعای پدر و مادر

آیت الله العظمی بهاء الدینی رَحِمَهُ اللهُ فرمود: «به گمانم هرکس در عالم به جایی رسیده، یکی از دلایل آن دعای پدر و مادرش بوده است و هرکس هم که خواست رشد کند، اما زمین خورد، به خاطر بی حرمتی به پدر و مادر بوده است.»<sup>۳</sup>

## شانزده ثمره نیکی به پدر و مادر

در اینجا به شانزده نمونه از فواید نیکی به پدر و مادر برای فرزندان اشاره می شود که برگرفته از کلام نورانی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام است:

۱. نیکی به پدر و مادر، حافظه شان را تقویت می کند؛
۲. عمرشان را طولانی می کند؛
۳. از زندگی لذت می برند؛
۴. در آینده از محبت و احترام فرزندان خود بهره مند خواهند شد؛

۱. پیامبر رحمت، ص ۱۱۰.

۲. خانه انس، ص ۴۴.

۳. دو گوهر بهشتی، ص ۲۰.



۵. دعای آنان در حق فرزندان مستجاب می شود. حتی دعا در کنار قبرشان بسیار مؤثر است. امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مردگانتان را زیارت کنید که آنان با زیارت شما شاد می شوند و هرکس حاجتش را نزد قبر پدر و مادرش، پس از آنکه برای آن ها دعا می کند، بطلبد»؛
۶. اهل بهشت می شوند؛
۷. موجب افزایش رزق و توانگری می شود؛
۸. نگاه به صورت پدر و مادر، نور چشم را تقویت می کند؛
۹. سبب بخشش گناهان و قبولی توبه می شود؛
۱۰. حساب روز قیامت آسان می شود؛
۱۱. نگاه محبت آمیز به پدر و مادر عبادت است و ثواب یک حج نیکو و قبول شده را دارد؛ حتی اگر هر روز صد بار به آن ها نظر کند؛
۱۲. رضایت پدر و مادر سبب رضایت خداست و خشم آن دو موجب خشم خدا می شود؛
۱۳. در روز قیامت، زیر سایه رحمت الهی قرار می گیرند؛
۱۴. آسان جان می دهند؛
۱۵. تشکر از پدر و مادر سپاس از خداست؛
۱۶. خشم پدر و مادر عذاب و کیفر دنیا و قیامت را در پی دارد.<sup>۱</sup>

---

۱. چه بگوییم؟، ج ۱، ص ۶۴۱ تا ۶۴۳.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ

إِحْسَانًا﴾<sup>۱</sup>

و خدا را بپرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر خود نیکی کنید.

### والدین را خدمتی، تا عرش بالا می‌روی

امام صادق علیه السلام فرمود که حضرت موسی بن عمران، با خدای خود مناجات می‌کرد. در این میان شخصی را در سایهٔ عرش خدا مشاهده کرد. عرض کرد: «ای خدای من، این جوان کیست که او را در سایهٔ عرش خود قرار داده‌ای؟!» خداوند متعال فرمود: «این جوان دو خصلت دارد: به پدر و مادرش نیکی می‌کرده است و هیچ‌گونه و هیچ‌گاه در زمین، برای سخن چینی گام بر نداشته است.»<sup>۲</sup>

۱. نساء، ۳۶.

۲. داستان دوستان، ج ۳، ص ۲۸۵.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا

تَقُلْ لَهُمَا آقِبٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا

كَرِيمًا»<sup>۱</sup>

پروردگارت فرمان داده است جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن‌ها یا هر دوی آن‌ها نزد تو به سن پیری برسند، کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار و بر آن‌ها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده بزرگوارانه به آن‌ها بگو.

## اعدام

در زمان عارف عامل، مرحوم شیخ رجبعلی خیاط، در تهران حکم اعدام جوانی به همراه چند نفر دیگر صادر شده بود. بستگان او که به دنبال راه نجاتی برای وی بودند، دست به دامان مرحوم شیخ رجبعلی شدند و از او راه چاره‌ای خواستند. این پیر روشن ضمیر که بر اثر اخلاص عمل به برخی اسرار دست یافته بود، آن‌ها را متوجه نکته‌ای ساخت: مشکل فعلی این جوان، بر اثر رفتار ناشایستی است که با مادر خود کرده و تنها راه نجات او، رضایت و خشنودی و دعای مادر است. چون کلام شیخ را به مادر وی رساندند، گفت: «شیخ راست می‌گوید! من از دست پسرم دلگیر و ناراحت هستم. پسرم تازه ازدواج کرده



بود. روزی پس از صرف غذا سفره را جمع کردم، ظرف‌ها را داخل سینی گذاشتم و به عروسم دادم تا به آشپزخانه ببرد. پسر سینی را از دست او گرفت و به من داد و با عصبانیت گفت: 'برایتان کنیز نیاورده‌ام.' من از این عمل بسیار دلگیر و دل‌شکسته شدم!

سرانجام مادر رضایت داد و در حق فرزند دعا کرد. فردای آن روز اعلام کردند که آن جوان به اشتباه دستگیر شده است و او را رها ساختند.<sup>۱</sup> مادر، هستی‌ام به امید دعای توست      فردا کلید باغ بهشتم رضای توست  
شهریار

---

۱. عظمت یک نگاه (مقام والدین)، ص ۹ تا ۱۰.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى  
وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ  
الْمَصِيرُ»<sup>۱</sup>

و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم.  
مادرش او را با زحمت روی زحمت حمل کرد [و  
به هنگام بارداری هر روز رنج و زحمت تازه‌ای را  
متحمل می‌شد] و دوران شیرخوارگی او در دو سال  
پایان می‌یابد. [آری، به او توصیه کردم] که شکر برای  
من و پدر و مادرت به جا آور که بازگشت همه شما  
به سوی من است.

## گهواره آرزوها

روزی حضرت موسی علیه السلام در ضمن مناجات، به پروردگار فرمود: «خدایا می‌خواهم  
بدانم هم نشین من در بهشت چگونه شخصی است؟» جبرئیل بر او نازل شد و  
گفت: «ای موسی، قصابی که در فلان محل است، هم نشین توست.» حضرت  
موسی علیه السلام به در دکان قصاب رفت و دید جوانی مشغول فروختن گوشت است. کار  
خاصی از جوان، نظر حضرت موسی را به خود جلب نکرد.

هنگامی که قصاب قصد بازگشت به منزل را داشت، حضرت موسی به او  
گفت: «مهمان نمی‌خواهی؟» جوان گفت: «بفرمایید ای پیامبر خدا.» حضرت  
وارد شد و دید جوان غذایی تهیه کرد، آنگاه زنبیلی را از طبقه بالا به پایین



آورد. پیرزنی کهن سال را از درون زنبیل بیرون آورد و او را شست و شو داد و با دست خود به او غذا داد. وقتی جوان خواست زنبیل را به جای اول ببرد، پیرزن کلماتی نامفهوم به زبان آورد.

حضرت موسی پرسید: «حکایت تو با این پیرزن چیست؟!» جوان گفت: «این پیرزن مادر من است. چون زیاد پول ندارم و نمی‌توانم برایش خدمتکار بگیرم، خودم او را خدمت می‌کنم.» حضرت موسی پرسید: «به تو چه گفت؟» جوان گفت: «هروقت به مادرم غذا می‌دهم و او را شست و شو می‌دهم، می‌گوید خدا تو را ببخشد و هم نشین حضرت موسی در بهشت کند.» حضرت موسی فرمود: «ای جوان، تو را بشارت می‌دهم که خداوند دعای مادرت را درباره‌ی تو مستجاب کرده است و هم نشین من در بهشت هستی.»<sup>۱</sup>

آبروی اهل دل از خاک پای مادر است  
هرچه دارد این جماعت از دعای مادر است  
آن بهشتی را که قرآن می‌کند توصیف آن  
صاحب قرآن بگفتا زیر پای مادر است<sup>۲</sup>

۱. نک: *القیابا تا خدا*، ص ۱۷۷.

۲. سیدرضا مؤید خراسانی، در: *گنجینه مبغین*، ص ۸۷.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»<sup>۱</sup>

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند.

### چگونه مطهری مطهری شد؟

آیت الله شهید مطهری، این نابغه بزرگ معاصر، درباره یکی از عوامل توفیقات خودش چنین می گوید: «گاهی که به اسرار وجودی خود و کارهایم می اندیشم، احساس می کنم یکی از مسائلی که باعث خیر و برکت در زندگی ام شده و همواره عنایت و لطف الهی را شامل حال من کرده است، احترام و نیکی فراوانی بوده است که به والدین خود، به ویژه در دوران پیری و هنگام بیماری کرده ام.» یکی از فرزندان شهید مطهری می گوید: «هرگاه به فریمان (زادگاه) سفر می کردیم، پدرم تأکید خاص داشت که ابتدا به منزل پدر و مادرشان برویم و پس از آن، به دیدار اقوام و خویشان.» در موقع روبه رو شدن با پدر و مادر، دست آنان را می بوسید و به ما نیز توصیه می کرد که دست ایشان را بیوسیم ...<sup>۲</sup> سعدی می فرماید:

شکرانه روزآمدی روز جوانی      آن است که قدر پدر پیر بدانی

۱. عنکبوت، ۸.

۲. گنجینه مبلغین، ص ۱۲۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَبِرًّا بِالَّذِيهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا»<sup>۱</sup>

او با پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار و متکبر و عصیانگر نبود.

### شهبابی ز دعای پدر

آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله فرهنگبان میراث اهل بیت علیهم‌السلام و شخصیتی والا بود. او در بیشتر علوم صاحب نظر بود و واقف یکی از کتابخانه‌های بزرگ خاورمیانه در شهر مقدس قم است. ایشان در خاطرات خود چنین می‌گوید:

زمانی که در نجف بودیم، یک روز مادرم فرمود: «پدرت را صدا بزن تا برای صرف شام تشریف بیاورد.» به طبقه بالا رفتم. دیدم پدرم در حال مطالعه خوابش برده است. مانده بودم چه کنم. از طرفی می‌خواستم امر مادرم را اطاعت کنم و از طرف دیگر می‌ترسیدم با بیدارکردن پدر، باعث رنجش خاطر او شوم. خم شدم و لب‌هایم را کف پای پدر گذاشتم و چندین بوسه برداشتم که ناگاه پدرم از خواب بیدار شد و دید من هستم. وقتی این علاقه و ادب و کمال و احترام را از من دید، فرمود: «شهاب‌الدین تو هستی؟» عرض کردم: «بلی آقا.» دو دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «پسرم، خداوند بر عزتت بیفزاید و تو را از خادمان اهل بیت قرار بدهد.»



حضرت آیت الله مرعشی رحمته الله علیه می فرمود: «من هرچه دارم، از برکت آن دعای

پدرم است.»<sup>۱</sup>

اگرچه حرمت مادر نگاه باید داشت به حکم شرع بود واجب احترام پدر<sup>۲</sup>

---

۱. گنجینه مبلفین، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲. چه بگوئیم؟، ص ۶۴۷.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«مَنْ بَرَّ وَالِدَيْهِ طُوبَى لَهُ، زَادَ اللَّهُ فِي عُمُرِهِ.»<sup>۱</sup>

هرکس به پدر و مادرش نیکی کند، خوشا به سعادتش: خداوند عمرش را زیاد می‌کند.

### ان شاء الله صدساله شوی

علامه بهلول رضی الله عنه حافظ کل قرآن بود و در ادبیات، شعر، تفسیر و همچنین اصول و فقه نیز بسیار عالم بود. ایشان حافظه عجیبی داشت: اگر فقط یک بار شخصی را می‌دید، دیگر او را می‌شناخت و دفعه بعد می‌فرمود: «تو فلانی هستی.» یکی از دوستان که با ایشان محشور و رفیق بود، می‌گفت که ایشان برای من نقل کرد:

یک بار زمانی که من بچه بودم و به مادرم خدمت می‌کردم، مادرم گفت: «امیدوارم به حق ثامن الحجج، هم عالم شوی و هم حداقل صد سال عمر کنی.» خانی که کنار ایشان ایستاده بود، گفته بود: «چه خبر است صد سال عمر کند؟!» مادرم دوباره دست‌هایش بالا برد و گفت: «خدایا، می‌خواهم صد سال عمر کند.» ایشان هم صد و اندی سال عمر کرد.<sup>۲</sup>

خوانندگان و دوستان من، باور کنید دعای پدر و مادر اثر دارد. در روایات آمده است که دعای پدر و مادر اجابت شده است. این یعنی موفقیت و پیروزی و رسیدن به اهداف با دعای والدین ممکن است.

مادر دانا کند فرزند دانا تربیت هرکه بر هر جا رسد، از اهتمام مادر است

۱. پیام پیامبر، ص ۳۹۰؛ دو گهر بهشتی، ص ۳۹.

۲. روح الله قرهی، دو گهر بهشتی، ص ۳۹ و ۴۰.



## فصل هفتم: اعتماد به نفس

«سلام خدا بر من، آن روز که متولد شدم و آن روز که می‌میرم و آن روز که زنده برانگیخته می‌شوم.»<sup>۱</sup>

### اعتماد به نفس چیست؟

اغلب مردم معنای واقعی کلمه «اعتماد به نفس» را به خوبی درک نمی‌کنند. به همین علت آن نوع از خودباوری را که مطلوب و مدنظرشان است، در زندگی تجربه نمی‌کنند. آن‌ها فکر می‌کنند اعتماد به نفس یعنی به موقعیت‌هایی که در کارها به دست می‌آورند، ایمان و اعتماد داشته باشند؛ در صورتی که اعتماد به نفس حقیقی این است که قبل از موفق شدن در کاری، به توانایی خود برای انجام آن کار، نوعی اعتماد داشته باشند.

وقتی که خودباوری را بر اساس آن‌که و آنچه به راستی هستیم، بنا می‌کنیم و نه بر اساس موفقیت‌ها یا ناکامی‌های خود، چیزی را در خود خلق می‌کنیم که هیچ‌کس و هیچ‌چیز، یارای گرفتنش از ما را نخواهد داشت. حال می‌توان گفت که اعتماد به نفس واقعی همواره در درون خود ما تولید می‌شود، نه بیرون.

۱. به نقل از حضرت عیسی علیه السلام (مریم، ۳۵).



اعتماد به نفس واقعی زایندهٔ تعهد ما به خودمان است، این تعهد که هر آنچه لازم باشد، انجام خواهیم داد تا به خواسته‌ها و نیازهایمان برسیم. اعتماد به نفس باور شخصی ماست به روح و درون خودمان به عنوان یک انسان.

اعتماد به نفس این نیست که نترسیم؛ بلکه این است که بدانیم و مطمئن باشیم با اینکه می‌ترسیم، بی‌گمان دست به عمل خواهیم زد. پس حواسمان باشد که ما توانایی انجام هر کاری را داریم. اعتماد به نفس اولین ایستگاه حرکت‌های موفقیت‌آمیز در عرصهٔ زندگی است. اعتماد به نفس عامل رشد و ارتقای انسان است؛ زیرا هر باوری، از باور داشتن خود شروع می‌شود. سعادت دنیا و آخرت ما در گرو خودباوری ماست. خود را باور کنیم تا دیگران هم ما را باور کنند. اگر می‌خواهیم محال‌ترین اتفاق زندگی مان رخ دهد، باید باور محال بودنش را عوض کنیم. مردم همیشه دنبال کسی می‌گردند که تحسینش کنند. آن شخص باید ما باشیم.

### **راهکارهایی برای افزایش اعتماد به نفس**

اکثر مردم خیلی زیاد نگران این هستند که دیگران چگونه دربارهٔ آن‌ها فکر می‌کنند. با ایجاد ارتباط چشمی می‌توانیم خود را فردی شایسته و ترس و با اعتماد به نفس نشان بدهیم. ترفندی کوچک وجود دارد: اگر از این ترس داریم که مستقیم به چشم طرف مقابلمان نگاه کنیم، می‌توانیم به جای چشمانش، به فاصلهٔ میان دو ابروی آن فرد نگاه کنیم. در این حالت نه ما مستقیم به فرد نگاه کرده‌ایم و نه آن فرد متوجه این موضوع می‌شود.





اعتماد به نفس نیرویی است که باید فراتر از دانسته‌ها و اعمال ما باشد. در زندگی کارهای بسیاری هست که می‌توانیم انجام دهیم و توانایی‌های زیادی است که می‌توانیم کسب کنیم. اگر اعتماد به نفسمان را بر مبنای این توانایی‌ها قرار دهیم، هیچ‌گاه فردی با اعتماد به نفس واقعی نخواهیم بود و فقط دربارهٔ همین توانایی‌های خاص احساس اعتماد به نفس می‌کنیم:

من به توانایی‌ام برای انجام دادن هر چه بخواهم، ایمان دارم.  
اگر به جای کاری که انجام داده‌ایم، هویت خودمان را مبنای اعتماد به نفسمان قرار دهیم، نیرویی در خودمان ایجاد کرده‌ایم که هیچ‌کس یا هیچ موقعیتی نمی‌تواند آن را از ما بگیرد.

اگر گمان می‌کنیم کمبودهای گذشته اتفاقات آینده را می‌سازد، باید خود را تغییر دهیم.

هنگام بحران، به جای نشستن و غصه خوردن، باید از جا بلند شویم تا بحران را پشت سر بگذاریم؛ اما تجارب آن را با خود به فردا ببریم تا فرصت‌های آینده از آن بهره بگیریم. تنها به این شکل می‌توانیم آینده‌ای متفاوت بسازیم. اعتماد به نفس را جدی بگیریم!

این ایمان را در خود پرورش دهیم که از پس هر بحرانی که ممکن است در موقعیت‌هایمان تزلزل ایجاد کند، بر می‌آییم. مهم نیست از نظر اقتصادی دچار چه ضربهٔ مهلکی شویم؛ ما قادریم دوباره بر اوضاع مسلط شویم.



### اعتماد به نفس واقعی چیست؟

بیشتر ما فکر می‌کنیم که اعتماد به نفس یعنی به توانایی‌هایمان برای انجام دادن کارهای خاص ایمان داشته باشیم. از سوی دیگر، ممکن است کسی بگوید من خردمندم، به توانایی‌ام در خلق حرکت‌های خاص با قلم اطمینان دارم. قادرم اشیاء را در ذهنم مجسم کنم و دوباره آن‌ها را روی بوم نقاشی خلق کنم. قادرم از رنگ‌ها به بهترین شکل استفاده کنم.

مهارت‌های بسیار زیادی وجود دارد که در زندگی می‌توانیم کسب کنیم؛ اما هرکسی فقط تعداد محدودی از آن‌ها را فرا می‌گیرد. اگر اعتماد به نفسمان به توانایی‌هایمان وابسته است، فقط زمان اندکی که مشغول انجام دادن این فعالیت خاص هستیم، احساس اعتماد به نفس می‌کنیم. زمانی که می‌توانیم احساس اعتماد به نفس داشته باشیم، بسیار محدود است؛ مگر اینکه تمام وقتمان را به انجام دادن مهارت خاصمان اختصاص دهیم و آن را طوری انجام دهیم که ما را راضی کند. به همین سبب است که برخی افراد، معتاد به کاریا نجات دیگران هستند یا تمام وقتشان را صرف فعالیت می‌کنند که تعادل زندگی‌شان را به هم می‌زند. آن‌ها فقط زمانی که چنین شغل یا وظیفه‌ای را انجام می‌دهند یا توانایی‌شان را به کار می‌گیرند، احساس خوبی دارند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ

مُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>

و سست نشوید و غمگین نشوید. شما برترید، اگر  
ایمان داشته باشید.

### اعتماد به نفس از زبان امام خمینی علیه السلام

می‌خواهیم بهترین باشیم در دنیا. می‌خواهیم به همه چیز دست پیدا کنیم. مگر می‌شود؟ بله می‌شود. با اتکای به نفس و اعتماد به نفس. حضرت امام خمینی علیه السلام درباره لزوم خودباوری چه زیبا می‌فرماید: «ما باید این را بفهمیم که همه چیز هستیم و از هیچ کس کم نداریم. ما که خودمان را گم کرده بودیم، باید این خود گم کرده را پیدا کنیم و این فکر که بر ما تحمیل شده بود که اگر دست خارج کوتاه شود، می‌میریم را با تمام قدرت از بین ببریم... امیدوارم همه آقایان کمک کنند تا فرهنگمان و فرهنگ اسلامی مان و فرهنگی که شیخ‌الرئیس را درست کرده است را باز یابیم. ما باید باورمان شود که چیزی هستیم. اگر اعتقاد پیدا کردیم که می‌توانیم هر کاری را انجام دهیم، توانا می‌شویم.<sup>۲</sup> ما آن صدمه‌ای که از قدرت‌های بزرگ خوردیم، باید بگوییم که بالاترین صدمه، صدمه شخصیت بوده. آن‌ها کوشش کردند که شخصیت ما را از ما بگیرند و به جای شخصیت ایرانی اسلامی، یک شخصیت

۱. آل عمران، ۱۳۹.

۲. صحیفه امام، ج ۱۵ ص ۳۱۰.



وابسته اروپایی، شرقی، غربی به جایش بگذارند. در طول این مدت‌ها ایران مبتلا بوده است که ما نمی‌توانیم کار بکنیم، ما همه چیز را باید از خارج بیاوریم یا این را بفرستیم خارج. این یک مسئله برنامه‌ریزی شده‌ای بود که شخصیت را بگیرند از این کشور. اگر می‌خواستند یک خیابانی را آسفالت کنند، دستشان را دراز می‌کردند پیش خارج؛ یعنی ما هیچ چیز نیستیم و باید همه چیزمان از خارج باشد؛ حتی آسفالت!»<sup>۱ ۲</sup>

---

۱. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۲. انسان مطلوب، ص ۴۰۸.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ»<sup>۱</sup>

آیا نمی بینید من حق پیمانہ را ادا می کنم و من  
بهترین میزبانم؟

## بروس لی

بروس لی که بی تردید یکی از ورزشکاران بزرگ هنرهای رزمی در تاریخ بوده است، به هنر و اهمیت هدف گذاری پی برده بود. او نامه ای به خود نوشت. نامه را در تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۷۰ نوشت و روی آن مهر محرمانه زد. بروس لی در این نامه نوشت: «تا سال ۱۹۸۰ من مشهورترین ستاره شرقی سینما در ایالات متحده خواهم شد و ۱۰ میلیون دلار پول به دست می آورم. در برابر دوربین فیلم برداری در بهترین نقش خود ظاهر می شوم.»

او قبل از اینکه در ۳۳ سالگی بمیرد، در سه فیلم بازی کرد که از جمله آن ها می توان به «اژدها وارد می شود» اشاره کرد. این فیلم شهرت و محبوبیت فراوانی برای بروس لی در سرتاسر جهان به دست آورد.<sup>۲</sup>

۱. یوسف، ۵۹.

۲. شما عظیم تر از آنی هستید که می اندیشید؛ به بلندای فکرت پرواز خواهی کرد، ص ۷۷.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ﴾

و زمین را گسترديم و چه خوب گسترانده ايم.

## استاد زیرک

در دوران تحصیل در مشهد مقدس، استاد خوش کلام داشتیم که شاگردان بسیاری در کلاس درسش حاضر می شدند. زمانی که استاد مشغول تدریس بودند، اگر شاگردان سؤالی داشتند، به آن‌ها می گفت: «صبر کنید. اگر امکانش بود، در پایان به سؤالات پاسخ می دهم.» درس آن روز که تمام می شد. شاگردان شروع می کردند به پرسیدن سؤالاتی که مدنظرشان بود؛ اما با جواب جالب و قانع کننده استاد روبه رو می شدند و آن اینکه استاد کتابش را می بست و با اعتماد به نفس کامل می گفت: «دیگر کسی سؤالی نکند. الحق والانصاف خوب درس دادیم؛ پس اشکالی هم ندارید!» ما بودیم و چشمان گردشده از تعجب و استادی زیرک با لبخندهای ملیح. الحق والانصاف خوب قانع می شدیم!



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ

فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ»<sup>۱</sup>

خداوند آسمان ها و زمین را به حق آفرید و شما را  
تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر. سرانجام بازگشت  
همه به سوی اوست.

### پسر امام مجتبی

عَمْرُو پسر امام حسن مجتبی علیه السلام کودکی در حدود پنج یا شش ساله بود که در  
کربلا حضور داشت و سپس همراه اسیران اهل بیت علیهم السلام او را به شام بردند. در  
یکی از مجالس شهر شام، یزید به آن کودک نگاه کرد و به او گفت: «می توانی  
با پسر من کشتی بگیری؟»

پسر امام حسن علیه السلام با قوت قلب تمام گفت: «من حال کشتی گرفتن ندارم.  
اگر می خواهی زور و بازوی پسرت را بدانی، به او شمشیری بده و به من هم  
شمشیری تا در حضور تو بجنگم. یا او مرا می کشد و در این صورت من به جدم  
آقا رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام می پیوندم، یا من او را می کشم و او به  
جداش ابوسفیان و معاویه می پیوندد.»



یزید از زبان گویا و اعتماد به نفس و قوت قلب کودک تعجب کرد و اشعاری خواند که معنایش این است: این برگ از آن شاخهٔ درخت نبوت است که این چنین شجاع و پُرجرئت است!<sup>۱</sup>

---

۱. داستان‌ها و پندها، ج ۳، ص ۱۱۶.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ

عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

یوسف گفت مرا سرپرست خزائن سرزمین مصر قرار ده  
که من نگهدارنده و آگاهم.

### اعتماد به نفس هاروی

هاروی، کاشف گردش خون در بدن، هشت سال مشغول آزمایش بود تا به نظریه خود اطمینان پیدا کرد. او به نظریه خود کاملاً آگاه و معتقد بود و سپس نظریه خود را با دلایل ساده ابراز کرد. صدای مخالفت از هر طرف بلند شد. گروهی او را مجنون خواندند و دوستانش وی را ترک کردند؛ ولی او با اعتماد به نفس کامل و با کمال ثبات به دفاع از عقیده خود پرداخت و اکنون کشف وی یکی از مسلمات علوم طبیعی است.<sup>۲</sup>

۱. یوسف، ۵۵.

۲. رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۴۳.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ

أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا»<sup>۱</sup>

اما کسی که دانشی از کتاب آسمانی داشت، گفت:

«من آن تخت ملکه سبا را پیش از آنکه چشم بر هم

زنی، نزد تو خواهم آورد!»

### من ز جا بر می خیزم

یکی از فلاسفه انگلستان عقیده داشت که هیچ کس در انجام دادن هیچ کاری ناتوان نیست. وی روزی با یک اسب سوار ماهر هم سفر شد. در اثنای راه به دیوار کوتاهی رسیدند. سوارکار ماهر با یک ضربه بر اسب، از بالای دیوار پرید. فیلسوف مزبور خواست همان کار را انجام دهد؛ ولی موفق نشد و از اسب به زمین افتاد. از زمین برخاست. دوباره اسب را زد تا از روی دیوار به آن سو پرید؛ ولی باز از روی اسب افتاد. بار سوم با اعتماد به نفس کامل و ثبات، موفق شد.

اودوبون، حیوان شناس معروف آمریکا، دویست تصویر از پرندگان گوناگون را روی کاغذ ترسیم کرده و هنگام مسافرت همه را در صندوقی گذاشته بود. در غیاب وی، تمام اوراق طعمه موش ها شده بود. وی موقعی که در صندوق را باز کرد، زحمات خود را بر باد رفته دید. بسیار متأثر شد؛ ولی در پرتو سعی و استقامت (و با اعتماد به نفس)، همه تصاویر را از نو ترسیم کرد.<sup>۲</sup>

۱. نمل، ۴۰.

۲. رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۴۲.



## فصل هشتم: کار و تلاش

در مکتب نبوی، بیکاری و فقر و بیچارگی و در نتیجه درازکردن دست نیاز به سوی این‌وآن، از صفات بسیار زشت و ناپسند است. ایشان در سخنی زیبا به همه مسلمانان سفارش می‌کند: «طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»<sup>۱</sup> (کسب روزی حلال [با کار و کوشش] بر هر مرد و زن مسلمان واجب است).

به رسول خدا ﷺ خبر رسید که یکی از مسلمانان انصار (اهل مدینه) نیازمند و فقیر شده است. پیامبر به خانه او رفت و به او فرمود: «در خانه چه داری؟ هرچه داری بیاور و آن را کوچک نشمار.» او یک فرش کم ارزش و یک کاسه آورد. پیامبر به مردم فرمود: «چه کسی این‌ها را می‌خرد؟» شخصی گفت: «من آن‌ها را به یک درهم خریدارم.» پیامبر فرمود: «چه کسی بیشتر می‌خرد؟» شخصی آن‌ها را به دو درهم خرید. پیامبر دو درهم را گرفت و به آن مسلمان فقیر داد و فرمود: «با یک درهم آن را زندگی روزانه‌ات را تأمین کن و با درهم

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۹.



دیگر یک عدد تیشه بخر.» او رفت و تیشه‌ای خرید و نزد پیامبر آورد. پیامبر آن را محکم کرد و به او داد و فرمود: «این تیشه را بگیر و به بیابان برای خارکنی ببر. هیچ‌گاه کار را کوچک و ناچیز نشمار و در بیابان هرگونه تیغ و خار و هیزم دیدی، جمع کن و به فروش برسان.» او پانزده روز هیزم جمع کرد و به شهر می‌آورد و می‌فروخت تا اینکه از همین راه، زندگی‌اش سامان گرفت و توانست معاش خود و خانواده‌اش را تأمین کند.

اسلام تمامی مسلمانان را به کار تشویق می‌کند و درباره بی‌تحریکی و سستی و تنبلی هشدار می‌دهد. امام رضا علیه السلام کار برای اقتصاد خانواده را ارزشی جهادگونه معرفی می‌کند: «کسی که برای زندگی زن و فرزند خود مشغول کسب و کار است، ثوابش از مجاهدان راه خدا بزرگ‌تر است.»<sup>۱</sup>

و بدانیم که دیدار خدا و وصال پروردگار و والاترین فیضی که تصور آن برای بشر محال است، در سایه کار و کوشش و فعالیت شایسته و بی‌شائبه تأمین می‌شود؛ به شرطی که عامل آن منظوری جز اطاعت خدا و رفتار بر اقتضای حق نداشته باشد.<sup>۲</sup>

انسان در زمینه مسائل مادی، موجودی نیازمند آفریده شده است که به تنهایی و بدون کار و تلاش و تعامل با دیگران، زندگی‌اش ممکن نیست. او در اجتماع باید کار و تلاش کند و با قراردادن نتایج کارش در اختیار دیگران، خود نیز از تلاش دیگران استفاده کند و نیازمندی‌های خویش را تأمین سازد.

۱. سبک زندگی (۷)، ص ۶۵.

۲. کار در اسلام.



خداوند انسان را با نیروی عقل و استعداد نامحدود آفریده و از او خواسته است تا با کار و کوشش، ذخایر نهفته در دل زمین را بیرون کشد تا بدین وسیله، غذا و لباس و دیگر مایحتاج خود را تهیه کند و با خاطری آسوده زندگی کند و شکرگزار او باشد.

کار از نظر اسلام بسیار محترم است. نتیجه کار تنها خلاصی از فقر و گرسنگی نیست؛ بلکه افزایش عزت و شخصیت، ایجاد اعتماد به نفس، ایجاد سرگرمی فکری و بالطبع مجال ندادن به هوس‌های شیطانی، همگی از فواید و نتایج کار و فعالیت‌اند. کار و به مصرف رساندن درست انرژی‌های ذخیره شده در بدن، به روح صفا و به دل خشوع می‌دهد؛ لذا می‌توان گفت کار رابطه مستقیمی با تهذیب اخلاق دارد. اما در مقابل، بیکاری منشأ انواع مفسد اجتماعی و بیماری‌های روانی می‌شود. روح انسان نیز مانند بدن محتاج غذاست و اگر غذای پاک و سالم به او نرسد، با هرچه بتواند، درصدد رفع گرسنگی‌اش خواهد بود. لذا آدم بیکار که او هم محتاج غذای روحی است، با غیبت کردن (گوشت مردار خوردن) و سخنان بیهوده و شنیدنشان، نیاز روحی خود را برطرف می‌کند. همان‌گونه که سستی و تنبلی آفت عمر است، جدیت و تلاشگری عامل رشد محسوب می‌شود.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«عَلَيْكُمْ بِالْجِدِّ وَالْإِجْتِهَادِ»<sup>۱</sup> (جدیت و کوشش کنید.)



«لَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ»<sup>۱</sup> (جز با جدیت و تلاش، به حق نمی‌توان رسید.)

صفات گیتی و نظام جهان آفرینش، گواه روشنی است که کامیابی هر موجودی وابسته به فعالیت و کوشش اوست. تا صدها فعل و انفعال شیمیایی در یک نهال به وجود نیاید، هرگز یک درخت برومند نخواهد شد. هر موجود ذی‌رویی از روی غریزه یا فطرت به این حقیقت رسیده که بقای ناموس حیات در گرو کار و کوشش است.

پیروزنشدن عده‌ای از جوانان ما عللی دارد. یکی از آن علت‌ها این است که روح کارکردن و فعالیت بعضی از آن‌ها کشته شده است. هجوم جوانان به سوی ادارات و اشغال کرسی‌ها و میزهای مؤسسات دولتی، گواه روشنی است که عشق به کارهای سنگین کمتر شده است. به جای اینکه این جوانان مولد ثروت باشند، مصرف‌کننده ثروت هستند. زندگی مردان و زنان موفق شهادت می‌دهد که همگی مرد کار و زحمت بوده‌اند و به قول الکساندر هامیلتن، نابغه عصر خود: «مردم می‌گویند تو نابغه هستی. من از نبوغ خود خبر ندارم. فقط می‌دانم شخص زحمت‌کشی هستم.» و به قول یکی دیگر از دانشمندان: «آنچه شده‌ام، نتیجه کار است. من سراسر عمرم لقمه‌ای بدون کار و زحمت نخورده‌ام.» این صنایع شگفت‌انگیز، مولود کوشش‌های

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۹.



خستگی ناپذیر دانشمندان است. مخترع رادیو گاهی تا سحر در حالی که همهٔ اهل خانه در خواب فرو رفته بودند، کار می کرد.<sup>۱</sup>

---

۱. رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۱۸ و ۱۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۱</sup>

و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست.

## کار سنت مردان خدا

امام کاظم علیه السلام در زمینی که متعلق به خودش بود، مشغول کار و اصلاح زمین بود و فعالیت زیاد، عرق را از تمام بدنش جاری ساخته بود. تلاش امام، ستودنی و عجیب بود. علی بن حمزه بطائنی در این وقت رسید و عرض کرد: «قربانت شوم. چرا این کار را به عهده دیگران نمی‌گذاری؟!» آقا فرمود: «چرا به عهده دیگران بگذارم؟ افراد از من بهتر، همواره از این کارها می‌کردند.» یار امام پرسید: «مثلاً چه کسانی؟!» امام فرمود: «رسول خدا و امیرالمؤمنین و همه پدران و اجدادم. اساساً کار و فعالیت در زمین از سنت پیغمبران و بندگان شایسته خداوند است.»<sup>۲</sup>

دوستان خوبم، دقت کنید بزرگان ما برای رسیدن به اهدافشان تلاش می‌کردند؛ آن وقت ما که پیروان آن‌ها هستیم، نباید تلاش کنیم؟ صدالبته که باید تلاش کنیم! سعدی می‌فرماید:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود      مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

۱. نجم، ۳۹.

۲. داستان راستان، ج ۱، ص ۱۸۷.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ

الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>

کسی که جهاد و کوشش کند، برای خود مجاهدت و تلاش کرده....

## تلاش و تحول

آورده‌اند که نجاری هنگام ساختن یک صندلی که متعلق به یکی از قضاوت بود، اهتمام و دقت زیادی می‌کرد و در استحکام آن سعی بسیار داشت. کسی به او گفت: «این اندازه دقت و موشکافی برای چیست؟» گفت: «برای اینکه می‌خواهم روزی بر آن بنشینم.» مرد پرسید: «تو و قضاوت؟!» نجار پاسخ داد: «آری، من!» عاقبت نیز چنین شد؛ چون آن نجار شروع به خواندن و مطالعه علم حقوق کرد و با تلاش‌های بسیار، پس از مدتی به منصب قضاوت رسید و بر آن صندلی تکیه زد.

آری، با سعی و توکل به خداوند مهربان می‌توانیم کاخ زیبای آرزوهایمان را

بسازیم....<sup>۲</sup>

۱. عنکبوت، ۶.

۲. به بلندای فکرت پرواز خواهی کرد، ص ۷۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَنْيَ لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى﴾<sup>۱</sup>

همانا من عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را، خواه مرد  
باشید یا زن، ضایع نخواهم کرد.

### هم‌نشین حضرت زره‌ساز

در حکایت است که حضرت داوود علیه السلام با حق تعالی مناجات کرد و گفت:  
«خداوندا، می‌خواهم هم‌نشین خویش در بهشت را ببینم.» حق تعالی فرمود:  
«فردا از شهر بیرون شو. اولین کسی که پیش تو آید، اوست.» وقتی داوود علیه السلام  
بیرون رفت، شخصی را دید که پشتواره‌ای هیزم در پشت، می‌آمد. به او سلام  
کرد و از احوال او پرسید: «معامله‌تو با خداوند چه چیز است که بدان وسیله،  
جایگاه هم‌نشینی انبیا یافته‌ای در بهشت؟» گفت: «من هر روز پشتواره‌ای  
هیزم به دست خویش جمع می‌کنم و بر پشتم به شهر می‌آورم و به یک درهم  
می‌فروشم. مادری دارم. دو دانگ برای مادرم و دو دانگ برای عیال و دو  
دانگ بر درویشان و محتاجان صرف می‌کنم. من روزی خویش بی‌کسب و کار و  
تلاش به دست نمی‌آورم.» داوود علیه السلام گفت: «بیا پیش من باش تا هر روز یک  
درهم به تو بدهم و تو چنان که در بهشت رفیق من خواهی بود، اینجا هم  
رفیق من باشی.» آن مرد گفت: «من این مقام و مرتبه را به کسب و کار و سعی و  
تلاش و بارکشی یافته‌ام و چون دست از آن بردارم، این مرتبه نماند...»<sup>۲</sup>

۱. آل‌عمران، ۱۹۵.

۲. نجم‌الدین رازی، مرصاد‌الجماد، ص ۵۴۰ و ۵۴۱؛ پای منبر، ص ۷.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى﴾<sup>۱</sup>

هرکس در برابر تلاش خود جزا ببیند.

## دعای تلاش

شخصی با هیجان و اضطراب به حضور امام صادق علیه السلام رفت و گفت: «درباره من دعایی بفرمایید تا خداوند به من وسعت رزقی بدهد که خیلی فقیر و تنگ دستم.» امام فرمود: «هرگز دعا نمی‌کنم.» مرد پرسید: «چرا دعا نمی‌کنید؟!» امام گفت: «برای اینکه خداوند راهی برای این کار معین کرده است. خداوند امر کرده است که روزی را پی‌جویی و طلب کنید؛ اما تو می‌خواهی در خانه خود بنشینی و با دعا، روزی را به خانه خود بکشانی!»<sup>۲</sup>

دوستان خوبم، انسان باید همت داشته باشد و اراده محکم برای رسیدن به هدف‌ها و خواسته‌هایش. فقط با دعا و بدون همت و تلاش، به جایی نمی‌رسیم.

۱. طه، ۱۵.

۲. داستان راستان، ج ۱، ص ۳۳.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى﴾

تلاش شما مختلف است.

### پروانه نشو، پروانه شو

روزی سوراخ کوچکی در یک پیله ظاهر شد. شخصی نشست و ساعت‌ها تلاش پروانه برای بیرون آمدن از سوراخ کوچک پیله را تماشا کرد. آنگاه که تلاش پروانه متوقف شد و به نظر رسید که خسته شده است و دیگر نمی‌تواند به تلاشش ادامه بدهد، آن شخص تصمیم گرفت به پروانه کمک کند. او با برش قیچی، سوراخ پیله را گشاد کرد. پروانه به راحتی از پیله خارج شد؛ اما جثه‌اش ضعیف و بال‌هایش چروکیده بود. آن شخص به تماشای پروانه ادامه داد. او انتظار داشت پروانه بزرگ و قوی شود تا از جثه‌اش او محافظت کند؛ اما چنین نشد! در واقع پروانه ناچار شد همه عمر روی زمین بخزد و هرگز نتوانست با بال‌هایش پرواز کند. آن شخص مهربان نفهمید که محدودیت پیله و تلاش برای خارج شدن از سوراخ ریز، چیزی بود که خدا آن را برای پروانه قرار داده است تا به این وسیله، مایعی از بدنش ترشح شود و پس از خروج از پیله، به او امکان پرواز دهد.



گاهی اوقات در زندگی فقط به تلاش نیاز داریم. اگر خداوند مقرر می‌کرد بدون هیچ مشکلی زندگی کنیم، فلج می‌شدیم؛ به اندازه کافی قوی نمی‌شدیم و هرگز نمی‌توانستیم پرواز کنیم!<sup>۱</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ

مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾

برای هر مردی به واسطه تلاش، بهره‌ای است از آنچه به دست می‌آورد. برای هر زنی هم به واسطه تلاش، سودی است از آنچه به دست می‌آورد.

### موفقیت با چشمان بسته

«من فقط یک چشم داشتم. آن هم به طوری از زخم پوشیده بود که در سمت چپ آن روزنه کوچکی باقی مانده بود. هنگام مطالعه باید کتاب را خیلی نزدیک بیاورم و چشم را آن قدر فشار دهم تا به سمت چپ برگردد.» اما او خود را بیچاره و متفاوت با دیگران نمی‌شمرد. او هنگام بازی «اکرودکر» در کودکی پس از رفتن بچه‌ها، روی زمین خم می‌شد و به دقت خطوط بازی را در نظر می‌گرفت. او خیلی زود در این قبیل بازی‌ها متخصص شد....

سخت‌کوشی و تلاش این زن تمام‌نشدنی بود. مطالعاتش را در منزل انجام می‌داد و کتاب درشت خط را آن قدر به چشم نزدیک می‌کرد که با آن تماس پیدا می‌کرد. او با این ترتیب به تحصیل ادامه داد و از دو دانشگاه «مایست‌وا» و «کلمبیا» فارغ‌التحصیل شد و در یکی از شهرهای کوچک مشغول تدریس شد. او در رشته روزنامه‌نگاری و ادبیات به مقام پروفesوری رسید و سیزده سال تدریس کرد. توانست در رادیو سخنرانی بکند و کتاب بنویسد.



این داستان زندگی خانم ی. و. است که نیم قرن نابینا بود و هنگامی که ۵۲ سال داشت، با عمل معجزه‌آسایی چهل مرتبه بر قوه بینایی اش افزون شد و دنیای دیگری برایش پیش آمد که علاوه بر شنیدن صدای پرندگان، خود آن‌ها را نیز ببیند!<sup>۱</sup>

---

۱. غلبه بر نگرانی‌ها و ناامیدی‌ها، ص ۱۷۶.







## فصل نهم: ریسک‌پذیری

خیلی از افراد ریسک نمی‌کنند؛ چون از شکست می‌ترسند؛ اما اگر شما مدیری موفق باشید، باید از خود بپرسید: آیا این کار ارزش ریسک کردن دارد؟ مدیر واقعی اگر تشخیص داده است که فواید کاری بیشتر از خطرهای احتمالی آن است، باید بتواند دیگران را هم هدایت کند. در این صورت هم باز خیلی از ما شهامت و جسارت خطرکردن را نداریم؛ اما همواره افرادی که همیشه بیشترین ریسک را می‌کنند، از امن‌ترین موقعیت برخوردارند. اگر خطر را بررسی کرده‌ایم و تشخیص داده‌ایم که ارزش ریسک کردن دارد، باید بتوانیم بر این مانع ذهنی غلبه کنیم. اگر این کار برایمان دشوار است، باید طرح‌ریزی کنیم.

هرچه آمادگی مان بیشتر باشد، موقعیت هم برایمان کم‌خطرتر خواهد بود. انسانی که هیچ‌گاه شنا نکرده است، از آب وحشت دارد؛ اما اگر این انسان چند بار به اجبار داخل آب برده شود، کم‌کم شناگر ماهری می‌شود. نعمت‌های خدادادی مربوط به عده خاصی نیست؛ بلکه برای همه انسان‌هاست؛ منتها آن‌هایی که از این نعمت‌ها برخوردار نیستند، جرئت نکرده‌اند از آن‌ها استفاده کنند. وقتی ما قدرت انجام دادن کاری را نداشته باشیم، قدرت تصمیم‌گیری



درباره آن را نیز نداریم و اصلاً فکرش را هم نمی‌کنیم. در حقیقت اعتماد به نفس را از خود سلب کرده‌ایم و تسلیم فکرهای کاذب و خودساخته شده‌ایم. همچنین برخی افراد آن قدر از ریسک کردن می‌ترسند که اصلاً عمل را انکار می‌کنند. اگر از ریسک نفرت داری و نگرانی... زودتر شروع کن! هیچ‌کس نمی‌تواند عزت نفس را از ما بگیرد. فقط خودمان هستیم که می‌توانیم این کار را بکنیم. طرد شدن تا وقتی که اتفاق نیفتاده است، یک توهم است. چرا باید وقتمان را در نگرانی از اینکه این اتفاق بیفتد، هدر دهیم؟ باید از فرصت استفاده کنیم و برای آنچه می‌خواهیم، دست به تلاش بزنیم و در صورت لزوم، ریسک را هم نادیده نگیریم. تنها راه یاد گرفتن ارتباط با دیگران، تمرین کردن است. افراد موفق آن‌هایی هستند که نسبت به افراد ناموفق، واقعی‌تر فکر می‌کنند. آن‌ها با زندگی، روابط، اهداف، مسائل و تجربیاتشان برخورد متفاوتی می‌کنند. آن‌ها دانه‌های بهتری می‌کارند و در نتیجه، زندگی بهتری درو می‌کنند.

اگر می‌خواهیم سریع‌تر به موفقیت دست یابیم، باید سرعت شکستمان را دو برابر کنیم. موفقیت در آن سوی شکست قرار دارد. حقیقت این است که هرچه بیشتر شکست خورده باشیم، به احتمال قوی بیشتر به موفقیت‌های بزرگ نزدیک خواهیم شد. شاید به این دلیل است که همیشه به دنبال بدشانسی، خوش‌شانسی نمی‌آید. هروقت شک کردیم، باید سرعت



شکست خوردنمان را دو برابر کنیم. هرچقدر چیزهای بیشتری را امتحان کنیم، احتمال پیروزی ما زیادتر است.

ما می‌توانیم تنها از طریق انجام دادن کارهایی که از آن‌ها واهمه داریم، بر ترس خودمان غلبه کنیم؛ طوری که دیگر ترس مانعمان نشود. هرچیزی که درباره‌ی خودمان می‌دانیم، تمام باورهایمان در حافظه‌ی شخصیتمان، در خودپنداره‌ی ما ثبت می‌شود. خودپنداره‌ی ما سطح عملکرد و میزان مؤثر واقع شدنمان را در هر کاری که انجام می‌دهیم، پیش‌بینی می‌کند. اگر می‌خواهیم انسانی موفق باشیم، نباید هرگز ترس و اضطراب را در وجودمان راه دهیم؛ زیرا این ترس تمام وجود ما را خواهد گرفت و نمی‌توانیم کاری انجام دهیم و مانعی بزرگ برای پیشرفت خود ایجاد کرده‌ایم. حتماً مشاهده کرده‌اید انسان‌های ساده و بدون جرئتِ ریسک کردن، حقوقی می‌گیرند و بدون هیچ هدفی زندگی می‌کنند و اهل ریسک نیستند. وقتی ما قدرت انجام دادن کاری را نداشته باشیم، قدرت تصمیم‌گیری درباره‌ی آن را نیز نداریم.

یادمان باشد هروقت فکر می‌کنیم احتیاجی نداریم، نجاری هستیم که تابوت خود را ساخته‌ایم؛ پس تصمیم بگیریم و هیچ موقع ترس به خود راه ندهیم. این‌گونه، قدرت ریسک کردن خود را آرام‌آرام افزایش دهیم؛ مثلاً از یک کار کوچک شروع کنیم. امروز انسان‌هایی که جزو مردان بزرگ محسوب می‌شوند، قطعاً هیچ‌گاه ترس نداشته‌اند. امام خمینی علیه السلام روحانی‌ای بود که با قدرت خدایی، حکومتی را از ریشه برچید. این اندیشه، ریسکی بزرگ است.



اشکالی ندارد اگر یک بار شکست بخوریم؛ ولی در نهایت اگر هدفی داشته باشیم، پیروز هستیم. از اشتباه کردن نترسیم. بزرگ‌ترین اشتباهی که می‌توانیم مرتکب شویم، ترس از اشتباه کردن است. مهم‌ترین مسئله این است که اگر ما از امکانات خدادادی استفاده نکنیم، راه را برای استفاده دیگران هموار کرده‌ایم؛ پس باید باور کنیم که می‌شود و با توکل به خدای بزرگ و ایمان و با تمام وجود و قدرت، نترسیم و ترس را دفن کنیم. وقتی تفکر خود را تغییر دهیم، زندگی خود را تغییر خواهیم داد.

عزت نفس هم معنای اعتماد به نفس است و حتی با وجود طرد شدن، عزت نفس شخص هیچ تغییری نمی‌کند. بیشتر وقت‌ها افراد چون از طرد شدن و اهمه دارند، از فرصت‌ها استفاده نمی‌کنند. طرد شدن باعث می‌شود فرد، احساس حقارت کند. در واقع طرد شدن عزت نفس فرد را تغییر نمی‌دهد. شما همان فرد باقی می‌مانید؛ به همان اندازه ارزشمند و مهم که قبل از شروع مکالمه بودید.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ

وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾<sup>۱</sup>

و از مردم، کسی هست که جان خود را برای خشنودی خداوند می‌فروشد [امام علی علیه السلام در شب هجرت] و خداوند به بندگان، دلسوز و مهربان است.

### گاهی در زندگی باید ریسک کرد

کفار و مشرکان مکه تصمیم به قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتند. می‌خواستند شبانه و در بستر رسول خدا، نقشه شومشان را عملی کنند. جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و او را از توطئه آن‌ها آگاه ساخت. پیامبر هم تصمیم گرفت همان شب مخفیانه به جانب یثرب حرکت کند و فردی را در بستر خود بخواباند تا موضوع بر قریش مشتبه شود و نتوانند به موقع به تعقیبش بپردازند. تنها کسی که جرئت و جسارت چنین عمل شجاعانه‌ای را داشت و توانست ریسک کند، مولای متقیان حضرت علی علیه السلام بود. او حاضر شد جان خود را خالصانه، فدای مولایش کند.

الله اکبر از این حرکت شجاعانه که به پیامبر فرصت کافی داد تا دور از چشم دشمن، مخفیانه و از بیراهه به جانب یثرب رهسپار شود. آیه شریفه بالا درباره همین کار در وصف امیرمؤمنان علی علیه السلام نازل شد.<sup>۲</sup>

۱. بقره، ۲۰۷.

۲. جزایری، قصص الانبیاء؛ زندگی چهارده معصوم، ص ۷۰۹.



آری دوست من، حضرت علی علیه السلام با این ریسک توانست جان نازنین  
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بخرد. بیاییم ما هم با توکل بر خدا و اقتدای به او، به  
اهدافمان برسیم.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ  
 قَالَقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ  
 وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>۱</sup>

ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر ده و  
 هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا [نیل] بیفکن  
 و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز  
 می‌گردانیم و او را از رسولانش قرار می‌دهیم.

### ریسک به سبک مادر موسی

علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: وقتی مادر موسی به وجود او باردار شد، حمل او تا زمان وضع حمل آشکار نشد؛ چون فرعون در آن زمان، زنان قابلهٔ قبطی را موکل بر زنان بنی اسرائیل کرده بود تا از باردارشدن آن‌ها باخبر شوند. فرعون شنیده بود که از میان بنی اسرائیل مردی به نام موسی متولد می‌شود که هلاکت فرعون و یارانش به دست او صورت می‌گیرد.. فرعون به همین دلیل، فرزندان ذکور آن‌ها را به قتل می‌رساند و میان مردان و زنان آن‌ها جدایی می‌انداخت و مردان را زندانی می‌کرد تا آن فرد متولد نشود. وقتی که مادر موسی او را به دنیا آورد، به کودک خود نگریست و با اندوه گفت: «افسوس! همین حالا تو را به قتل می‌رسانند.» خداوند بر قلب قابلهٔ موکل بر او، رحمت و عطفوت انداخت و او به مادر موسی گفت: «چرا رنگت زرد



شده است؟» او گفت: «می ترسم پسر مرا بکشند.» آن زن گفت: «نترس. من تولد او را گزارش نمی دهم.» موسی هنگام نوزادی به قدری زیبا بود که هرکس به او نگاه می کرد، محبت او در قلبش قرار می گرفت؛ همچنان که خداوند تعالی فرمود: «پس آن قابله نیز به موسی علاقه مند شد.»

پس از آن خداوند به مادر موسی وحی کرد: «او را در صندوقی بگذار و در دریا بیفکن و نترس و اندوهگین نباش. ما او را به تو باز می گردانیم و او را از جمله پیامبران قرار می دهیم.» پس مادرش او را در صندوقی نهاد و او را پوشانید و در رود نیل انداخت. صندوق اتفاقاً به قصر فرعون رفت. فرعون و همسرش او را بزرگ کردند و به وعده الهی، یکی از پیامبران اولوالعزم شد.<sup>۱</sup>

---

۱. سید نعمت الله جزائری، *قصص الانبیاء؛ قصص قرآن*، ص ۳۳۴.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ

أَنِّي أَدْبَحُكَ﴾<sup>۱</sup>

هنگامی که با او به مقام سعی رسید، گفت: «فرزندم،

من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم.»

### خنجر و خنجر

وقتی حضرت اسماعیل علیه السلام به سیزده سالگی می‌رسد و عهده‌دار امور پدر می‌شود و زمانی که به سن تکلیف و عبادت و عمل برای خدا می‌رسد، ابراهیم علیه السلام در خواب می‌بیند که او را ذبح می‌کند. وقتی ماجرا را با اسماعیل در میان می‌نهد، او پدر را تشویق به اجرای امر الهی می‌کند و می‌گوید: «ای پدر، آنچه را مأمورش شده‌ای، به انجام برسان. به امید خدا، مرا صابر خواهی یافت. صورت مرا بر زمین قرار بده که مبدا محبت پدری، رأفتی در قلب تو ایجاد کند و نتوانی امر الهی را به انجام برسانی.»

وقتی که هر دو تسلیم امر الهی و راضی به رضای پروردگار شدند، ابراهیم اسماعیل را به صورت و به حالت سجده در آورد تا او را ذبح کند. کارد را بر گرفت و آن را بر حلق پسر قرار داد و سپس سر خود را رو به آسمان گرفت و آنگاه کارد را بر گلوی او کشید. جبرئیل کارد را بر پشت برگرداند و اسماعیل را از زیر دست ابراهیم بیرون آورد. به جای حضرت اسماعیل، قوچی را قرار داد و از جانب



مسجد خیف ندا داده شد: «ای ابراهیم، هرآینه رؤیای خود را تصدیق کردی.»<sup>۱</sup>

---

۱. سید نعمت‌الله جزائری، *قصص الانبیاء؛ قصص قرآن*، ص ۲۰۴ تا ۲۰۸.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ

مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»<sup>۱</sup>

گفت: «آیا من درباره بنیامین به شما اطمینان کنم همان گونه که درباره برادرش یوسف اطمینان کردم [و دیدید چه شد؟! در هر حال خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است.»

### بزرگ‌ترین بیزینس‌من

من احد عظیم‌زاده هستم. در ۱۰ آذر ۱۳۳۶ در شهرستان اسکو متولد شدم. هفت‌ساله بودم که پدرم را از دست دادم و یتیم شدم. امکانات مالی مان اجازه نمی‌داد به مدرسه بروم و پس کلاس اول، مجبور شدم پشت دار قالی بنشینم و قالی‌بافی کنم. تا سیزده‌سالگی روزها قالی می‌بافتم و شب‌ها درس می‌خواندم. چاره‌ای نبود. وسع مالی ما جز این اجازه نمی‌داد. خاک خوردم و زحمت بسیار کشیدم. در سال دو بار بیشتر نمی‌توانستیم برنج بخوریم: یک بار روز ۲۱ ماه رمضان و بار دوم شب چهارشنبه‌سوری. آرزو داشتم یا خلبان شوم یا پول‌دار و برای رسیدن به این آرزوها بسیار زحمت کشیدم.

کارم را با به‌دوش کشیدن پستی و قالی‌های کوچک و بردن آن از اسکو برای فروش آغاز کردم. در آغاز کار از هرکدام از آن‌ها یک یا دو تومان (نه یک‌هزار یا دوهزار تومان) سود می‌کردم. پنج سال این چنین سخت کار کردم.



بسیار دشوار بود؛ اما پشتکار و اعتقاد به هدف با توکل به خدا، تحمل سختی‌ها را آسان می‌کرد. در هجده سالگی توانستم بیست هزار تومان پس‌انداز کنم؛ اما فشارها همچنان ادامه داشت تا اینکه مجبور به ترک تحصیل شدم. غصهٔ یتیمی چون باری سنگین به دوشم بود. کارمند و کارگر و کاسب و هرکس دیگری، شب که به خانه‌اش می‌رود، دستی به سر و روی بچه‌اش می‌کشد؛ اما یتیم این محبت بزرگ را ندارد. شب‌های جمعه پاهایش را در بغل می‌گیرد و به انتظار می‌نشیند، در انتظار آن کس که دستی به سرش بکشد.

در این فکر بودم که سرمایه‌ام را افزایش دهم تا بتوانم کاری بکنم. می‌خواستم یک کارگاه فرش بافی راه بیندازم. سراغ پسرعموی پدرم رفتم و از او بیست هزار تومان قرض کردم و شصت هزار تومان از بانک وام گرفتم. سرمایه‌ام شد صد هزار تومان؛ یعنی به اندازهٔ یک تراول صدتومانی امروزی. وقتی این پول دستم آمد، تازه به فکر افتادم که چه بکنم و چه ایدهٔ جدیدی داشته باشم. ماه‌ها فکر کردم.

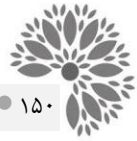
آن روزها چون انقلاب پیروز شده بود، تا دو سال به هیچ ایرانی‌ای پاسپورت نمی‌دادند. در این مدت فکر کردم تا به این نتیجه رسیدم که با صادرات کارم را شروع کنم؛ اما هیچ اطلاعاتی نداشتم. شنیده بودم آلمان مرکز تجارت فرش است. ویزا گرفتم و به هامبورگ رفتم و در یک مسافرخانه یا پانسیون مستقر شدم. به سالن‌ها و انبارهای فرش آنجا سرزدم و با سلیقه‌ها آشنا شدم. آن‌ها به من گفتند که ثروتمندان برای خرید فرش به سوئیس می‌روند. ویزای پانزده‌روزهٔ سوئیس گرفتم و به ژنو رفتم. زبان هم نمی‌دانستم.



در یک هتل با تاجری آشنا شدم و او ایده اصلی را به من داد: فرش گرد بیاف. در آن دوران، در ایران فرش گرد بافته نمی‌شد و کیفیت تولید فرش و رنگ‌بندی‌ها هم مناسب نبود. چای و قهوه‌ام را خوردم و همان روز به ایران برگشتم. به ده خودمان آمدم و ساختمانی اجاره کردم. دستگاه خریدم، ۱۰ درصد نقد و بقیه اقساط. ابریشم هم قسطی خریدم. انسان باید ریسک‌پذیر باشد و من هم ریسک کردم. با دست خالی و از هیچ شروع به بافتن فرش گرد کردم و چند نمونه که بیرون آمد، سروکلۀ تاجران آلمانی پیدا شد.

در اولین معامله پنج شش میلیون تومان نقد پرداختند و شش میلیون تومان هم چک دادند. آن شب از شدت هیجان نخوابیدم. احساس آن شب را خوب به خاطر دارم. سرمایه صد هزار تومانی من که هشتاد هزار تومانش قرضی بود، در کارخانه اجاره‌ای، این چنین سودی نصیب من کرده بود. در اولین قدم، کسب‌وکارم رونق گرفت و صادراتم را به آلمان، ایتالیا، سوئیس، انگلیس، بلژیک و دیگر کشورها آغاز کردم. بسیار سفر کردم و ایده‌های جدید دادم.

کمی بعد در بازدید از هتل‌های معروف جهان، تصمیم گرفتم وارد کار ساخت بزرگ‌ترین پروژه هتل کشور شوم. تاکنون ۱۸۰ میلیارد تومان در این پروژه سرمایه‌گذاری کرده‌ام. هدف اصلی من کارآفرینی است. تنها در پروژه هتل ششصد نفر به طور مستقیم کار می‌کنند. هفت بار برنده تندیس الماس بزرگ‌ترین بیزینس من جهان شدم و بزرگ‌ترین صادرکننده فرش کشور هستم. افتخار می‌کنم جزو صد کارآفرین برتر کشور هستم. هم‌اکنون ۱۰۷۰ بچۀ یتیم



را پوشش می‌دهم و با خودم پیمان بسته‌ام تا عمر دارم، هر سال ۱۰۰ بچه به آن‌ها اضافه کنم.<sup>۱</sup>

آری، همین است. باید ریسک کرد همان‌طور که درآیه آمد، حضرت یعقوب علیه السلام با اینکه یک بار به خاطر اطمینان به فرزندانش، یوسف علیه السلام را از دست داد، بار دیگر ریسک کرد و بنیامین را همراه آنان فرستاد و اتفاقاً هم بنیامین به برادرش رسید، هم خودش به فرزندش یوسف علیه السلام.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ

مُتَّبِعُونَ»<sup>۱</sup>

ما به موسی وحی فرستادیم که بندگان مرا شبانه از مصر کوچ ده و آن‌ها شما را تعقیب خواهند کرد.

## سقز و تاریکی

یک تریلی پر از مهمات، توی راه سنندج به سقز و توی تاریکی شب و توی بازارداغی کمین‌های ضدانقلاب. دو سه ساعت به غروب راه افتادم. به من گفتند نرو. قبول نکردم. گفتند: «اگر به تاریکی شب بخوری و بتوانی زنده از دست ضدانقلاب در بروی، آن وقت سروکارت با کاوه است.» زیر بار نرفتم. فکر نمی‌کردم به تاریکی شب بخورم؛ ولی خوردم. بی‌سیم زدم سقز، با رمز موقعیتم را گفتم. سریع دو سه تا ماشین پراز نیرو فرستادند.

تپش قلبم تند شده بود. به گردنه‌های کمین‌خور که می‌رسیدم، تندتر هم می‌شد تپشش. بچه‌ها بالاخره رسیدند به من. اولش خوش حال شدم؛ ولی باز ترس و اضطراب آمد سراغم، ترس از کاوه. با خودم گفتم: «پدرم را در می‌آورد حتماً...» تا آن موقع کسی چنین ریسکی نکرده بود.

باورم نمی‌شد محمود بیاید جلو، مرا بغل بگیرد و صورتم را ببوسد؛ بعد هم بگوید: «تو ابهت ضدانقلاب را شکستی امشب!»<sup>۲</sup>

۱. شعراء، ۵۲.

۲. ساکنان مُلک اعظم، ج: ۱، منزل کاوه، ص ۲۸.



خداوند در قرآن دربارهٔ ریسک آیه‌های مختلفی دارد. یکی از آیات، همین

آیه است که موسی شبانه برود و به دریا هم رسید، نترسد که خدا هست!





## فصل دهم: ضرورت نظم

### دربارهٔ نظم

امروزه متأسفانه کم‌وبیش شاهد بی‌نظمی‌هایی در اطراف خود هستیم که گاهی حیثیت جامعه و نظام اجتماعی را به خطر می‌اندازد. شناخت بیماری‌های خطرناک، ما را در پیشگیری و درمان آن‌ها یاری می‌کند؛ بنابراین در صدد آن هستیم که از یک سو نظم و برکات این شناخت و نیز ارائهٔ راهکارهایی برای دسترسی به آن را معرفی کنیم و از سوی دیگر، با بیان عوامل بی‌نظمی و راه درمان آن‌ها، از توسعهٔ این بیماری جلوگیری کنیم و برای مبتلایان به آن، درمانی معقول و عملی ارائه کنیم. توجه به دو موضوع زیر، ضرورت بحث دربارهٔ نظم را آشکارتر می‌کند:

۱. گذر سریع عمر: اگر قدری به این فکر کنیم که هر لحظه در حال ازدست دادن سرمایهٔ اصلی خود یعنی عمرمان هستیم، شاید به فکر استفادهٔ بهینه از آن بیفتیم و با برنامه‌ریزی و نظم، بهرهٔ بیشتری از این سرمایهٔ الهی ببریم.
۲. توجه به جبران ناپذیر بودن عمر گذشته: باید هر مقدار از عمر را که به نقد در اختیار داریم، همان را غنیمت شماریم و با استفاده از آن، شکر نعمت



را به جای آوریم. راه سپاسگزاری از هر نعمتی عبارت است از استفاده بموقع و سزاوار از آن نعمت؛ بنابراین باید از نعمت وقت و عمر به خوبی استفاده کنیم تا با آمدن ابتدای این نعمت، انتهای آن را هم نصیب خود کنیم. بدانیم که اگر نعمت‌های عمر و برکت عمر به ما پشت کنند، دیگر معلوم نیست بازگردند؛ بنابراین باید به فکر استفاده بهتر از عمر خود باشیم. برای این کار، راهی جز روی آوردن به نظم و برنامه‌ریزی وجود ندارد.

### اهمیت نظم

نظم در فرهنگ دینی ما از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. امام خمینی ره در یکی از بیانات خود می‌گوید: «عده قلیل بانظم، به عده کثیر بی‌نظم، همیشه غلبه داشته است.»<sup>۱</sup> برای بیان اهمیت نظم، توجه به دو نکته مهم، ضروری می‌نماید:

۱. وجود نظم در عالم تکوین و تشریح: نظم هم در عالم تکوین وجود

دارد، هم در عالم تشریح.

۲. تکلیف ما به ایجاد نظم: از دید اولیای اسلام و به ویژه حضرت

مولی الموحدین علیه السلام همه ما موظف به ایجاد نظم در امور خود

هستیم.

### نظم چیست؟

از نگاه اهل لغت، هروقت دو چیز را به هم نزدیک کنیم یا بخشی از چیزی را به بخش دیگر آن ضمیمه کنیم، آن را نظم می‌گویند؛ بنابراین نظم نوعی

---

۱. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۸۷.



پیوند خاص دو چیز یا اجزای یک چیز با هم است. در بحث ما که دربارهٔ نظم در کارهاست، سخن در این است که چگونه می‌توانیم بین امور فردی و اجتماعی خود هماهنگی ایجاد کنیم تا هرگز امور پُراهمیتی را به خاطر امور غیرضروری یا کم‌اهمیت ترک نکنیم یا آن‌ها را به تعویق نیندازیم و در نتیجه از هدر دادن فرصت گران‌بهای عمر جلوگیری کنیم.

### معیار نظم برنامه‌ها

در تعریف نظم، عنصر قرین قرارداد (چیدن) به چشم می‌خورد؛ بنابراین در نظم، محوری لازم است که کارها را مانند مهره‌هایی بر گرد آن بچینیم. سؤال مهم این است که ما برنامه‌های خود را باید بر اساس چه معیار و ملاکی بچینیم؟ در پاسخ باید بگوییم محوری اساسی در اینجا وجود دارد که برنامه‌های خود را باید با توجه به آن بچینیم و آن، هدف است که البته برای تأمین آن، باید به نوع کارکرد برنامه‌ها نیز توجه کنیم.

با یک مثال می‌توان مسئله را روشن‌تر کرد: ما برای ساختن یک میز و یک قاب‌عکس، به مقداری چوب و میخ نیاز داریم؛ اما نوع چوب و میخی که در هریک به کار می‌بریم، متفاوت است؛ زیرا هدف ما در یکی استحکام می‌طلبد و در دیگری ظرافت و این، خود می‌طلبد که ما کارکرد ابزار خود را هم مدنظر بگیریم.

نظم هم‌ردیف ارزش‌های والای اسلامی و راز و رمز کامیابی انسان‌های بزرگ و راه غلبه بر سختی‌ها و یافتن کاستی‌هاست. باید در زندگی فرصت‌های نیک را غنیمت بشماریم و به درستی از این فرصت‌های گران‌بها استفاده کنیم که مبادا روزی دچار آه و افسوس شویم. کوتاه‌ترین و بی‌خطرترین راه برای



رسید به کمال آدمی، نظم است. نظم در پرتو عقل موجب می‌شود تا به هدف والای خویش برسیم. نظم رمز کامیابی انسان‌های بزرگ و راه غلبه بر سختی‌ها و یافتن کاستی‌هاست و عامل تعیین نیازهای مادی و معنوی، دستیابی سریع به اهداف، صرفه‌جویی در وقت، استفاده بهینه، استحکام عمل و مراعات حقوق انسان‌هاست.

انسان‌های منضبط زودتر به هدف می‌رسند و از نشاط و تحرک بیشتر برخوردارند. این خود می‌تواند الگویی برای دیگران در برنامه‌ریزی و پیشرفت کار باشد. انسان منضبط، آینده‌نگر و دوراندیش است.

استحکام و نظم در کار: یکی از میوه‌های لذیذ درخت نظم، محکم‌کاری در کار است. کسی که در کارهایش منظم است، کارهایش را به صورت پایدار و محکم انجام می‌دهد. چنین فردی از سستی و سهل‌انگاری در امور بیزار است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «به درستی که خداوند دوست دارد وقتی یکی از شما کاری را انجام می‌دهد، آن را محکم و استوار کند.»<sup>۱</sup>

همیشه به یاد داشته باشیم: در خانه‌ها کمیت وقت، در محیط کار کیفیت وقت اهمیت دارد.

## نظم در زندگی

۱. روزمان را جمع‌بندی کنید؛
۲. کتاب بخوانیم و دانش خود را افزایش دهیم؛

---

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۳۰.



۳. وقت خوبی را با خانواده و دوستان سپری کنیم؛
۴. برای روز بعد برنامه‌ریزی کنیم و آماده شویم؛
۵. با خود خلوت کنیم و رفتارهایمان را آنالیز کنیم؛
۶. مراقبه کنیم؛
۷. موفقیت‌های روز بعد را تجسم و تصویرسازی کنیم؛
۸. دستاوردهایی را که در طول روز به دست آورده‌ایم، یادداشت کنیم؛
۹. کارهای ناتمام را به اتمام برسانیم؛
۱۰. راحت و کافی بخوابیم.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»<sup>۱</sup>

حقاً که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمدورفت شب و روز نشانه‌هایی برای صاحبان خرد است.

### همه‌چی آرومه، وقتی ناظم خداست

یکی از عوامل موفقیت، نظم است. باید از خداوند متعال الگو برداریم. همه چیز این دنیا مرتب است؛ چون نظم در آن حکم فرماست. بی شک آدم‌های موفق و بزرگ قانون نظم را مراعات می‌کنند. آیت‌الله‌العظمی بروجردی رحمته‌الله مرجع‌عالی قدر شیعه و استاد امام خمینی رحمته‌الله، در دوران جوانی در حوزه علمیّه اصفهان مشغول تحصیل بود. گاه تمام شب به مطالعه می‌پرداخت و متوجه گذشت زمان نمی‌شد تا اینکه صدای مؤذن را می‌شنید که اذان صبح می‌گفت. او زمانی که به مرجعیت رسید، ساعت‌های شبانه‌روز خود را به‌طور دقیق و با نظم خاص، تقسیم‌بندی کرده بود و از همه اوقات عمرش به‌طور صحیح استفاده می‌کرد. وی قبل از تدریس، ساعتی را به مطالعه اختصاص می‌داد و در این وقت به احدی از کوچک و بزرگ، اجازه ملاقات نمی‌داد. درسی که می‌گفت، قبلاً با مطالعه عمیق و دقیق، آماده و پخته می‌کرد تا وقت شاگردان را ضایع نکند.

تا جرئت و پشتکار توأم نشود شیرازه کارها منظم نشود

فرخی یزدی<sup>۲</sup>

۱. آل‌عمران، ۱۹۰.

۲. چه بگوییم؟، ج ۲، ص ۷۲۷.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«أَوْصِيكُمَا وَجَمِيعَ وُلْدِي (وَوَلَدِي) وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ

كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ»<sup>۱</sup>

شما را ای حسن و حسین و همه خانواده و فرزندانم و هرکس را که نوشته‌ام به او می‌رسد، به تقوای الهی و نظم در کارهایتان سفارش می‌کنم.

## رمز مردان بزرگ

زندگی امام خمینی علیه السلام آمیخته با نظم و وقت شناسی بود، تا آنجا که بعضی از طلاب حوزه علمیه نجف اشرف، ساعت خود را با رفت و آمد ایشان به درس و تشریف به حرم مطهر تنظیم می‌کردند. وقت شناسی و زمان بندی و نظم در امور از ویژگی‌های معروف آن بزرگوار بود. یکی از همراهان ایشان می‌گوید: «به راستی عجیب بود که حتی امام برای مطالعه و قرائت قرآن و کارهای مستحبی، حتی زیارت‌ها و دعاهایی که در وقت خاصی هم وارد نشده است، وقت خاصی را تنظیم کرده بودند و هر کاری را روی همان زمان بندی و تنظیم خاص انجام می‌دادند.»

امام خمینی علیه السلام در یکی از بیانات خود می‌گوید: «عدهٔ قلیل بانظم بر عدهٔ

کثیر بی نظم، همیشه غلبه داشته است.»<sup>۲</sup>

۱. نهج البلاغه، تصحیح فیض الاسلام، نامهٔ ۴۷، ص ۹۷۷.

۲. صحیفهٔ نور، ج ۱۴، ص ۱۸۷.



در آن هنگام که امام خمینی علیه السلام در پاریس بود، خبرنگارها برای مصاحبه به محضر ایشان می آمدند. هنگامی که آنان دوربین های خود را نصب می کردند تا برای مصاحبه آماده شوند، حدود ده دقیقه طول می کشید. در همین وقت، امام به تلاوت آیات قرآن مشغول می شد.

مردان خدا این چنین از لحظه های عزیز عمر خود استفاده می کردند و از گذشتن وقت بدون فایده، اندوهگین می شدند؛ در حدی که حضرت علی علیه السلام فرمود: «سخت ترین غصه ها از دست دادن فرصت هاست ...»<sup>۱</sup>

رمز مردان بزرگ این است که منظم اند و همه کارهایشان روی حساب و کتاب و اندازه است!

---

۱. چه بگوییم؟، ج ۲، ص ۷۲۷.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالصَّافَاتِ صَفًّا﴾<sup>۱</sup>

سوگند به آن‌ها که صف کشیده‌اند [و صفوف خود را  
منظم ساخته‌اند].

## فانسقه

سردار شهید محمود کاوه، فرمانده لشکر ویژه شهدا، همان است که صدام برای سرش جایزه میلیونی گذاشته بود؛ آن‌هم در دهه شصت که مبلغ بسیار زیادی بود. وارد پادگان که شد، نیروهای تازه آمده بودند. می‌خواست از ایشان بازدید کند. رفت سراغ نفر اول. فانسقه‌اش (کمر بند نظامی) را کشید. گفت: «خیلی شله. فانسقه رو همچین باید محکم ببندی که دست توش جا نسه.» نفر بعدی لباسش مرتب نبود. دیگری شلوارش را خوب کِتر (کش جوراب) نکرده بود. طوری محکم و با هیبت تذکر می‌داد که طرفش حسابی هول می‌کرد. توی صف‌های دیگر، جنب و جوشی افتاده بود. تا برسد به صف بعدی، همه مرتب شده بودند، با فانسقه‌های قرص و محکم.

محمود گفت: «شما باید بدونین که توی تیپ ویژه، بعد از تقوا، نظم

حرف اول رو می‌زنه.»<sup>۲</sup>

۱. صافات، ۱.

۲. ساکنان ملک اعظم، ج: ۱، منزل کاوه، ص ۶۵.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾

ما هر چیزی را به اندازه و روی حساب آفریدیم.

## کیف من

مجموعه شعرکیف من سروده زهرا وثوقی، در همایش تجلیل از خادمان فرهنگ مکتوب اصفهان به عنوان کتاب سال استان برگزیده شد:

نیمه شب در خواب دیدم کیف من  
می دود این سو و آن سو با شتاب  
از درونش هم صداهایی عجیب  
ناگهان آمد به گوشم توی خواب  
تند دنبالش دویدم در اتاق  
بند چرمش را گرفتم توی دست  
تا درش را باز کردم ناگهان  
وای دیدم حال او خیلی بد است  
دفتر و خودکار و ماژیک و کتاب  
داخلش دارند دعوا می کنند  
جا کم است و توی گرمای زیاد  
با فشار و زور جا وا می کنند  
از عرق لیوان آبم خیس بود  
ناله اش بیچاره می آمد به گوش  
قلب پرگار ضعیفم تا گرفت  
گفتم الان می رود از حال و هوش  
خط کشم از بس که جایش تنگ بود  
جلد سبز دفترم را پاره کرد  
چون در ماژیک ها افتاده بود  
توی دعوا بالب تیغش تراش  
برگ برگ دفترم شد سرخ و زرد  
از صدای داد و فریاد مداد  
کله ترد مدادم را شکست  
ناگهان ترسید و در جایش نشست



تا شدم بیدار دیدم کیف من  
با خودم گفتم که باید داخلش  
رفتم وای وای دیدم نصف کیف  
چیزهای دورریز بیخودی  
نظم دادم کیف خود را چون که او  
دسته اش را تا گرفتم توی دست  
روی میزم گوشه ای پف کرده است  
زودتر خالی شود از هرچه هست  
پاکت خالی چیپس و بستنی ست  
بسته های رنگ رنگ خوردنی ست  
جای خودکار و کتاب و دفتر است  
زود فهمیدم که حالش بهتر است





## فصل یازدهم: شکست‌ناپذیری و شجاعت

### شجاعت چیست؟

کلید ثروت و خوشبختی این است که به آسایش خاطری که به دست می‌آوریم، قانع نباشیم. یکی از عادت‌های مردان موفق این است که همیشه برنده می‌اندیشند. در زندگی خود، شاید با افراد نامدار یا قهرمان ورزشی مواجهه شده باشیم که چون به قله‌ای از موفقیت رسیده‌اند، در همان جا متوقف شده‌اند و همین که به حدی از راحتی رسیده‌اند، دست از تلاش‌هایی که آن‌ها را به آن توفیق رهنمون شده‌اند، برداشته‌اند! راحتی می‌تواند آثار مخربی در زندگی انسان بگذارد. کسی که زیاد احساس راحتی بکند، از تلاش و رشد و خلاقیت باز می‌ماند؛ لذا نباید به دنبال راحتی مطلق باشیم. اگر زیاد راحت باشیم، رشد ما متوقف می‌شود. اگر در زندگی رو به کمال حرکت نکنیم، ناچار به سراشیب می‌افتیم.

هر اتفاقی می‌تواند فرصتی باشد برای رشد یا زمینه‌ای برای زوال. بازنشستگی را می‌توان فرصتی برای تلاش بیشتر و زندگی پُربارتر دید یا پایان



زندگی شغلی. هر موقعیت را می‌توان زمینه‌ای برای موفقیت‌های بیشتر در نظر گرفت یا ایستگاهی برای استراحت. اگر آن را محل استراحت بدانیم، به احتمال زیاد نمی‌توانیم مدت درازی به آن تکیه کنیم.

گرت پایداری‌ست در کارها      شود سهل پیش تو دشوارها  
شاید شکست ناامیدمان کند؛ ولی تلاش نکردن به زوالمان می‌کشاند. شجاعت یعنی بترس، بلرز؛ ولی یک قدم جلوتر برو!

امام علی علیه السلام فرمود: «چون سختی‌ها به آخرین حد شدت برسد، گشایش نزدیک است و آن هنگام که حلقه‌های بلا تنگ شود، نوبت راحتی و آسایش فرا می‌رسد.»<sup>۱</sup>

یکی از دوستان بهلول به او رسید و گفت: «اگر یاران موافقی داشتم، بر هارون الرشید ظالم شورش می‌کردم و او را از تخت خلافت مسلمانان پایین می‌کشیدم.» بهلول جواب داد:

- تو یاران فراوانی داری. برو و پیدا کن!

- می‌ترسم موفق نشوم و شکست بخورم؛ زیرا که هارون ملعون خیلی قدرت دارد.

- کسی که از شکست بترسد، پیروز نخواهد شد...<sup>۲</sup>

جهان عرصهٔ عبرت‌آموزی است      شکست اولین گام پیروزی است<sup>۳</sup>

۱. داستان دوستان، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲. بهلول عاقل، ص ۲۱۱.

۳. مثل زرافه باش؛ یک سر و گردن از دیگران بالاتر، ص ۲۵.



## جنگ با شکست، مساوی است با پیروزی

پس از موفقیت و عبور از موانعی که قبلاً بر شمردیم، باز هم احتمال شکست وجود دارد: ضرباتی که باید بر آن چیره شوید.

در زندگی اوقاتی هست که ناگهان همه چیز به هم می‌ریزد. برای هرکسی، هر قدر ثروتمند، ممکن است بحران‌های مالی مصیبت‌باری رخ دهد. مهم نیست که چه کسی هستیم، چقدر معتبر و شناخته شده‌ایم، چقدر موفق هستیم و چقدر برای اینکه چنین موقعیتی را حفظ کنیم، تلاش می‌کنیم.

هرکس باید بداند هر مشکل، هر اندازه بزرگ باشد، می‌تواند زمینه‌ای برای کسب تجربه‌ای ارزشمند هم باشد. اگر هر زمانی که به بحران مالی دچار شدیم، دست‌های خود را بالا ببریم و بگوییم: «خدایا من که تمام درس‌های خود را خوب یاد گرفته بودم، پس چرا چنین بلایی سر من آوردی؟» یا با خود بگوییم: «دیگر هرگز سرمایه‌گذاری نخواهم کرد؛ زیرا یک بار این کار را کردم و هرچه داشتم، از دست دادم»، با این طرز فکر مسلماً بر بیکر آینده خود خنجر خواهیم زد. زمانی که می‌گوییم: «من یک بار این کار را کردم، پس دیگر در این کار موفق نخواهم شد»، دیگر هیچ‌کاری را آغاز نخواهیم کرد و این یعنی مرگ... تجربه یک بار بحران مالی، یعنی اینکه آموخته‌ایم چگونه باید مجدداً سرمایه‌گذاری کنیم.

اگر بخواهیم به تمام خاطراتی که متوجه ما هستند فکر کنیم، نباید اصلاً پای خود را از خانه بیرون بگذاریم. وقتی هم در خانه ماندیم، نباید از جایمان تکان بخوریم؛ چون در آنجا هم ممکن است بلایی بر سرمان بیاید. اگر



بخواهیم به این چیزها فکر کنیم، باید همان جا روی اولین پله بنشینیم؛ مثل کرم‌هایی وحشت‌زده که فقط به یک چیز فکر می‌کنند: انواع مرگ. بهتر است در چیزی که عاشق آن هستیم، شکست بخوریم تا اینکه در چیزی که از آن متنفریم، موفق باشیم.

یادمان باشد کسی نیست که از چیزی نترسد؛ یعنی هر انسان طبیعی ترس را تجربه می‌کند. شجاع‌ترین اشخاص به ما خواهند گفت وقتی رفتار شجاعانه خود را به نمایش گذاشته‌اند، ترسی در دل داشته‌اند. تنها تفاوت آن‌ها این بوده است که توانسته‌اند بر این ترس غلبه کنند. آن‌ها در برابر میل تسلیم شدن مقاومت کرده‌اند. ممکن است مجبور شویم با عوامل مختلفی که ما را می‌ترسانند، روبه‌رو شویم. از اینکه می‌ترسیم، نباید خجالت بکشیم. باید تمرین کنیم در برابر آن مقاومت کنیم و بر آن فائق آییم. بدانیم که غلبه بر ترس، غلبه بر مشکلات است.

اما در آخر اینکه چه زیبا می‌فرماید علی علیه السلام: «هنگامی که از چیزی می‌ترسی، خود را در آن بیفکن؛ زیرا گاهی ترسیدن از چیزی، از خود آن سخت‌تر است.»<sup>۱</sup>

جز از خدا از هیچ‌کس نترسیم. شجاع باشیم، شجاع!





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾  
 ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ<sup>۱</sup>

آن‌ها در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش‌کنندگان  
 هراسی ندارند. این فضل خداست که به هرکس  
 بخواهد، می‌دهد و فضل خدا وسیع و خداوند  
 داناست.

### شجاعت از علی آموز

در این نبرد، کفار قریش همه قبایل غرب را علیه مسلمانان تحریک کردند و همگی به سوی مدینه یورش آوردند. پیامبر ﷺ به وسیله وحی از قصد ایشان آگاه شد و ضمن مشورت با اصحاب، تصمیم گرفت اطراف مدینه خندق عریض و عمیقی حفر کند. با حفر این خندق، راه قریش مسدود شد. آن‌ها با مشاهده این تاکتیک جدید، شگفت‌زده شدند و در مقابل، با عربده و فریاد مسلمانان را به جنگ فرا خواندند. قوی‌ترین و دلاورترین پهلوان عرب، عمرو بن عبدود، اولین کسی بود که جرئت کرد به خندق قدم نهد و مبارزه بطلبد؛ اما به جهت آوازه‌دلاوری‌اش هیچ‌کس جرئت مقابله با او را نداشت.

در این بین، شخصیت شجاعی که درس شجاعت از رسول‌الله آموخته بود و قدرت داشت، حضرت علی علیه السلام بود. ایشان برای مبارزه با او پیش قدم شد و از رسول خدا کسب اجازه کرد، پیامبر حضرت علی را به دست خود لباس نبرد



پوشاند و او را به سوی عمروبن عبدود فرستاد. عمرو از مشاهده علی که جوانی کم سن و سال بود، تعجب کرد و آن حضرت را همآورد خود نمی دید. به اذن الهی، امیرمؤمنان بر آن پهلوان عرب چیره شد و با ضربتی سهمگین او را هلاک کرد. سایر مشرکان که عمرو را قهرمانی شکست ناپذیر می دانستند، با مشاهده هلاکت او روحیه خود را از دست دادند و بعد از مدتی محاصره بی نتیجه، با خواری و خفت، راه بازگشت را در پیش گرفتند. به جهت اهمیتی که این مبارزه در تعیین سرنوشت جنگ احزاب داشت، پیامبر در وصف امیرمؤمنان فرمود:

«ضربت علی در روز خندق، از عبادت جن و انس برتر است.»<sup>۱</sup>

---

۱. قصص الانبیاء به ضمیمه زندگی چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۶۹۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي

كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»<sup>۱</sup>

نترسید و غمگین نباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شد.

### امام و نگاه مهماندار

یکی از نکات مهم پرواز انقلاب، خالی بودن نیمی از صندلی‌های بوئینگ ۷۴۷ ایرفرانس بود. هواپیمای چارتر ایرفرانس گنجایش بیش از ۴۰۰ نفر را داشت؛ اما از پذیرش حدود ۲۵۰ مسافر خودداری کرد تا بتواند به اندازه کافی سوخت‌گیری کند و در صورت فرودنیامدن در تهران، به پاریس بازگردد. این مطالب بیش از هر چیز نشان‌دهنده نگرانی از احتمال موفق نشدن و شکست پرواز بود. با این حال، امام مصرانه و بدون هیچ ترسی اعلام کرد که به کشور باز می‌گردد. آرامش امام در طول پرواز برای تمام خبرنگاران و همراهان وی شگفت‌انگیز بود.<sup>۲</sup>

روزنامه‌کیهان در گزارش ویژه خود در روز دوازدهم بهمن چنین نقل می‌کند که یک خانم مهماندار هواپیمایی که آیت‌الله خمینی را به تهران آورده، گفت: «امام فاصله پاریس تا تهران را در کف هواپیما خوابیده بود.» به گفته این مهماندار، اندکی بعد از سوارشدن به هواپیما در فرودگاه

۱. فصلت، ۳۰.

۲. روزنامه اطلاعات، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷.



شارل دوگل پاریس، امام به طبقه بالای هواپیما رفت، نمازش را خواند و بعد روی دو پتو خوابید. دستیارانش در طبقه پایین ماندند و فقط خدمه و افرادی که در کابین کار داشتند، از پلکان رفت و آمد می کردند. مهماندار هواپیما گفت: «یک بار که از کنار وی عبور کردم، آرام به خواب رفته بود و بار دیگر که برگشتم، هنوز در خواب بود.» خواب آرام امام ظاهراً نشان می دهد که وی ترسی از احتمال افزایش برخوردهای خونین بین نیروهای نظامی و هوادارانش به دنبال ورودش به تهران به خود راه نداده است.<sup>۱</sup>

یکی از خبرنگاران روزنامه اطلاعات که در هواپیمای امام حضور داشت نیز به مسئله خواب راحت امام خمینی علیه السلام اشاره می کند و می نویسد: ساعت ۲:۱۰ بعد از نیمه شب، امام خمینی خود را به طبقه دوم هواپیمای جت ۷۴۷ رساند و به استراحت مشغول شد و این استراحت تا هنگام نماز صبح طول کشید و سپس آیت الله برای خواندن نماز بار دیگر به قسمت پایین هواپیما آمدند. کلیه ایرانیان در هواپیما شروع به خواندن نماز کردند و پس از آن به چند تن از خبرنگاران اجازه گرفتن عکس داده شد. هنگامی که هواپیما بر فراز شهر تهران رسید و فرودگاه مهرآباد نمودار شد، به رغم اخطار مهمانداران، ایرانیان حاضر در هواپیما شروع به گفتن الله اکبر کردند. هواپیما روی باند فرودگاه رسید؛ ولی همین که خواست فرود آید، انگار اشکالی پیش آمد؛ چون دوباره اوج گرفت و در دل آسمان رفت. آه از نهاد مسافران به خصوص خبرنگاران برخاست. همه نیم خیز شدند و صحبت از این شد که به هواپیما اجازه فرود داده نمی شود.

۱. روزنامه کیهان، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷.



هوپیما اوج گرفت، حدود ده دقیقه در آسمان تهران به پرواز خود ادامه داد و در حالی که بسیاری فکر می‌کردند راه آمده را باید بازگردیم، بار دیگر بر روی فرودگاه مهرآباد ظاهر شد و این بار موفق به فرود شد و مسافران ایرانی و خارجی هوپیما این بار همگی الله‌اکبر گفتند.<sup>۱</sup>

امام خمینی علیه السلام به سرزمین ایران، بهشت دنیا بازگشت ...

---

۱. روزنامه/اطلاعات، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، در: سایت مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، «آن روزهای به یادماندنی».



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا﴾<sup>۱</sup>

خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند.

## فَأَرَاةَ

در عربی موش را می‌گویند فَأَرَاةَ. کار موش این است تا دید راه را به رویش بسته‌اند، یک ذره هم فکر نمی‌کند که چرا این‌گونه شد؛ فوری در فکر گشودن راه دیگری می‌افتد و فرار می‌کند؛ لذا می‌گویند موش هیچ وقت با بسته شدن در لانه‌اش زیر خاک نمی‌میرد؛ چون بلافاصله دنبال راه دیگری می‌گردد.

در زمان ابوعلی سینا برای آزمایش موش، یک شیشه شیر گداشتند تا ببینند موش‌ها با آن چه کار می‌کنند. اول سر شیشه را باز کردند و موش‌ها خوردند. مجدداً شیر را در شیشه سرباریک ریختند و باز هم موش‌ها خوردند. بعد دیدند موش‌ها می‌آیند دم خودشان را توی شیشه می‌کنند و آن را لیس می‌زنند! بعد که شیر پایین تر آمد و دم آن‌ها نمی‌رسید، موش‌ها سنگ‌ریزه می‌آوردند و داخل شیشه می‌ریختند! با این کار شیر بالا می‌آمد و سنگ‌ریزه‌ها می‌آمد پایین و آن‌ها شیر را می‌خوردند... تا موقعی که تمام شیرها را خوردند.

یک روش جدید به کار بردند: شیر را در یک ظرف دیگر و بین زمین و هوا آویزان کردند؛ به طوری که این حیوان نتواند به آن دست پیدا کند. دیدند موش‌ها جمع شدند و از بالا به پایین دست به دست هم دادند. دیدند یکی دستش را به دیگری می‌دهد و دیگری پای آن یکی را می‌گیرد. مانند دانه‌های



زنجیر و ریسمان به هم آویزان شدند. اولی طعمه را برداشت به دومی داد و طعمه را به یکدیگر دادند تا وقتی که تمام آن را بردند و خوردند.

بعداً ابوعلی سینا گفت که موش‌ها هیچ‌وقت رنج نمی‌برند. غصه هم نمی‌خورند چرا فلان در بسته شد. فوری فکر می‌کنند چگونه باید سراغ طعمه بروند. بسیار دیده شده که موش جایی لانه باز می‌کند و آنجا را با گچ پر می‌کند. دو روز بعد می‌بینید از جای دیگری سر باز کرد. دوباره آنجا را پر می‌کنند و روز بعد از جای دیگر سر باز می‌کنند.

اگر آدم‌ها همانند موش‌ها در راه رسیدن به هدفشان تسلیم نشوند و شکست را نپذیرند، قطعاً در میدان تکاپو موفق خواهند شد؛ همان طور که خداوند متعال قول داده است که راه نجاتی فراهم می‌کند!<sup>۱</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا»

خداوند به زودی بعد از سختی‌ها آسانی قرار می‌دهد.

## سختی را بشکن برای آسانی

ویلیام پسری با احساس بود. از سیزده سالگی شعر می‌سرود و با علاقه و استعدادی که در فوتبال داشت، در تیم مدرسه‌اش بازی می‌کرد. در نهایت با شکستن بینی‌اش، زمین فوتبال را برای همیشه ترک گفت. ویلیام بیشتر اوقات زنگ تفریح را در کتابخانهٔ مدرسه می‌گذراند و داستان می‌خواند. به دروس مدرسه بی‌اعتنا بود و نمرات بدی می‌گرفت. او نتوانست تحصیلاتش را به پایان برساند. از مدرسه اخراج شد و برای مدتی در بانک پدربزرگش کار کرد که مدت زیادی طول نکشید. برای عضویت در ارتش اقدام کرد که به واسطهٔ قد کوتاه و جثهٔ نحیفش پذیرفته نشد.

در سال ۱۹۱۶ با پادرمیانی پدربزرگش توانست به‌عنوان دانشجوی افسری دریگان پرواز سلطنتی در تورنتوی کانادا نام‌نویسی کند. در آن زمان آمریکا وارد جنگ جهانی اول شده بود و ویلیام پس از گذراندن دوره‌های آموزشی، به جنگ رفت. او در سانحهٔ هوایی به سختی مجروح شد و با بدبینی و یأس به وطن بازگشت. در دانشگاه روزنامه می‌فروخت و نقاشی ساختمان‌ها می‌کرد. در سال ۱۹۲۴ از دانشگاه انصراف داد.





او در سال ۱۹۲۵ بر اثر تنگ‌دستی و برای امرار معاش، با یک کشتی باربری به ایتالیا رفت و پای پیاده رهسپار آلمان و فرانسه شد. در آنجا به کارهای کشاورزی و مکانیکی اقدام کرد. او به نیواورلاند رفت و با نویسندگانی آشنا شد که بعدها نقش مهمی در زندگی او داشتند. یکی از آن‌ها بانویی به نام آندرسون بود. . . . روزهای خوب برای ویلیام آغاز شد او با به چاپ رساندن رمان اول خود به نام فرد سرباز استعدادش را به همه نشان داد. با داستان خشم و هیاهو به شهرت بسیاری رسید و بعدها با دریافت جایزه پولیتزر به اوج معروفیت دست پیدا کرد. ویلیام فالکوم جزو افرادی است که با غلبه بر شکست‌ها و تحمل سختی‌های فراوان، به موفقیت‌های زیادی رسیدند.<sup>۱</sup>

---

۱. نام‌آوران بزرگ جهان، ص ۳۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 «وَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَ  
 ادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۱</sup>

و هرگز تو را از آیات خداوند، بعد از آنکه بر تو نازل شد،  
 باز ندارند. به سوی پروردگارت دعوت کن و از مشرکان  
 نباش.

### قاری شجاع

در آغاز اسلام و در مکه، نخستین کسی که بعد از پیامبر ﷺ و حضرت  
 علی علیه السلام جرئت و شجاعت آن را یافت تا قرآن را با صدای بلندی که مشرکان  
 بشنوند بخواند، عبدالله بن مسعود بود. وی کنار کعبه رفت و آیات سوره  
 الرحمن را بلند خواند. مشرکان که در کمین او بودند، به او یورش بردند و  
 آن قدر به صورتش زدند که آثار ضربات آن‌ها بر صورت او نقش بست.  
 او نزد قومش رفت و با اینکه کتک سختی خورده بود، دوباره تصمیم  
 گرفت کنار کعبه برود و آیات قرآن را بخواند. خویشاوندانش گفتند: «همین  
 مقدار برای تو بس است؛ زیرا آنچه مشرکان از شنیدنش اکراه دارند، برایشان  
 بازگو کرده‌ای.» او با تصمیمی استوار پاسخ داد: «نه! هرگز کافی نیست. باید راه  
 را ادامه داد و از تهدید مشرکان نهراسید!»<sup>۲</sup>

۱. قصص، ۸۷.

۲. داستان‌ها و پندها، ج ۹، ص ۴۸.



## فصل دوازدهم: صبر و استقامت و پشتکار

### درباره صبر

انسان بر اثر صبر و استقامت، علاوه بر دستیابی به تجربه، عاقل‌تر و باهوش‌تر می‌شود و استعدادهای نهفته‌اش را آشکارتر می‌کند؛ زیرا در پاره‌ای اوقات استعداد به صورت بالقوه در وجودش نهفته است و بر اثر استقامت و به کار انداختن اندیشه، به فعلیت می‌رسد. در نتیجه او همواره از آثار و فواید صبر و استقامت بهره‌مند خواهد شد. صبر و استقامت، موجب پرورش روح و جسم انسان می‌شود و به عبارت دیگر، موجب تکامل و شکوفایی روح و روان آدمی است.

استقامت کنیم که مقاومت در رسیدن به نتیجه بسیار خوب است.<sup>۱</sup>

### اقسام صبر

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اصبروا علی الفرائض.» (در برابر واجبات صبر کنید.)

۱. نهج البلاغه، ص ۵۳.



«صَابِرُوا عَلَى الْمَصَائِبِ.» (در برابر مشکلات صبر کنید).  
«وَرَابِطُوا عَلَى الْأَيْمَةِ.» (از پیشوایان خود دفاع کنید).<sup>۱</sup>

استقامت و پایداری در مشکلات، موفقیت را در پشت سر دارد.<sup>۲</sup>  
بروس لی

در رسیدن به مقصود باید صبر کرد. کسی که به جایی وارد می شود و زبان اهل آنجا را نمی داند، باید صبر کند تا کم کم به مقصود برسد.

در صبر، حالت خوف ورجا نهفته است؛ چون کارها از جایی دیگر ناشی می شود و انسان خود کاره ای نیست. قوام صبر به این است که انسان حصول کاری را بخواهد؛ اما در وقت دیگری حاصل شود.<sup>۳</sup>

مسئله بسیار مهم این است که همان طور که بشر برای رسیدن به آرزوها و هدف های خود نیازمند صبر و استقامت است، در نگهداری و بقای آن نیز باید استقامت کند تا مبادا آن را از کف بدهد. برای نگهداری از ایمان، تهذیب، تزکیه نفس و مقام علمی باید صبور باشیم و در برابر مشکلات و موانع آن، صبر پیشه کنیم تا به موفقیت نائل شویم.

وقتی یاسر و سمیه به خدا و رسولش ایمان آوردند، در مقابل دشمنان اسلام سخت استقامت کردند و در حفظ و حراست از ایمان خود شکنجه ها

۱. دقایقی با قرآن، ص ۲۸۸.

۲. بروس لی چه می گوید؟، ص ۶۳.

۳. نکته های ناب آیت الله بهجت، ص ۹۰.



تحمل کردند؛ ولی تسلیم اندیشه‌های جاهلی و کفرآمیز آن‌ها نشدند. استقامت و صبر از رموز موفقیت هر انسانی است و هدف‌های بزرگ و ارزشمند، هیچ‌گاه بدون صبر و استقامت و تحمل رنج به دست نمی‌آید. نمونه‌ها و الگوهای فراوانی در تاریخ اسلام وجود دارند که هریک با استقامت و صبر در راه خدا به پیروزی رسیده‌اند. آنان برای ما بهترین سرمشق به شمار می‌روند.

صبر و استقامت در ایمان، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تهذیب نفس، اطاعت و عبادت خداوند، تبلیغ و ترویج دین، طلب علم، گرفتن حق، حفظ ناموس، حفظ عفاف زنان، پایبندی به عهد، فقر، مصائب و سختی‌ها از جملهٔ مصادیق صبر و استقامت است.

رسول خدا ﷺ فرمود که خدای عزوجل می‌فرماید: «تمام اعمال انسان‌ها به ده برابر و هفت صد برابر مضاعف می‌شود؛ مگر صبر که برای من است و من به آن جزا می‌دهم. پس ثواب صبر در علم خدا مخزون است و صبر همان روزه است.»<sup>۱</sup> پیامبر در هر کاری صبر پیشه کرد تا به آن حضرت این مژده داده شد که از عترت او امامانی برگزیده می‌شود و آن‌ها را به صبر وصف فرمود و خداوند فرمود: «چون صابر بودند و به آیات ما یقین داشتند، ما ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند.»<sup>۲</sup>

اگر در جریان رودخانه، صبرت ضعیف باشد، هر تکه چوبی مانعی عظیم بر سر راهت خواهد بود. منظور از صبر، همان استقامت در برابر مشکلات و

۱. ۵۱۵.۱ حدیث قدسی، ص ۶۵.

۲. نک: سنن النبی، ص ۶۱.



حوادث گوناگون است که نقطهٔ مقابل آن بی‌تابی و ازدست‌دادن مقاومت و تسلیم‌شدن در برابر مشکلات است. علاوه بر زندگی مادی، در زندگی معنوی نیز این مسئله وجود دارد. اگر انسان در برابر نفس سرکش و هواهوس‌ها و زرق‌وبرق دنیا و جاذبه‌های گناه ایستادگی نکند و در راه خدا و اطاعت از او با مشکلات نجنبد، هرگز به جایی نمی‌رسد.

صبر از ارکان مهم ایمان است؛ از این رو علمای علم اخلاق، صبر را به سه دسته تقسیم می‌کنند:

• صبر بر اطاعت، یعنی شکیبایی در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت وجود دارد؛

• صبر بر معصیت، یعنی ایستادگی در برابر انگیزه‌های نیرومند و محرک گناه؛

• صبر بر مصیبت، یعنی پایداری در برابر حوادث تلخ و ناگوار و انفعالی برخورد نکردن.

زندگی انسان در دنیا، آمیخته با مشکلات عجیبی است که اگر در مقابل آن بایستد و شکیبایی و مقاومت به خرج دهد، به یقین پیروز خواهد شد و اگر ناشکیبایی کند و در برابر حوادث زانو زند، هیچ‌گاه به مقصد نخواهد رسید. اموری که باعث صبر انسان در مشکلات طاعت می‌شود، فراوان است که هر کدام تأثیر خاصی در پدیدآوردن این فضیلت بزرگ دارد. آن‌ها عبارت‌اند از: تقویت پایه‌های ایمان و یقین، مخصوصاً توجه به این نکته که خداوند، ارحم الراحمین است و به بندگانش از هر کسی مهربان‌تر است و برای رعایت و



تأمین مسائل عبادی، حوادثی می‌آفریند که اسرار و منافعش پوشیده است و روح شکیبایی را در انسان پرورش می‌دهد. بدیهی است هر قدر ایمان انسان به حکمت و رحمت پروردگار شبیه باشد، صبر او نیز بیشتر خواهد شد.

دستیابی به صبر مانند کسب هر فضیلت اخلاقی دیگر با روبه‌رو شدن با حوادث گوناگون حاصل می‌شود. انسان در ابتدای برخورد با مصیبتی، ناله و فریاد سر می‌دهد و جزع را به اوج می‌رساند. دنیا سرای حوادث و مشکلات است و رسیدن به هیچ موهبتی از مواهب مادی و معنوی، بدون عبور از موانع گوناگون ممکن نیست.

یکی دیگر از انگیزه‌های صبر و عوامل پرورش آن، هم‌شکل ساختن خود با صابران است. صبر رابطه‌ی نزدیکی با ظرفیت وجودی انسان دارد. هر اندازه ظرفیت انسان بیشتر شود، شکیبایی او افزون می‌شود. استخر کوچک با اندک نسیمی متلاطم می‌شود؛ ولی اقیانوس عظیم، به آسانی متلاطم نمی‌شود و اقیانوس کبیر را از این جهت اقیانوس آرام می‌خوانند که هیجان امواجش، به سبب گسترش آن کمتر است. مطالعه‌ی حالات بزرگان، مخصوصاً اولیای الهی که بر اثر شکیبایی به مقامات عالی روحانی نائل آمدند، از عوامل انگیزه‌افزاست؛ همان گونه که آن‌ها در همه چیز، الگو هستند.

مسئله‌ی شکیبایی در برابر حوادث سخت زندگی و مشکلات عظیمی که در راه پیروزی انسان وجود دارد، نه تنها از بُعد اخلاقی، بلکه از نظر بهداشت و سلامت نیز فوق‌العاده مؤثر است. افراد ناشکیبا عمری کوتاه و توأم با انواع بیماری‌ها دارند که مهم‌ترین آن‌ها بیماری‌های قلبی است؛ در حالی که



شکیبایان از عمر طولانی و توأم با سلامت برخوردارند. روان‌شناسان معتقدند داشتن مذهب که انسان را به شکیبایی در برابر مشکلات ترغیب می‌کند، یکی از شروط سلامت جسم و روان انسان است. در برابر تمامی رنج‌ها باید صبر کنیم؛ چون صبر اوج احترام به حکمت خداست.

آموزه‌های دینی مهم‌ترین عامل پیروزی در عرصه‌های گوناگون زندگی را صبر و ایستادگی معرفی می‌کنند. به تصریح قرآن، اگر انسان در هنگام دستیابی به امکانات دنیوی نتواند خود را نگه دارد، چه بسا دچار طغیان و سرکشی خواهد شد. از این رو معنای صبر بر نعمت‌ها این است که انسان به آن‌ها مطمئن نشود و بداند که همه نعمت‌ها در نزد او امانت هستند و به زودی از او گرفته خواهند شد. پس وقتی نعمت‌ها در اختیار انسان قرار می‌گیرند، نخست وظایف خود را در قبال آن‌ها به درستی انجام می‌دهد و آن‌ها را در راه‌هایی که خداوند دستور داده است، خرج می‌کند.

صبر و استقامت از شیوه مردان بزرگ و کامیاب جهان است. صبر که فضیلت عالی انسانی است، گاهی با یک رذیله اخلاقی به نام سستی و تنبلی، دست‌روی دست گذاشتن و تن به تقدیر و قضا دادن و زیر بار هرگونه تعدی و ستم‌رفتن اشتباه می‌شود. همان‌طور که شکیبایی و استقامت و پشتکار، ضامن کامیابی است، بی‌حالی و بی‌عاری و سستی و تنبلی موجب تیره‌روزی و بدفرجامی خواهد شد. اکنون این دو حالت متضاد را با نقل مثال‌های گوناگون از هم جدا می‌سازیم:





باغبانی می‌خواهد در داخل باغ، چمن و گلستانی داشته باشد که بوی گل‌ها شامهٔ دیگران را معطر کند و الوان مختلف گل‌ها چشم‌ها را خیره سازد و به محیط باغ صفا ببخشد. باغبانی که چنین آرزویی در سر می‌پروراند، باید در طریق آرزوی خود تن به کار دهد، سوز گرما و سرما را بر خود هموار سازد و با نیش خار همدم شود و وقتی‌وبی‌وقت به باغ سرکشی کند. ما این‌گونه تحمل رنج برای هدف عالی را صبر می‌نامیم.

بازرگانی که در طلب سود و افزایش ثروت خویش است، باید رنج سفر دریایی و زمینی و هوایی را تحمل کند. دانشجویی که می‌خواهد بهترین نمره را بیاورد و سیاست‌مداری که می‌خواهد قلوب ملت را متوجه خویش سازد، باید با استقامت، مقدمات کار را فراهم کند.

ممکن است تصور شود که این عامل پیروزی به نام استقامت و پشتکار را باید بحث کار و کوشش ادغام کنیم. این چنین نیست. چه بسا افرادی در آغاز کار، روح کار و کوشش دارند؛ ولی موقعی که به سختی‌ها بر می‌خورند، فوق‌العاده ناتوان می‌شوند. باید بردباری را پشتوانهٔ کار و کوشش شمرد و انگیزه‌ای برای ادامهٔ کار دانست.

موفقیت‌ها یکنواخت نیستند و دیر و زود دارند. هرگز نبایست انتظار داشت در همهٔ کارها یکنواخت و یک‌زمان موفق شویم. وضع کارها با هم فرق دارد: چه بسا کارهای آسانی در موقعیت پیچیده‌ای قرار می‌گیرند. وانگهی استعداد و شایستگی‌های مردم نیز فرق دارد. ممکن است یک دسته در اصل شایستگی یکسان باشند؛ ولی هوش و درک آن‌ها از نظر فرق داشته باشد. گاهی ممکن



است یک نفر کاری را در ظرف یک سال بیاموزد و مشکلات آن را در همان مدت برطرف سازد. این دلیل نیست بر اینکه همه باید آن را در همان مدت بیاموزند.<sup>۱</sup>

استقامت از مباحث مهم سیاسی و اجتماعی است. در قرآن کریم از واژه استقامت و صبر بسیار یاد شده است. استقامت سرآمد صفت‌های پسندیده است؛ زیرا برای دست یافتن به هر صفت پسندیده‌ای، باید صبوری کرد. قرآن، پیامبر و مؤمنان را به استقامت توصیه می‌کند. انسان همواره در زندگی مادی و معنوی خود، اهداف و آرزوهایی دارد که برای دستیابی به آن، علاوه بر کوشش و جدیت، نیازمند صبر و استقامت در برابر مشکلات احتمالی است. البته در این مبحث، روی سخن با اهداف و آرزوهای مقدس و مشروع است؛ زیرا بسیاری از پلیدی‌ها و بدبختی‌های فرد و جامعه از آرزوهای پست و هدف‌های زشت سرچشمه می‌گیرد که موجب تحولات منفی در جامعه می‌شود.

اگر انسان در راه تحصیل، استقامت کند، حتی اگر کم‌استعداد و کم‌حافظه باشد و امکانات کافی برای تحصیل در اختیارش نباشد، باز موفق خواهد شد. گرچه رمز موفقیت، استعداد و پشتکار است، اگر استقامت و پشتکار باشد، استعداد ضعیف یا پنهان شکوفا می‌شود. بسیاری از دانشمندان معروف در ابتدای تحصیل، هوش و استعداد و امکانات مالی مناسبی نداشتند؛ اما بر اثر صبر و استقامت، به تحصیلات عالی رسیدند و شهرت جهانی پیدا کردند.

---

۱. رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۳۶.



## زمینه‌های استقامت

برای ورود به عرصه استقامت، باید مراحل مختلفی را پشت سر بگذاریم تا به این صفت زیبا دست یابیم. بدون گذر از این مراحل، استقامت بی‌ثمر خواهد بود و از عاقل هم چنین کاری بعید به نظر می‌آید. این مراحل عبارت‌اند از:

۱. تفکر درباره هدف: باید قبل از هر اقدامی، ابتدا هدف را ارزش‌سنجی کنیم و پس از آنکه به درستی آن مطمئن شدیم، آنگاه بیندیشیم که آیا برای رسیدن به هدف خود، تحمل این همه مشکلات ارزش دارد؟

۲. شناسایی راه‌ها: پس از اینکه رسیدن به هدف را ضروری تشخیص دادیم، باید راه‌های رسیدن به آن را شناسایی کنیم و با برنامه‌ریزی دقیق، بهترین و کوتاه‌ترین راه را انتخاب کنیم و به سوی هدف پیش برویم. در این میان باید از هرگونه تصمیم غیرعقلانی و بی‌راهه‌رفتن اجتناب کنیم.

۳. حرکت پیوسته و محکم: پس از تصمیم‌گیری و شناسایی راه باید به‌طور پیوسته اما محکم و استوار به سوی هدف گام برداریم و بدون عجله ولی با استقامت پیش برویم؛ زیرا هر نوع حرکت عجولانه، پشیمانی به بار خواهد آورد. شتاب کردن در رسیدن به هدف، هنگامی که مانع بزرگی بر سر راه قرار بگیرد، بی‌حوصلگی و خستگی را به دنبال دارد.

۴. بزرگ‌پنداشتن هدف: هنگامی که به ارزش و اهمیت هدف و رسیدن به آن دست یافتیم، باید آن را مهم و بزرگ بشماریم تا برای رسیدن به هدفمان در مقابل مشکلات استقامت کنیم. هرچه هدفمان بزرگ‌تر باشد، نیروی صبر و استقامت بیشتری لازم است.



۵. کوچک بینی موانع: یکی از شروط غلبه بر سختی‌ها، کوچک شمردن آن‌هاست. وقتی این موضوع در ذهن ما تقویت شود، خودبه‌خود غلبه بر موانع نیز آسان‌تر خواهد شد. متأسفانه بعضی از انسان‌ها در زندگی روزمره خود تا به موانع برخورد می‌کنند، دست از ادامه کار بر می‌دارند و می‌گویند: «نمی‌شود، ممکن نیست»؛ در صورتی که با اراده قوی، هیچ مانعی صعب‌العبور نیست. در واقع نبود روحیه استقامت در وجود انسان موجب پیدایش موانع صعب‌العبور یا بزرگ بینی موانع می‌شود. انسانی که اراده‌ای قوی دارد، موانع و مشکلات را کوچک می‌بیند و به راحتی می‌تواند بر آن‌ها غلبه کند.

تحمل و بردباری، والاترین جرئت و جسارت است. موفقیت‌هایی که نصیب بشر شده، عموماً در سایه تحمل و بردباری بوده است. کسی که صبر کند، رنج و محنت او سبک می‌شود. شکیبایی چاره کسی است که دستش از چاره‌های دیگر کوتاه باشد. اگر با شکیبایی زندگی کنیم، بردباری می‌آموزیم. بزرگ‌ترین داروی خشم، صبر و درنگ است. صبر بزرگ‌ترین استعداد فکر و ذهن آدمی است. جهان متعلق به افراد صبور است.

زندگی صحنه تلاش و بالندگی و لحظه‌های آن چون رودی در گذر است، رودی مواج که در تلاطمش انسان‌ها ساخته می‌شوند. پس تا دمی باقی است، از لحظات و سخنان دیگران عبرت بگیریم. با شکیبایی، انتظار گشایش و پیروزی می‌رود. ساقه ذرت یا دانه گندم در مدتی کوتاه محصول می‌دهند؛ در حالی که درخت میوه نیازمند سال‌ها رشد است تا کامل شود؛ اما وقتی رشد آن کامل می‌شود، بر فراز ذرت‌ها و گندم‌زارها سایه می‌گسترند، شاخه‌هایش به آسمان



می‌رسد و فصل‌های زیادی میوه می‌دهد. صبرکردن گاهی معجزه می‌کند. تنهایی مان را پیش فروش نکنیم. فصلش که بشود، به قیمت می‌خرند. صبر آن چنان مهم است که امام صادق علیه السلام در جواب اسحاق بن عمار که پرسید: «آیا خلق فطری بهتر است یا اکتسابی؟» فرمود: «خلق اکتسابی؛ به این دلیل که از راه مجاهده و بردباری به دست آمده است و هر صفت پسندیده‌ای که با کوشش و صبر به دست آید، بر صفت طبیعی برتری دارد.»



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾

صبر کن و صبر تو فقط برای خداوند و به توفیق خدا  
باشد و برای کارهای آن‌ها [حرف‌های آن‌ها]  
اندوهگین مباش.

### نتیجه دشنام به امام

روزی امام دوم شیعیان، حضرت مجتبی علیه السلام، از راهی عبور می‌کرد. شخصی که از اهل شام بود، آن حضرت را ملاقات کرد و آنچه توانست، آن حضرت را ناسزا و لعن گفت. امام مهربان صبر کرد تا سخنان آن مرد تمام شد. آنگاه رهبر اخلاق، سر بلند کرد و فرمود: «ای عرب، گمانم تو در این شهر غریبی و گویا اشتباه کردی و چنانچه بخواهی، ما از تو راضی هستیم. چنانچه حوایجی داشته باشی، روا می‌کنیم؛ اگر گرسنه‌ای، سیرت می‌کنیم؛ اگر برهنه هستی، لباس برایت آماده می‌کنیم؛ اگر خانه در این شهر نداری، خانه من خانه توست؛ اگر پیاده و دور از وطن هستی، این اسب سواری من در اختیار توست؛ اگر مقروض هستی، قرضت را ادا می‌کنیم؛ اگر فقیری، سرمایه کسب به تو عطا می‌کنیم.»

مرد شامی تمام فرمایش‌های آن حضرت را گوش داد و از این صبر و بزرگواری امام گریان شد و خود را روی پاهای آن حضرت انداخت و عرض کرد: «ای حسن بن علی، والله شهادت می‌دهم تو فرزند پیغمبر خاتم و جانشین او هستی. به خدا شاهد می‌دهم خلیفه روی زمین تویی و اگر مردمی از در خانه شما به



جای دیگری پناهنده شوند، لعین خدایند؛ چه آنکه نجات از بدبختی، پیروی از دستورهای شماست. پیش از آنکه شما را ملاقات کنم، دشمن شماره یک شما بودم و حال بهترین دوستتان منم. قبل از امروز، تو و پدرت دشمن ترین خلق نزد من بودید و حال محبوب ترین خلقید.» پس، از دوستان حضرت شد.<sup>۱</sup> این است نتیجه صبر امام ع.

انگور نوآورده تَرُش طعم بود روزی دوسه صبر کن که شیرین گردد<sup>۲</sup>

---

۱. همای سعادت، ج ۲، ص ۹۷.

۲. سعدی، در: چه بگوییم؟، ج ۲، ص ۴۳۲.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا»<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبور باشید و دیگران را نیز به شکیبایی وا دارید.

### عند فناء الصبر يأتي الفرج

یگانه پسر بانویی بینوا به سفر رفته بود. سفرش طولانی شد. مادر سخت نگران شده بود. به حضور امام صادق علیه السلام رفت و گفت: «پسرم به مسافرت رفته و سفرش بسیار طول کشیده و هنوز برنگشته. بسیار نگرانم!» امام علیه السلام فرمود: «ای خانم، صبر کن و در پرتو آن خود را نگه دار.» آن بانو رفت و پس از چند روز انتظار باز پسرش نیامد. کاسه صبرش لبریز شد و به محضر امام برگشت که: «پسرم نیامده. سفرش طول کشیده. چه کنم؟!» امام فرمود: «مگر نگفتم صبر و مقاومت کن؟!» زن گفت: «سوگند به خدا صبرم به درجه آخر رسیده و دیگر تاب و توان صبر را ندارم.» امام فرمود: «اکنون به خانه‌ات برو که پسرت آمده است!» او سراسیمه به خانه‌اش رفت و دید پسرش از مسافرت بازگشته است. بسیار خوش حال شد.

زن با خود گفت: «مگر بر امام وحی نازل می‌شود؟! او از کجا فهمید که پسرم آمده؟! بروم این موضوع را از خودش بپرسم.» نزد امام آمد و عرض کرد: «آری! همان گونه که خبر دادید، پسرم از سفر آمده است. آیا بر شما وحی نازل می‌شود که چنین خبر پنهان را دادید؟!» فرمود: «من این خبر را از یکی از گفتار





رسول خدا ﷺ به دست آوردم که فرمود: 'عِنْدَ فِتْنَاءِ الصَّبْرِ يَأْتِي الْفَرْجُ' (هنگامی که صبر انسان به پایان رسید، گشایش کار او فرا می‌رسد.) از اینکه صبر تو به پایان رسیده بود، دریافتم که گشایش مشکل تو فراهم شده است. از این رو به تو گفتم برو که پسرت آمده است و خبر من مطابق با واقع شد!<sup>۱</sup> آری، پایان شب سیه سفید است.

---

۱. چه بگوییم؟، ج ۲، ص ۴۳۲.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»<sup>۱</sup>

همان‌ها که در برابر مشکلات صبورند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

## خانم خاص

خداوند به حضرت داوود علیه السلام وحی کرد که: «به خلدۀ دختر اوس، مژدهٔ بهشت بده و او را آگاه کن که هم‌نشین تو در بهشت است.» داوود به در خانهٔ او رفت و در زد. خلدۀ در را باز کرد. تا چشمش به داوود افتاد، شناخت و گفت: «آیا دربارهٔ من چیزی نازل شده که به اینجا آمده‌ای؟» داوود گفت: «آری.»

- آن چیست؟

- آن وحی الهی است.

- آن زن من نیستم. شاید زنی همان‌نام من است. من در خود چیزی

نمی‌بینم که درباره‌ام وحی شود. ممکن است اشتباهی شده باشد.

- کمی از زندگی و خاطرات خود بگو؛ شاید معما حل شود.

- هر درد و زبانی به من رسید، صبر و تحمل کردم و چنان تسلیم رضای

خدا بودم که از او نخواستم آن را برگرداند تا خودش به رضای خود برگرداند و

به جای آن، عوض نخواستم و شکر کردم.

- به همین جهت به این مقام رسیده‌ای.



امام صادق علیه السلام پس از ذکر این ماجرا فرمود: «این است دینی که خداوند  
آن را برای بندگان صالحش پسندیده است.»

صدهزاران کیمیا حق آفرید      کیمیایی همچون صبر، آدم ندید<sup>۱</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَلَمَّا صَبَرْتُمْ لَهَوْ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ»<sup>۱</sup>

و اگر شکیبایی کنید، بی تردید برای صابران بهتر است.

## اتاق شماره ۶

آنتوان پاولوویچ چخوف در خانواده‌ای رعیت، چشم به جهان گشود. آنتوان شانزده‌ساله بود که پدرش بر اثر قرض و از ترس طلبکاران به مسکو فرار کرد. دو برادر بزرگش دانشجو بودند و در مسکو زندگی می‌کردند. آن‌ها به فکر خرجی خانواده نبودند؛ از این رو آنتوان مجبور بود از راه تدریس به هم‌کلاسی‌هایش، خرج زندگی خود و مادر و خواهرش را در بیاورد. پس از اتمام مدرسه، با بورس ماهانه ۲۵ روبل، به همراه مادر و خواهرش نزد پدر در مسکو رفت و در دانشکده پزشکی نام‌نویسی کرد. خانواده‌اش در محله کثیفی در مسکو، دو اتاق در زیرزمینی اجاره کردند که آنتوان برای کسب درآمد بیشتر، یکی از اتاق‌ها را به هم‌کلاسی‌هایش اجاره می‌داد. بعد از مدتی به دلیل هزینه زیاد کرایه، از آن زیرزمین به محله‌ای کثیف‌تر نقل مکان کردند؛ ولی او صبورانه به زندگی خود ادامه می‌داد.

وضعیت مالی ناگوار خانواده سبب شد آنتوان به فکر نوشتن داستان و فروش آن به روزنامه‌ها بیفتد. او داستان می‌نوشت و به روزنامه سنجاقک می‌داد. کم‌کم نویسنده ثابت این روزنامه شد. بعد از مدتی با روزنامه



تکه پاره‌ها آشنا شد. مدیر این روزنامه با او قرارداد بست تا هر هفته، یک داستان صدسطری برای این روزنامه بنویسد. او از کار آنتوان راضی بود و او را به روزنامه‌نامه پترزبورگ معرفی کرد. سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۵ حدود سیصد داستان نوشت.

در سال ۱۸۸۴ مدرک دکترای پزشکی گرفت. او تنها از طریق نوشته‌هایش کسب درآمد می‌کرد و توانست با فروش داستان‌هایش پول خوبی به دست آورد. چخوف با مهارت خاصی به بیان زندگی افراد و انتقاد از شخصیت‌های مختلف جامعه می‌پرداخت. نمایشنامه‌های وی تاکنون جزو نمایش‌نامه‌های مهم در سراسر جهان بوده است. از کتاب‌های وی می‌توان زنگ‌ها، اتاق شماره ۶، همسایگان، ملخ و... را نام برد.<sup>۱</sup>

---

۱. نام‌آوران بزرگ جهان، ص ۱۰۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ

الْمَلَائِكَةُ﴾

کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است»، سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آن‌ها نازل می‌شوند.

### خانواده بهشتی

در آغاز اسلام، خانواده‌ای کوچک و مستضعف که از چهار نفر تشکیل می‌شدند، به اسلام گرویدند. ایشان به طرز عجیبی در برابر شکنجه‌های بی‌رحمانهٔ مشکران استقامت کردند. این چهار نفر یاسر و سمیه، زن و شوهر، و دو فرزندشان عبدالله و عمار بودند.

یاسر زیر رگبار شلاق دشمن، همچنان ایستاد و از اسلام خارج نشد تا جان داد. همسرش سمیه با اینکه پیرزن بود، در حدی که او را عجزه (پیرزن خمیده) خوانده‌اند، با فریادهای خود در برابر شکنجه‌های دشمنان استقامت کرد. سرانجام ابوجهل آخرین ضربه را به ناحیهٔ شکم او زد و شهیدش کرد. ابوجهل علاوه بر آزار بدنی، او را آزار روحی نیز می‌داد. به او که پیرزنی قدخمیده بود، می‌گفت: «تو به محمد ایمان نیاوردی؛ بلکه شیفتهٔ جمال و عاشق رنگ و رخ او شده‌ای. برای همین به اسلام گرویده‌ای...»



عبدالله نیز تحت شکنجه شدید قرار گرفت؛ ولی استوار ماند. عمار یاسر را به بیابان سوزان می بردند و بدنش را در برابر تابش آفتاب، عریان می کردند و زره آهنین بر تن نیم سوخته اش می کردند و او را روی ریگ های سوزان بیابان مکه می خوابانند که همچون پاره های گداخته کوره آهنگران بودند. وقتی حلقه های زره در بدنش فرو می رفت، به او می گفتند: «به محمد کافر شو و دو بت لات و عزی را پرستش کن.» او تسلیم شکنجه گران نمی شد. آثار پاره های آتش آن چنان در بدن عمار اثر کرده بود که پیامبر ﷺ او را آن گونه دید که گویی بیماری برص گرفته است و آثار پوستی این بیماری را در صورت و بازوان و بدن دارد. به این دودمان بامقاومت و استوار می فرمود: «صبر و استقامت کنید، ای خاندان یاسر. صبر و استقامت کنید، ای آل یاسر؛ چراکه قطعاً وعده گاه شما بهشت است.»<sup>۱</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ  
 عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۱</sup>

کسانی که گفتند پروردگار ما الله است، سپس  
 استقامت به خرج دادند، نه ترسی دارند و نه غمی.

### ستون استقامت

ابوجعrane از دانشمندان و علمای بزرگ اسلام است و زبانزد در ثبات قدم. وی  
 درس استقامت را از حشره‌ای به نام جعرانه فرا گرفت. می‌گوید: «در مسجد جامع  
 دمشق کنار ستون صافی نشسته بودیم که دیدیم این حشره قصد دارد از روی  
 آن سنگ صاف بالا برود و بالای ستون، کنار چراغی بنشیند. من از سرشبتا  
 نزدیکی‌های صبح در کنار ستون نشسته بودم و تلاش آن جانور را زیر نظر  
 داشتم. دیدم هفتصد بار تا میانه ستون بالا رفت و هر بار لغزید و سقوط کرد. در  
 حالی که از تصمیم و اراده آهنین این حشره بسیار تعجب کرده بودم، برخاستم  
 وضو ساختم و نماز خواندم. بعد نگاهی به آن حشره کردم. دیدم بر اثر استقامت  
 به آرزوی خود دست یافته و بالای ستون کنار آن چراغ نشسته است. این شد که  
 من نیز با توکل بر خداوند و با استقامت فراوان، بر مشکلات چیره شدم...»<sup>۲</sup>

پافشاری و استقامت میخ      سزد عبرت بشر گردد  
 بر سرش هرچه بیشتر کوبی      پافشاری اش بیشتر گردد<sup>۳</sup>

۱. احقاف، ۱۳.

۲. صد حکایت تربیتی، ص ۴۴.

۳. ملک الشعرای بهار، در: رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۳۹.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾<sup>۱</sup>

[و به یاد آرید] زمانی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند و می‌گفتند: «پروردگارا از ما بپذیر. تو شنوا و دانایی.»

### خانه خدا

در برابر استفاده از آب زمزم، به او یک یا دو گوسفند بخشیدند و هاجرو اسماعیل با استفاده از آن‌ها گذران زندگی می‌کردند. وقتی که اسماعیل به سن جوانی رسید، خدای تعالی به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام وحی کرد تا خانه را بنا کند. عرض کرد: «پروردگارا، در کدام جایگاه آن را بنا کنم؟» وحی شد: «در بقعه‌ای که بر آدم نازل شد و منطقه حرم برایش نورانی شد.»

آن زمانی که ابراهیم مأمور شد خانه کعبه را بسازد و مکان آن را نمی‌دانست، خداوند جبرئیل را نازل کرد تا مکان خانه را برای ابراهیم مشخص کند. خداوند تعالی پایه‌های کعبه را از بهشت نازل کرد و حجرالاسود فعلی نیز وقتی که بر آدم نازل شد، از برف سفیدتر بود؛ ولی در تماس و لمس کفار، رنگ آن به سیاهی مبدل شد.<sup>۲</sup>

۱. بقره، ۱۲۷.

۲. قصص الانبیاء، ص ۱۱۹.



خلاصه اینکه حضرت ابراهیم و اسماعیل با پشتکار و صف نشدنی و تلاش فراوان توانستند خانه کعبه را با این عظمت بنا کنند. ما هم می‌توانیم برای ساخت خانه خوشبختی، پشتکار و همت این دو بزرگوار را سرمشق قرار دهیم و به‌سوی اهدافمان با توکل بر خداوند گام برداریم.



## فصل سیزدهم: هدف، تصمیم، آینده‌نگری

### هدف چیست

در هر جا و هر زمان باشیم، مهم نیست؛ مهم ایمان به خداوند و رسیدن به هدف است که ما را به موفقیت می‌رساند. شب چهارده بود... ماه تمام بود و شبی زیبا بود. تعدادی دوست خواستند نیمه‌شب به قایق سواری بروند. می‌خواستند قدری تفریح کنند. پارو را برداشتند و شروع به پارو زدن کردند. مدت زیادی پارو می‌زدند. وقتی که سپیده زد و نسیم خنکی وزید، قدری به حال آمدند و گفتند: «ببینیم چقدر رفته‌ایم. تمام شب را پارو زده‌ایم!» وقتی خوب مشاهده کردند، دیدند درست در همان جایی قرار دارند که شب پیش بودند. آن وقت دریافتند که چه چیزی را فراموش کرده بودند: آنان تمام شب را پارو زده بودند؛ ولی یادشان رفته بود طناب قایق را از ساحل باز کنند!

در این اقیانوس بی‌پایان هستی، انسانی که قایقش را از این ساحل باز نکرده باشد، هرچقدر هم که رنج ببرد و فریاد بزند، به هیچ کجا نخواهد رسید. برای شروع کارهایی که دوستشان داریم، هیچ وقت دیر نیست. زندگی در دستان ماست. هرچه بیشتر تصمیم بگیریم، قدرت تصمیم‌گیری مان بیشتر



می‌شود. همچنان که عضلات بدن بر اثر ورزش نیرومندتر می‌شوند، قدرت تصمیم نیز با تمرین افزایش می‌یابد.

انسان‌هایی که هدف دارند، حتی راه رفتنشان با دیگران فرق دارد. حتی حرکات چشمشان هم بی‌هدف نیست. از دور می‌توانیم تشخیص دهیم که کدام انسان دارد وقت تلف می‌کند و کدام آمده تا کار بزرگی انجام بدهد. در خیابان دقت کنید و ببینید چقدر انسان‌ها سوار بر پاهایشان می‌شوند و بی‌هدف راه می‌روند. در عین حال، به وقار راه رفتن بزرگان دقت کنید. باید اهداف بلندمدت داشته باشیم تا از شکست‌های کوتاه‌مدت نرنجیم... هیچ چیز به اندازه تمرکز انرژی روی تعداد محدودی از هدف‌ها، به زندگی مان نیروی بیشتر نمی‌دهد. توانگران پیش از آنکه به اهداف خود برسند، در آینه دل، خود را توانگر دیده‌اند.

برای رسیدن به هر هدف مهم، باید از آسایش دست شست. هدف‌های بزرگ، انگیزه‌های بزرگ ایجاد می‌کنند. بیشتر افراد موانع را می‌بینند. کسانی هم هستند که هدف‌ها را می‌بینند. تاریخ، داستان کامیابی دستۀ دوم را ثبت می‌کند و گروه نخست به فراموشی سپرده می‌شوند. وقتی به دنبال هدف تازه‌ای می‌رویم و با موانعی مواجه می‌شویم، باید به یاد آوریم از این موانع، پیش‌تر هم در زندگی مان بوده است و بر آن‌ها چیره شده و موفق شده‌ایم.

تنها در صورتی افراد یک تیم می‌توانند فداکاری کرده، با یکدیگر همکاری کنند که بدانند به سوی چه هدفی در حرکت هستند. شور و هیجان ما ناشی از هدف‌های زندگی مان است. کارهایی که گاهی انجام می‌دهیم، مهم نیستند؛



بلکه اقدامات همیشگی ما نقش مهمی دارند. مولد همه کارها چیست؟ سرانجام چه عاملی شخصیت و مسیر زندگی ما را تعیین می‌کند؟ پاسخ این سؤال تصمیمات ماست. سرنوشت ما هنگام تصمیم‌گیری رقم می‌خورد.

### جملات بزرگان درباره هدف

معتقدم تصمیمات ما، نه وضعیت زندگی‌مان، بیش از هر عامل دیگری در شکل‌گیری سرنوشتمان اهمیت دارد.<sup>۱</sup> آنتونی رابینز

دنیا معمولاً فرصت‌ها را در اختیار کسانی قرار می‌دهد که می‌دانند چه هدفی را دنبال می‌کنند.<sup>۲</sup> ناپلئون هیل

مطمئن‌ترین راه برای رسیدن به موفقیت، روشن بودن هدف و اطلاعات درباره آنچه می‌خواهیم و نیز اشتیاق برای رسیدن به آن هدف است.<sup>۳</sup> ناپلئون هیل

اهداف خود را از پیش تعیین کنید. وسیع بیندیشید و قدم‌های بزرگ بردارید تا به نتایج بزرگ‌تری دست پیدا کنید.<sup>۴</sup> مارک ویکتور هانسن

۱. کتاب صوتی گام‌های بلند برای کسب مهارت در زندگی، گام دوم.

۲. وبلاگ وحید کریمی، تاریخ دسترسی: ۱۸ بهمن ۱۳۹۹.

۳. قورباغه‌ات را قورت بده، ص ۲۵.

۴. سایت ویستا، مجله موفقیت، پرواز تا موفقیت.



موفقیت به دست آمده، به اندازه اهداف است: هرچه هدف بزرگ‌تر باشد، پیروزی هم بزرگ‌تر خواهد بود و سایر چیزها در حاشیه قرار دارند. برایان تریسی

اولین و مهم‌ترین هدف در زندگی، تقرب به خدای متعال است؛ زیرا با توکل و تکیه به اراده خدا می‌توان به هدف‌های دیگر رسید. امام حسین علیه السلام در حدیثی شریف می‌فرماید:

«مَنْ طَلَبَ رِضَى اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاهُ اللَّهُ أُمُورَ النَّاسِ، وَمَنْ طَلَبَ رِضَى النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ.»<sup>۱</sup> (هرکه خشنودی خدا را بطلبد هرچند به قیمت خشم مردم، خداوند او را از مردم بی‌نیاز می‌کند و هرکس که رضایت مردم را با ناخشنودی خدا طلب کند، خداوند او را به مردم وا می‌گذارد.)

### هدف چیست و چه خصوصاتی باید داشته باشد؟

هدف مقصدی است که می‌خواهیم در آینده داشته باشیم. انتخاب هدف، یکی از ضرورت‌های زندگی است. یکی از ضرورت‌های انتخاب هدف، این است که تمرکز ذهنی را به همراه خواهد داشت. داشتن ذهنی متمرکز، یکی از شرط‌های لازم موفقیت است. یک ذهن متمرکز، قدرت خلاقیت و تفکر دارد و پراز انرژی است؛ بنابراین می‌تواند اعماق آن‌ها را ببیند.

۱. طبرسی، مشکاة الانوار، ص ۸۶.



هر انسانی برای زندگی خود اهدافی دارد. هدف داشتن مانند اعتماد به نفس، دلیلی برای ادامه زندگی است و اگر انسان از وجود اهداف زندگی خود آگاه باشد یا نباشد، به ارزش واقعی آن‌ها خدشه وارد نمی‌شود. بسیاری از مردم به صورت شتابور بر روی جریان زندگی، بدون هدف و برنامه‌ریزی، مشغول گذران عمر هستند. این امری طبیعی است. البته انسان می‌تواند بیشتر بخواهد و برای خواستن بیشتر، به هدف نیازمند است. تمرکز افکار بر روی هدف به سادگی حاصل نمی‌شود؛ اما مهارتی است که کسب آن ممکن است و ارزش آن در زندگی همچون تیراندازی بسیار زیاد است.

کمان‌گیر پیر و دانایی در مرغزاری در حال آموزش تیراندازی به دو جنگجوی جوان بود. در آن سوی مزرعه، نشانه‌ای کوچک که از درختی آویزون شده بود، به چشم می‌خورد. جنگجوی اولی تیری را از ترکش بیرون کشید، آن را در کمانش گذاشت و نشانه رفت. کمان‌دار پیر از او خواست آنچه را می‌بیند، شرح دهد. گفت: «آسمان را می‌بینم، درختان را می‌بینم، ابرها را و هدف را.» کمان‌گیر پیر گفت: «کمانت را بگذار زمین. تو آماده نیستی.» نوبت به جنگجوی دوم رسید. کمان‌گیر پیر دوباره همان سؤال را پرسید. جنگجو گفت: «فقط هدف را می‌بینم.» پیر مرد فرمان داد: «پس تیرت را ببنداز. تیر بر نشان می‌نشیند.» پیر مرد گفت: «عالی بود. موقعی که تنها هدف را می‌بینید، نشانه‌گیری تان درست خواهد بود و تیرتان بر طبق میلتان به پرواز در خواهد آمد.»



لحظه‌ای که تصمیمی جدید و مناسب و لازم می‌گیرید، زندگی شما  
تغییر می‌کند.<sup>۱</sup> آنتونی رابینز

باید تصمیم بگیریم و خود را متعهد کنیم: برای انجام دادن کارهای بزرگ  
باید محکم و استوار باشیم. درباره‌ی کاری که می‌خواهیم انجام دهیم، باید  
آگاهی کامل به دست آوریم. باید به تغییر روش خود ادامه دهیم تا برایمان  
روشن شود چه می‌خواهیم. سپس با امکاناتی که زندگی در اختیارمان قرار  
می‌دهد، پیش برویم.

تصمیم‌گیری برای انجام دادن کارهای غیرمعمول، مستلزم  
روبه‌رو شدن با مشکلات غیرمعمول است. برایان تریسی

هرچه اهداف شما در زندگی بیشتر باشند، به تعداد بیشتری از آن‌ها  
دست خواهید یافت.<sup>۲</sup> مارک ویکتور هانسن

باید اهداف خود را از پیش تعیین کنیم، وسیع بیندیشیم و قدم‌های بزرگ  
برداریم تا به نتایج بزرگ‌تری دست پیدا کنیم. اهداف بزرگ، نتایج بزرگ را در  
بر خواهد داشت. کسی که هدفی ندارد، بهره‌ای نیز نخواهد برد. باید  
هدف‌های بی‌شماری انتخاب کرده، مرتب بر تعداد آن‌ها اضافه کنیم.  
هدف‌ها تمایل دارند که یک‌باره بالفعل شوند. هدف‌ها، حرکت جدید و رو به

۱. مجله‌ی اینترنتی بورس‌سیس، ۵۰ جمله‌ی کوتاه از آنتونی رابینز.

۲. سایت کتابراه، جملات برگزیده‌ی مارک ویکتور.





جلوی واقعیت‌ها هستند. زمان آن رسیده است که به جای راه رفتن در کنار استخر، درون آن شیرجه بزنیم. وسیع بیندیشیم و طالب چیزهای بیشتری باشیم تا به آن دست یابیم.

### یکی از مراحل هدف، یافتن هدف است<sup>۱</sup>

گروهی تشکیل می‌دهیم. موقعیتی را که ما را درگیر کرده است، به بحث می‌گذاریم. سپس با روش طوفان مغزی، لیستی از اهداف و خواسته‌هایمان تهیه می‌کنیم؛ زیرا بر خلاقیت ما تأثیر مثبت می‌گذارد. در این فرایند، در نهایت گروه به یک یا دو هدف جدی‌تر می‌رسد. مثال: از زندگی چه می‌خواهیم؟ دوست داریم چه چیزی داشته باشیم؟ اهدافی که هنوز برایمان حاصل نیامده است، کدام‌اند؟ دوست داریم چه کاری انجام دهیم؟ تصمیم می‌گیریم خطر کنیم. به نظر پذیرفتنی می‌رسد؛ انگار می‌توانیم از پس آن بر آییم.<sup>۲</sup>

### تصمیم‌گیری

از لحظات حساس و دشوار زندگی، زمان تصمیم‌گیری است؛ زیرا هر نوع تصمیم‌گیری نتایج و مسئولیت‌هایی را به همراه دارد که در زندگی ما تأثیر می‌گذارد؛ نظیر تصمیم‌گیری در انتخاب همسر، شغل، دوست و... درک اهمیت این مهارت بر دقت و حساسیت در تصمیم‌گیری می‌افزاید و از خطاها می‌کاهد.<sup>۳</sup>

---

1. Objective Of Finding

۲. *ببروهای خلاقیت*، ص ۳۲.

۳. *مهارت‌های زندگی در سیره رضوی*، ص ۳۴.



اگر بخواهیم در هر کاری موفق شویم، ابتدا باید تصمیمی درست بگیریم و سپس آن را با قاطعیت انجام دهیم. پیروزی در هر کاری به تصمیم‌گیری و قاطعیت بستگی دارد. اگر تمام افراد بشر را بازیگر مسابقه زندگی بنامیم، می‌توانیم به جرئت بگوییم آنان دو دسته هستند: یک گروه فقط نظاره‌گر حوادث و پیشامدهای زندگی‌اند و برای پیشبرد زندگی خود قدرت تصمیم‌گیری ندارند؛ بنابراین در این مسابقه شکست می‌خورند و نمی‌توانند آن را به نفع خود تمام کنند. این گروه، بازندگان‌اند. گروه دوم افراد پیروزمند و برندگان مسابقه هستند. آن‌ها با تصمیم‌گیری درست، برنامه زندگی خود را طرح‌ریزی می‌کنند. اینان، هم به خود و هم به دیگران بهره می‌رسانند.

افراد تصمیم‌گیر در حقیقت ناخدای کشتی زندگی خویش هستند و در سیلاب زندگی غرق نخواهند شد. برعکس، کسانی که تصمیمی نمی‌گیرند، خس‌وخاشاکی بی‌جان هستند که سیلاب آن‌ها را با خود خواهد برد. البته به هر اندازه که تصمیم‌گیری درست در تمام مراحل زندگی ضامن موفقیت و پیروزی است، به همان اندازه تصمیم‌گیری نادرست ما را از نیل به مطلوب باز می‌دارد.

همین‌گونه است تصمیم‌درستی که با قاطعیت همراه نباشد؛ یعنی به مرحله اجرا در نیاید. تصمیم‌گیری درست بدون قاطعیت، به همان اندازه غیرمفید است که تصمیم‌گیری غلط، غیرمطلوب است. یکی از رموز موفق مردان بزرگ، تصمیم‌گیری و قاطعیت است. در واقع این فاکتور بسیار مهم، راه را برای صعود این مردان بزرگ به مراتب عالی هموار کرده است. آلبرت انیشتین در آزمایش ورودی کالج مردود شد؛ ولی با تصمیم‌گیری درست و



قاطعیت در عمل، به آن قلّه رفیع دست یافت. گالیله نیز از کارگاه خیاطی به صحنه تاریخ قدم نهاد....

### چند نکته

۱. افراد بر اساس اینکه چگونه طرح و موضوعی شکل می‌گیرد، تصمیم‌گیری می‌کنند؛

۲. انتخاب‌ها و گزینه‌های خود را کم کنیم تا تصمیم‌گیری برای انتخاب آنچه می‌خواهیم، آسان‌تر شود؛

۳. زندگی ما در قالب تصمیماتی که می‌گیریم، شکل می‌گیرد!

۴. اغلب هنگامی که تصمیم‌گیری لازم است، صرفاً انتخاب بین دو کار یا بیشتر کفایت نمی‌کند؛ بلکه باید بین موقعیت‌های گوناگونی که ممکن است در تصمیم اثر بگذارد، انتخاب کنیم!

### آینده‌نگری

در نگرش مثبت، آینده و فرجام تاریخ بشر روشن است؛ یعنی آینده تاریخ به منزله ظرفی است که ظهور موعود و جامعه ایدئال و مطلوب را در خود جای داده است، موعودی که انسان‌های با نظر مثبت، برای رسیدن به آن، چشم به فراسو دوخته‌اند و آمدن آن را انتظار می‌کشند. نگرش مثبت، نگرشی است که غالب معتقدان به ماورا و خدا و نیز اکثر پیروان ادیان اعم از آسمانی و غیرآسمانی بدان باور دارند و نشاط و بالندگی فرد و اجتماع خویش را در آن جست‌وجو می‌کنند. پس نگرش مثبت به آینده، در ساخت‌وساز انسان و



جوامع انسانی نقش مهمی دارد و نیز برای معنابخشیدن و هدفمندکردن زندگی انسان‌ها، نقش تأثیرگذاری خواهد داشت.

### آینده‌نگری مثبت در منابع اسلامی

دین اسلام، آخرین دین و کامل‌ترین و جامع‌ترین ادیان آسمانی به شمار می‌آید؛ بنابراین باید پاسخ‌گوی همه مشکلات و دغدغه‌های بشری باشد. آگاه‌نبودن و اطلاع‌نداشتن بشر از فرجام خویش، از نگرانی‌های مهم اوست که او را به خود مشغول کرده است. آیا سعادت چشم‌به‌راه اوست یا شقاوت؟ دین در جایگاه تنها مقوله‌ای که میان انسان و ماورا ارتباط برقرار می‌کند، می‌تواند به این نگرانی‌ها پاسخ دهد و انسان را به ساحل نجات رهنمون سازد. از این رو اسلام این مسئولیت مهم را بر عهده گرفته و انسان‌ها را به آینده و فرجامشان امیدوار کرده و مهدویت را نماد آینده مثبت بشر و جوامع بشری معرفی کرده است.

زندگی بشر در آینده منتهی می‌شود به عالی‌ترین و کامل‌ترین زندگی. از جمله آثاری که در این نوع زندگی هست، آشتی انسان با طبیعت است. زمین تمام معادن خود را در اختیار انسان قرار می‌دهد، آسمان تمام برکات خود را به پای انسان می‌ریزد و همه این‌ها خود تکامل تاریخ است. این بیت شعر بسیار زیبا درباره آینده‌نگری، انسان را به تفکر وا می‌دارد:

زلیخا مُرد از این حسرت که یوسف گشت زندانی

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی<sup>۱</sup>

۱. صائب اصفهانی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمَا يَمِينِي / انِي احامى ابدأَعَن

دینی»<sup>۱</sup>

به خدا اگر دست راست مرا قطع کنید، تا آخر از هدف و

دینم حمایت می‌کنم.<sup>۲</sup>

### شاهِ وفا ابالفضل علیه السلام

با اجازه از شاه کربلا، ابی‌عبدالله علیه السلام مشک را برداشت و با شجاعت وصف‌نشدنی به دل دشمن زد! به فرات رسید. مشک را پر آب کرد. بعد از آن، دستان مبارکش را به زیر آب برد. مقداری آب نزدیک لب‌هایش کرد؛ اما پس از لحظه‌ای تأمل، آب نخورد و از فرات بیرون آمد. رجزی خواند و دیگران فهمیدند چرا آب نیاشامید: «ای نفس، می‌خواهم بعد حسین زنده‌نمانی! حسین در کنار خیمه‌ها با لب تشنه ایستاده باشد و تو آب بیاشامی؟! هیهات! هرگز دین من چنین اجازه‌ای به من نمی‌دهد. هرگز وفای من چنین اجازه‌ای به من نمی‌دهد.»

آقا ابالفضل علیه السلام مسیر خود را در برگشت عوض کرد و از نخلستان‌ها آمد؛ چون می‌دانست همراه خودش امانت‌گران بهایی دارد. تمام همت و هدفش این بود که مشک آب را به سلامت به خیمه‌ها برساند. هیچ‌کس باورش نمی‌شد آن زمانی که آقا اباعبدالله علیه السلام خودش را به بدن نازنین آقا

۱. حضرت عباس.

۲. اشک‌های همیشه جاری، ص ۸۳.



ابالفضل علیه السلام رساند، با چنین صحنه‌ای مواجه شود: دستان بریده، مشک پاره، چشمی که تیر خورده و عمود آهنی که بر فرق مبارکش نشسته بود... . تمام هستی‌اش را در راه اسلام و آقا پیش اباعبدالله الحسین علیه السلام فدا کرد؛ ولی در راه هدفش که رساندن مشک به خیمه‌ها و زنده ماندن امام حسین علیه السلام بود، با جان و دل مقاومت کرد تا اینکه به درجه رفیع شهادت نائل آمد.<sup>۱</sup>

---

۱. اشک‌های همیشه جاری، ص ۸۲ تا ۸۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا

لَاعِبِينَ﴾<sup>۱</sup>

و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را در میان این دو هست،  
بی‌هدف نیافریدیم.

### بوسه بر اسکار

چارلی چاپلین در روزگار خود زندگی سختی را پشت سر گذاشته بود. در کودکی پدر و مادرش از همدیگر جدا شدند و سرپرستی او به مادرش سپرده شد. او بعدها با برادر بزرگ‌ترش، سیدنی، خانه را به امید کار ترک کرد و در یک مؤسسه هنری تهیه فیلم به عنوان پادو مشغول به کار شد. آن دو آنجا دوام نیاوردند و مدتی به پرورشگاه رفتند. هیچ چیز نمی‌توانست چارلی را از هدفش دور سازد. او با کمک برادرش توانست نقش کمدی پانتومیم را به خوبی بازی کند. او به بازیگری که بزرگ‌ترین هدفش بود، علاقه بسیار داشت.

درست زمانی که هفده ساله بود، در نمایش شرلوک هلمز نقش پسر روزنامه‌فروش را به خوبی اجرا کرد و کارگردان تحسینش کرد. از آن به بعد، به یک گروه کمدی پیوست. به همراه گروه، از شهری به شهر دیگر سفر می‌کرد تا نمایش‌های خیابانی اجرا کند.

او بالاخره به آرزویش تحقق بخشید و توانست با کمپانی یونایتد آرتیست در هالیوود قرارداد ببندد. از سال ۱۹۲۷ به بعد، فیلم‌های صامت بازی کرد. او



آن چنان با استعداد و علاقه نقش خود را بازی می‌کرد که هر حرکتش گویای هزاران سخن بود. او در اولین فیلمش که همراه با صدا بود یعنی دیکتاتور بزرگ، در نقش آدولف هیتلر رهبر آلمان بازی کرد. او در کارگردانی عصر جدید نیز خودش نقش داشت.

چارلی در هالیوود برجسته شد. بازیگری خوبش در فیلم‌های مختلف باعث شد که چند بار برندهٔ اسکار شود و به شهرت و ثروت فراوانی دست پیدا کند.<sup>۱</sup>

---

۱. وبلاگ تئاتر، «چارلی چاپلین، یادگار سینما»، تاریخ دسترسی: ۲۷ فروردین ۱۳۹۰.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيمَا لَنَهَدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ

لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۱</sup>

آنان که در راه ما جهاد و کوشش می‌کنند، ما راه رسیدن به مقصد [هدف] را به آن‌ها نشان خواهیم داد و خداوند با نیکوکاران است.

### جامانده از قافله

کاروان پیغمبر ﷺ برای مقابله با هجوم سپاه رومیان در حرکت بود. در بین راه ابوذر از قافله عقب ماند. او هرچه کوشش کرد و به شترش فشار آورد که او را به قافله برساند، ممکن نشد. از شتر پیاده شد، بارها را به دوش گرفت و پیاده به راه افتاد. آفتاب شدید بود. تشنگی امانش را بریده بود؛ ولی هدفی جز رسیدن به پیغمبر و ملحق شدن به یاران نداشت. در بین راه ابری دید و به آن سمت رفت. به سنگی برخورد که مقدار کمی آب باران در آنجا جمع شده بود. اندکی از آن را چشید و با خود فکر کرد: بهتر است این آب را با خود ببرم و به پیغمبر برسانم. نکند در این بیابان و گرما، تشنه باشد.

با جگری سوزان، پستی‌ها و بلندی‌های زمین را زیر پا می‌گذاشت تا از دور چشمش به سیاهی سپاه مسلمانان افتاد و خوش حال شد. از آن طرف یکی از سپاهیان اسلام از دور چشمش به یک سیاهی افتاد که به سوی آن‌ها پیش می‌آمد. به رسول اکرم ﷺ عرض کرد: «یا رسول الله، مثل اینکه مردی از دور



به طرف ما می آید.» فرمود: «چه خوب است ابوذر باشد!» سیاهی نزدیک تر شد. فریاد زدند که: «به خدا خودش است! ابوذر است!»

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «خداوند ابوذر را بیمارزد. تنها زیست می کند، تنها می میرد و تنها محشور می شود.» ابوذر از خستگی و تشنگی بی حال به زمین افتاد. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «آب حاضر کنید و به ابوذر بدهید که خیلی تشنه است.» ابوذر گفت: «آب همراهم هست.» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «آب همراه داشتی و نیاشامیدی؟» گفت: «آری، پدر و مادرم به قربانت. به سنگی برخورددم. دیدم آب سرد و گوارایی در آن است. اندکی چشیدم. با خود گفتم از آن نمی آشامم تا حبیبم، رسول خدا، بیاشامد.»<sup>۱</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾

ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد و [پذیرا شود] یا کفران کند. [تصمیم با خودش است.]

### دیگر سیگار نمی‌کشم

مرحوم آیت‌الله حجت علیه السلام سیگاری‌ای بود که من واقعاً هنوز نظیر او را ندیده‌ام. گاهی سیگار از سیگار قطع نمی‌شد. بعضی وقت‌ها هم که قطع می‌کرد، مدت‌ش خیلی کوتاه بود و طولی نمی‌کشید که مجدداً سیگاری آتش می‌زد. در اوقات بیداری اکثر وقتش به سیگارکشیدن می‌گذشت. وقتی مریض شد، برای معالجه به تهران رفت. اطبا گفتند: «چون بیماری ریوی دارید، باید سیگار را ترک کنید.» ایشان ابتدا به شوخی گفت: «من این سینه را برای سیگارکشیدن می‌خواهم. اگر سیگار نباشد، سینه را می‌خواهم چه کنم؟!»

- به هر حال برایتان خطر دارد و واقعاً مضر است.

- مضر است؟!

- بله همین طور است.

- دیگر نمی‌کشم.



یک «نمی‌کشم» کار را تمام کرد. یک حرف و یک تصمیم، این مرد را به صورت یک مهاجر از عادت قرار داد. دیگر نکشید. در احادیث نیز آمده است: «مرد آن است که بتواند از آنچه به او چسبیده است، جدا شود و هجرت کند!»<sup>۱</sup> دوستان، آیا وقت آن نرسیده است که تصمیم بگیریم از بدبختی به سوی خوشبختی مهاجرت کنیم؟

---

۱. چه بگوییم؟، ج ۲، ص ۴۸۴؛ گفتارهای معنوی، ص ۱۸۶.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ

اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»<sup>۱</sup>

با آنان مشورت کن. هنگامی که تصمیم گرفتی،  
[قاطع باش و] بر خدا توکل کن. خداوند توکل‌کنندگان  
را دوست دارد.

### تصمیم شاهانه

می‌گویند مأمون عادت داشت خاک بخورد و همیشه خاک می‌خورد. اطبا و دیگران را جمع کردند تا کاری کنند که خاک خوردن را ترک کند. معجون دادند. گفتند چنین بکند، چنان بکند و هرکس چیزی گفت. فایده نبخشید. روزی در این زمینه صحبت می‌کردند و ژنده‌پوشی هم دم در نشسته بود. گفت: «دوای این درد پیش من است.» پرسیدند: «چیست؟» گفت: «عَزَمَةٌ مِنْ عَزَمَاتِ الْمُلُوكِ.» (یک تصمیم شاهانه.) به رگ غیرت مأمون برخورد و گفت: «راست می‌گویند» و همان شد: دیگر خاک نخورد.<sup>۲</sup>

۱. آل عمران، ۱۵۹.

۲. گفتارهای معنوی، ص ۲۵۶.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ﴾<sup>۱</sup>

ولی تصمیم نهایی با توست. بین چه دستور می‌دهی.

## مار زنگی

یک کشاورز اهل فلوریدا پس از خرید یک مزرعه متوجه شد که تعداد زیادی مار زنگی در آن زمین وجود دارد. افزون بر آن، خاک زمین استعداد رویش گیاه خاصی را ندارد. به همین دلیل، در ابتدا بسیار دلسرد شد و سعی کرد زمین را بفروشد؛ ولی موفق به این کار نشد. سرانجام فکری به خاطرش رسید. تصمیم گرفت از فرصتی که در اختیارش نهاده شده است، نهایت استفاده را ببرد.

او به مطالعه زندگی مارها پرداخت و متوجه شد که بسیاری از گونه‌های نادر مار در مزرعه‌اش وجود دارد؛ بنابراین با آزمایشگاه‌های سم‌شناسی ارتباط برقرار کرد و گونه‌های کمیاب خود را به آن‌ها فروخت. همچنین دریافت گوشت برخی از مارها برای تهیه کنسرو و پوست آن‌ها برای تهیه کفش و کیف زنانه مناسب است؛ از این رو با کارخانه‌هایی که در این زمینه‌ها کار می‌کردند، قرارداد بست و در مدتی کوتاه به ثروت و شهرت زیادی رسید. از سوی دیگر، مزرعه او مکان مناسبی برای بازدید جهانگردان شد و اکنون سالانه حدود بیست هزار جهانگرد از مارهای سمی آن مزرعه دیدن می‌کنند.<sup>۲</sup>

۱. نمل، ۳۳.

۲. چه بگوییم؟، ج ۲، ص ۱۸۵.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾<sup>۱</sup>

و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد، بااستقامت و شکیبا باش که این، از کارهای مهم است.

### به خودم اعتماد دارم و به خدا ایمان

روزی تاجری موفق، از مسافرت برگشت و متوجه شد خانه و مغازه‌اش آتش گرفته و کالاهای گران بهایش همه سوخته‌اند و خاکستر شده‌اند و خسارت زیادی به او وارد شده است. فکر می‌کنید آن مرد چه کرد؟ خدا را مقصر شمرد یا اشک ریخت؟ او با لبخندی بر لبان و نوری در دیدگان، سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا، می‌خواهی اکنون چه کنم؟!»

مرد تاجر پس از نابودی کسب پُررونق خود، تابلویی بر ویرانه‌های خانه و مغازه‌اش آویزان کرد که روی آن نوشته بود: «مغازه‌ام سوخت؛ اما ایمانم نسوخته است! فردا شروع به کار خواهم کرد. این تصمیمی جدی است!»<sup>۲</sup>  
چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد    من نه آنم که زبونی کشم از چرخ و فلک<sup>۳</sup>

۱. لقمان، ۱۷.

۲. الفبا تا خدا، ص ۲۲۵.

۳. دیوان حافظ، غزل ۳۰۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَإِنِّي مُرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاطِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ

الْمُرْسَلُونَ»<sup>۱</sup>

و من [اکنون جنگ را صلاح نمی بینم]. هدیه  
گران بهایی برای آن‌ها می فرستم تا ببینم فرستادگان  
من چه خبر می آورند.

### هدیه بلقیس

روزی سلیمان بر تخت خود نشست و جمیع پرندگان در پیشگاه او حاضر شدند و بر سر او سایه افکندند؛ اما هدهد غایب بود و آفتاب از موضعی که همیشه هدهد در آنجا بود، بر صورت سلیمان تابید. سلیمان سر خود را بالا گرفت و متوجه غیبت او شد. گفت: «چه شده که من هدهد را میان شما نمی بینم؟ اگر او عذر موجهی نداشته باشد، او را به بدترین وجه عذاب می کنم.»

مدت کوتاهی گذشت که هدهد حاضر شد و ماجرای قوم سبا را برای سلیمان بازگو کرد. او گفت: «من از قومی خبر یافتم که به جای خدا، خورشید را می پرستند و یک زن به نام بلقیس بر آن‌ها حکومت می کند.» سلیمان به هدهد مأموریت داد نامه‌ای به سوی بلقیس ببرد و او را به دین حق و پیروی از سلیمان دعوت کند. هدهد نامه را به نزد ملکه سبا برد و آن را در دامان او انداخت. او با دیدن نامه، بزرگان قوم خود را جمع کرد تا با آن‌ها مشورت کند و به آنان گفت: «نامه‌ی مَهرشده‌ای از جانب سلیمان به دست من رسیده و





مضمون آن این است: 'این نامه از جانب سلیمان است. به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. با حالت تسلیم به نزد من درآیید.' حال اگر این فرد همان طور که ادعا می‌کند، پیامبر خدا باشد، ما در برابر او قدرتی نداریم؛ اما اگر فردی دروغ‌گو باشد، در برابر او ایستادگی می‌کنیم. بدانید پادشاهان وقتی به سرزمینی هجوم می‌برند، آنجا را ویران می‌کنند و اهل آن را نابود می‌سازند. پس من پیشنهاد می‌دهم هدیه‌ای به سوی او بفرستیم. اگر او پادشاهی دنیاطلب باشد، تمایل به متاع دنیوی دارد و هدیهٔ ما را می‌پذیرد و ما متوجه می‌شویم که او پیامبر نیست و قدرت تسلط بر ما را ندارد.»

صندوقی به سوی سلیمان فرستادند که در آن گوهری بسیار درشت و درخشان قرار داشت. بلقیس به فرستادهٔ خود گفت: «به او بگو این گوهر را بدون استفاده از آتش و آهن سوراخ کنند.» فرستاده با آن هدیه به نزد سلیمان آمد و پیام بلقیس را ابلاغ کرد. سلیمان عليه السلام نیز به قدرت حق، نخی را در دهان خود فرو برد؛ سپس بیرون آورد و با آن نخ، گوهر را سوراخ کرد و از جانب دیگر گوهر، نخ را بیرون آورد. سپس به فرستادهٔ ملکهٔ سبا گفت: «آنچه خداوند به من داده است، بهتر است از آنچه به شما بخشیده؛ بلکه شما به هدیهٔ خود خرسند هستید. به سوی آنان بازگرد. به زودی با سپاهی گران به سوی شما خواهیم آمد و عزیزان شما را ذلیل می‌سازیم.»



فرستاده به نزد ملکه آمد و از قدرت الهی سلیمان به او خبر داد. بلقیس متوجه شد که سلیمان عليه السلام پیامبر است و هیچ گریزی از او ندارد؛ پس به جانب سلیمان کوچ کرد و با این فراست و آینده‌نگری، به نتیجه مطلوب رسید.<sup>۱</sup>

---

۱. فاطمه مشایخ، تفسیر قرآن، ص ۵۳۲.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«حَتَّىٰ إِذَا تَوَّأَعَلَىٰ وَآدِي التَّمَلِّ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَا أَيُّهَا  
التَّمَلُّ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ  
جُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»<sup>۱</sup>

تا به سرزمین مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت: «ای  
مورچگان، به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکرش  
شما را در حالی که نمی‌فهمند، پایمال نکنند.»

### زندگی به سبک شکلات

پیرمردی در بستر مرگ بود. در لحظات دردناک مرگ، ناگهان بوی عطر شکلات محبوبش از طبقهٔ پایین به مشامش رسید. او تمام قدرت باقی‌مانده‌اش را جمع کرد و از جایش بلند شد. همان طور که به دیوار تکیه داده بود، آهسته‌آهسته از اتاقش خارج شد و با هزار مکافات خود را به پایین پله‌ها رساند. نفس نفس‌زنان به در آشپزخانه رسید و به درون آن خیره شد. او روی میز، ظرفی حاوی صدها شکلات محبوب خود را دید. با خود فکر کرد یا در بهشت است یا اینکه همسر وفادارش آخرین کار را انجام داده است که ثابت کند چقدر شیفته و شیدای اوست. بدین ترتیب او این جهان را چون مردی سعادتمند ترک می‌کند. او آخرین تلاش خود را نیز به کار بست و خودش را به روی میز انداخت و یک تکه از شکلات‌ها را به دهانش گذاشت و با طعم خوش آن، احساس کرد جانی دوباره گرفته است. سپس مجدداً دست لرزان



خود را به سمت ظرف برد که ناگهان همسرش با قاشق روی دست او زد و گفت: «دست زن. این‌ها را برای مراسم عزاداری درست کرده‌ام!»  
آینده‌نگری برای همه خوب است و یکی از راه‌های موفقیت است؛ مثل آیه شریفه بالا که پادشاه مورچه‌ها گفت: «به لانه‌هایتان بروید تا پایمال نشوید» و این یعنی اوج آینده‌نگری؛ حتی به سبک مورچه‌ها!<sup>۱</sup>

---

۱. وبلاگ ارمنان به سمت خدا، تاریخ دسترسی: ۱۸ مهر ۱۳۹۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ

سَخِرُوا مِنْهُ﴾<sup>۱</sup>

او مشغول ساختن کشتی بود و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند.

## پیرزن و مناره

روایت شده است در حدود هفتصد سال پیش، در اصفهان مسجدی بزرگ می‌ساختند. چند روز قبل از افتتاح مسجد، کارگران و معماران جمع شده بودند و آخرین خرده کاری‌ها را انجام می‌دادند. پیرزنی از آنجا رد می‌شد و وقتی مسجد را دید، به یکی از کارگران گفت: «فکر کنم یکی از مناره‌ها کمی کج‌ه!» کارگرها خندیدند؛ اما معمار که این حرف را شنید، سریع گفت: «چوب بیاورید! کارگر بیاورید! چوب را به مناره تکیه بدهید، فشار بدهید، فشار...!» و مدام از پیرزن می‌پرسید: «مادر، درست شد؟! مدتی طول نکشید که پیرزن گفت: «بله! درست شد.» تشکر کرد و دعایی کرد و رفت...»

کارگرها حکمت این کار بی‌هوده و فشاردادن مناره را از معمار باتجربه پرسیدند. معمار گفت: «اگر این پیرزن راجع به کج بودن این مناره با دیگران صحبت می‌کرد و شایعه پا می‌گرفت، این مناره تا ابد کج می‌ماند و دیگر



نمی‌توانستیم آثار منفی این شایعه را پاک کنیم. این است که من گفتم در همین ابتدا جلوی آن را بگیرم.»<sup>۱</sup>

---

۱. *دنیای داستان*، فصل ۱، ایراد پیرزن به مناره مسجد.



## فصل چهاردهم: اراده و همت

### جایگاه و ارزش همت عالی در سرنوشت آدمی

همت عالی عبارت است از چشم‌دوختن به بالاترین قله و زنده نگه داشتن امید رسیدن به آن در دل. همت عالی یعنی به کم قانع نشدن، یعنی دامنه را مسکن نگرفتن. همت عالی یعنی به کارگیری همه تلاش برای رسیدن به بالاترین نقطه، یعنی رضایت ندادن به وضع موجود تا رسیدن به برترین وضعیت. کسی که به کم رضایت می‌دهد، خیلی زود از حرکت می‌ایستد. از ما خواسته شده است بالاترین را هدف بگیریم و با استمداد از خدا و عزم راسخ، بهترین شویم.

خواست و آرزوی بندگان خدا فقط به جهنم نرفتن و نسوختن و رهایی از عذاب خدا نیست. بنده خدا تنها به متقی شدن نیز راضی نمی‌شود. همت او این است که پیشوا و درس‌آموز متقیان باشد و به گونه‌ای شود که چشم همه نیکان و وارستگان به او دوخته شود. به نجات از غضب خدا و آتش دوزخ



بسندہ نمی‌کند. کودکان و دیوانگان و چهارپایان هم گرفتار خشم خدا نمی‌شوند و به آتش نمی‌سوزند.

### نقش همت در رشد شخصیت

اصولاً معیار ارزش انسان، ارادهٔ اوست. ارج و قدر هرکس به قدر همت اوست که عالی باشد یا دانی، بلندهمت باشد یا دون همت. انسان به هر کاری همت گمارد و اراده کند، می‌تواند آن را انجام دهد. خواستن، اراده کردن است و اراده کردن، تصمیم گرفتن.

فرد یا جامعه‌ای اگر کاری را اراده کنند، می‌توانند آن را انجام دهند. توفیق انجام کار، همان عزم بر انجام دادن آن است. داشتن اراده‌ای قوی و تزلزل ناپذیر، مختص اقویاست. موفقیت و شکست ما وابسته به این است که ارادهٔ قوی یا ضعیف داشته باشیم. هرچه موانع و مشکلات ما برای انجام کاری بیشتر باشد، ارادهٔ قوی تر و همت والاتر و نیز انرژی بیشتری لازم خواهد بود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «سه چیز است که آدمی را از رفتن به مقامات عالی و اهداف بلند باز می‌دارد: ۱. همت کوتاه داشتن؛ ۲. چاره‌اندیش نبودن؛ ۳. رأی و تدبیر سست داشتن.»<sup>۱</sup>

اراده در هر مرتبه‌ای که با شناخت روشن شده باشد، به منزلهٔ فرد ظاهر می‌شود! شوپنهاور آلمانی





داشتن اراده قوی، اولین قدم برای تحصیل موفقیت است؛ زیرا انسان با اراده قوی همواره با مشکلات مبارزه می کند و تسلیم نمی شود.

برای فرد با اراده، هیچ کاری غیرممکن نیست. کسی که عزمی راسخ دارد، می تواند جهان را مطابق میل خود عوض کند.

یکی از نشانه های و تصمیم جدی، پایداری و مقاومت است. اکثر نوابغ و دانشمندان، بیشتر از آنکه متکی به قدرت نبوغ خویش باشند، از همت و استقامت و بردباری بهره برده اند. البته همواره رسیدن به موفقیت، مشکلاتی به همراه دارد.

استقامت و بردباری، از شیوه مردان بزرگ و کامیاب و موفق جهان است. باید توجه کنیم که همواره در ترسیم اهداف، ارزشمندترین آن ها را برگزینیم و برای دستیابی به آن ها اقدام کنیم. کسانی که افکار بلند و همت های والا دارند، نمی توانند همت خود را در دایره کوچکی محصور سازند و همواره پس از رسیدن به مقصود، خود را در آستانه مقصد دیگر می بینند؛ بنابراین باید از آغاز کار، اهداف را بلند در نظر بگیریم. واقعیت هم همین است: تا خود را برای اهداف بلند آماده نسازیم، به سختی به اهداف کوچک تر دست می یابیم.

البته باید توجه کنیم که همت والا با بلندپروازی تفاوت دارد. برخی افراد بدون در نظر گرفتن توانایی ها و استعداد های درونی خویش، افکاری بلندپروازانه دارند که هرگز به آن دست نخواهند یافت و در واقع، بر خلاف



جریان آب شنا می‌کنند. مردانگی و همت و بزرگی، آن سایه‌ای نیست که در سایه شب رنگ بیازد.<sup>۱</sup>

به اعتقاد من، زندگی همواره میزان مسئولیت‌پذیری ما را می‌آزماید و بزرگ‌ترین پاداش به کسانی داده می‌شود که تا کاری را به طور کامل انجام ندهند، دست از فعالیت نمی‌کشند. آنتونی رابینز

انسانی با اراده قوی، باید استوار باشد. شاید بسیار ساده به نظر برسد؛ ولی هنوز هم برای جداکردن افراد کارآمد و مهم از افراد ضعیف و سست‌اراده، میزان مسئولیت‌پذیری آن‌ها محک می‌خورد. این موضوع کاملاً صحیح است که هوش و استعداد بدون اراده و پشتکار هیچ نتیجه‌ای ندارد. در حالی که اگر کسی استعداد کمی داشته باشد، ولی اراده‌اش قوی باشد، خیلی پیشرفت می‌کند.<sup>۲</sup>

دانه ظریف، سخت‌ترین صخره‌ها را می‌شکافد! چرا؟ زیرا مهم نیست که صخره چقدر قوی است؛ صخره مرده است و چون مرده است، اراده‌ای ندارد. دانه ظریف است، ضعیف است؛ اما زنده. به یاد داشته باشیم جایی که اراده هست، زندگی نیز هست.

### مفهوم اراده

واژه اراده دست کم به دو معنی استعمال می‌شود: یکی خواستن و دوست داشتن و دیگری تصمیم‌گرفتن بر انجام کار.

۱. چه بگوییم؟، ج ۲، ص ۸۰۴ تا ۸۱۳.

۲. تست‌های روان‌شناسی و خودشناسی، ص ۷۵.



اراده چیست؟ توانایی ویژه‌ای است که از عهدهٔ بعضی‌ها خارج است و برخی دیگر آن را تقدیس می‌کنند. سالیان دراز، چنین می‌پنداشتند که اراده همان تلاش فوق‌العاده‌ای است که در بعضی لحظه‌های دشوار، آگاهانه از خود نشان می‌دهیم. اراده را نمی‌توان تجربهٔ حسی و اندازه‌گیری آزمایشگاهی کرد؛ بلکه تنها آثار آن مشاهده می‌شود.

### تقویت اراده

تقویت اراده آن است که انسان برای رسیدن به اهداف خود، آنچه در ذهن می‌پروراند و نقشه‌هایی را که در درون خود ترسیم می‌کند، با جرئت و قدرت به بیرون منتقل کند و هیچ مانع و مشکلی نتواند جلوی او را بگیرد و از مسیر منحرف کند. این عوامل باعث تقویت اراده می‌شود:

- ایمان به نیروی خداوند متعال؛
- تلقین به نفس؛
- استفاده از ورزش‌ها و تمرین‌های مناسب؛
- اعتماد به نفس و خودتکایی؛
- آشنایی با زندگی مردان بزرگ و موفق جهان.

### راه تقویت اراده چیست؟

- مقاومت یا همان اصل تسلیم‌ناپذیری؛
- امیدداشتن؛
- مبارزه با عادت‌های ناپسند؛



- تلقین به داشتن اراده قوی؛
- داشتن هدف؛
- تمرین تمرکز حواس؛
- انجام وظایف الهی؛
- اعتماد به نفس؛
- بهره‌گیری از سرگذشت انسان‌های بااراده.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»<sup>۱</sup>

(پروردگارا، برای من خانه‌ای در نزدیک خودت در

بهشت قرار بده.)

## یا مرگ یا پیروزی

داستان معروفی در چهار مقاله عروزی راجع به امیر خُجندی هست:

ظاهراً از او می‌پرسند: «چطور شد تو که یک خربند (خرکچی) بودی، به این امارت و ریاست رسیدی؟» جواب داد: «از دو بیت که در دیوان حنظلّه بادغیسی خواندم:

مهتری گر به کام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی

از وقتی این شعر را خواندم، با خود گفتم یا باید به عزّ و نعمت و جاه برسم یا باید بمیرم! این شوق آن چنان در من نفوذ کرد که با تمام قدرت و همت و اراده تمام، به تلاش پرداختم تا اینکه به اینجا رسیدم و امیر این دیار شدم!<sup>۲</sup> دوستان، به آیه بالا دقت کنید. همسر فرعون اوج همت را دارد که: «خدایا به من خانه‌ای در بهشت، نزدیک خودت بده!»! پس ما هم همت والا داشته باشیم و به کم قانع نشویم.

۱. تحریم، ۱۱.

۲. داستان‌های استاد، ج ۲، ص ۱۳۸.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علی ع: «مَا رَفَعَ أَمْرَهُ كَهَمَّتِهِ وَلَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِهِ»<sup>۱</sup>

هیچ چیز مانند همت آدمی او را رفیع نکرده است و  
هیچ چیز مانند شهوات نفسانی او را زمین گیر نساخته  
است.

### عالم قفل ساز

سکاکی قفل ظریف و زیبایی برای پادشاه درست کرده بود. او آن را به پادشاه هدیه کرد. تحسین پادشاه او را خوش حال کرد. لحظاتی بعد یکی از دانشمندان به دیدن پادشاه آمد. پادشاه قفل را به کناری انداخت و به استقبال دانشمند رفت. این حرکت پادشاه، سکاکی را به فکر برد که به دنبال کسب علم برود. او در سی سالگی شروع به تحصیل علم کرد. آموزگار وی از موفقیت وی مأیوس بود؛ اما او با شور و پشتکار عجیبی مشغول تحصیل شد. آموزگار برای ارزیابی میزان درک و هوش و فهم وی، مسئله بسیار ساده‌ای را به او گفت. او پس از تمرین بسیار، برای ارائه آن مطلب به نزد استاد رفت؛ ولی متأسفانه نتوانست آن جمله را صحیح بیان کند و باعث خنده حضار شد. روح آن نوآموز سالمند، به اندازه‌ای بلند بود که از این موفق نشدن در امتحان، شکست نخورد و ده سال تمام در این راه گام نهاد؛ ولی به علت زیادبودن سن، تحصیل او رضایت بخش نبود.

۱. عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۸۴، ح ۸۹۲۸.



دیگر صبرش تمام شد و به دل صحرا زد. در کنار آبشاری رفت و دید که قطرات آب، دل سنگی را شکافته است. از این منظره پند گرفت و گفت: «دل و روح من هرگز سخت‌تر از این سنگ نیست. اگر قطرات دانش به سان قطرات آب در دل من جاری شود، به طور مسلم اثر نیکویی دارد.» او به شهر بازگشت. با شور زائد الوصفی مشغول تحصیل شد و بر اثر همت و اراده و استقامت و پشتکار، یکی از نوابغ ادبیات عرب شد. وی کتابی دارد که مدت‌ها محور تدریس دانشکده‌های اسلامی بوده است.<sup>۱</sup>

همت اگر سلسله‌جنبان شود مور تواند که سلیمان شود<sup>۲</sup>

---

۱. چه بگوییم؟، ج ۲، ص ۸۱۲.

۲. وحشی بافقی، مثنوی خلد برین.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ»<sup>۱</sup>

ارزش هرکس به اندازه همت اوست.

### بیاییم مهم باشیم

خواجه عبدالکریم، خادم خاص شیخ ما ابوسعید گفت:

روزی درویشی مرا بنشانند تا از حکایت‌های ما برای او چیزی بنویسم. کسی بیامد که شیخ تو را صدا می‌زند. من نیز رفتم. چون پیش شیخ رسیدم، شیخ پرسید که: «چه کار می‌کردی؟» گفتم: «درویشی حکایتی چند از آن شیخ خواست، آن را می‌نوشتم.» شیخ جمله‌ای گفت که بسیار تکان‌دهنده و زیبا بود: «ای عبدالکریم، حکایت‌نویس مباش. چنان باش که از تو حکایت کنند.»<sup>۲</sup>

تو و طوبی و ما و قامت یار      فکر هرکس به قدر همت اوست<sup>۳</sup>

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۷.

۲. مسعود لعلی، عالمی دیگر بیاید ساخت، ص ۱۰۸.

۳. دیوان حافظ، غزل ۵۶.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علی علیه السلام: «كُنْ بَعِيدَ الْهَمِّ إِذَا طَلَبْتَ.»<sup>۱</sup>

وقتی خواهان چیزی هستی، همتی بلند داشته باش.

## همت گنجشکی

در روزی سرد در بیرون شهر بر فراز کوه‌های نزدیک، کوه‌پیمایی می‌کردم. در مسیر خود گنجشک‌هایی را دیدم که روی برکه‌ای یخ‌بسته نشسته‌اند و می‌کوشند تا با سوراخ کردن قشر یخ به وسیله منقار خود، آبی برای نوشیدن پیدا کنند. هر بار که جایی از یخ را نوک می‌زدند، بر اثر ضخامت یخ نتیجه نمی‌گرفتند و به نوک‌زدن جای دیگر می‌پرداختند؛ ولی همه این تلاش‌ها بی‌اثر بود. ناگهان دیدم که یکی از گنجشک‌ها، به روی یخ خوابید، گمان کردم که آسیب دیده و روی یخ افتاده است؛ ولی گمان من به زودی باطل شد. طولی نکشید که گنجشک مزبور از جای برخاست و گنجشک دیگری بر جای او خوابید. پس از چند لحظه، گنجشک دومی برخاست و گنجشک سوم به جای او نشست و سپس چهارمی و پنجمی و ششمی به نوبت، این روش را ادامه دادند. معلوم شد هر گنجشکی با بدن گرم خود، لحظه‌ای چند به روی یخ می‌خوابید و سپس بر می‌خاست و جای خود را به دیگری می‌داد. با این روش، با گرمی بدن خود، یخ جایگاه خود را آب کردند و یخ، نازک و نازک‌تر شد. سرانجام گنجشک‌ها به قشر نازک یخ هجوم آوردند و با نوک‌های خود به سوراخ کردن پرداختند. سوراخی ایجاد شد و به آب دست یافتند. همگی از آن

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۷۱۶۱.



نوشیدند و سیراب شدند. گنجشک‌ها با همت بلند و تلاش بی‌وقفه، درسی از موفقیت به من آموختند.<sup>۱</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۱</sup>

فرمان او تنها این است که هرگاه چیزی را اراده کند، به او می‌گوید موجود باشد. آن نیز بلافاصله موجود می‌شود.

### پیروزی اراده

در آغاز کار، سخنوری او چندان مقبول واقع نشد. عیب‌هایی در سخنرانی‌اش دیده می‌شد؛ چه از جنبه‌های طبیعی مربوط به آواز و لهجه و کوتاه و بلندی نفس و چه از جنبه‌های فنی مربوط به انشا و تعبیر. با مشورت با اهل خیره و با تشویق و ترغیب دوستان و با همت بلند و اراده‌ای قوی و مجاهدت عظیم، همه آن معایب را از بین برد.

خانه‌ای زیرزمینی برای خود مهیا ساخت و تنها در آنجا مشغول تمرین خطابه شد. برای اصلاح لهجه خود، ریگ در دهان می‌گرفت و به آواز بلند شعر می‌خواند. برای اینکه نفسش قوت بگیرد، رو به بالا می‌دوید یا منظومه‌های طولانی را یک نفس می‌خواند. در برابر آینه سخن می‌گفت تا قیافه خود را در آینه ببیند و ژست‌ها و اطوار خود را اصلاح کند. آن قدر به تمرین و ممارست ادامه داد تا یکی از سخنوران بزرگ شد.



او کسی نیست جز دمو ستنس، خطیب بزرگ و سیاست مدار معروف یونان  
قدیم!<sup>۱</sup>  
آری، خدا وقتی چیزی را اراده کند، به وجود می آید. ما هم خلیفة الله  
هستیم. اگر واقعاً بخواهیم و اراده بلند داشته باشیم، قطعاً به اهدافمان دست  
پیدا می کنیم.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علی علیه السلام: «قَوِّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَاشْدُدْ

عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي.»<sup>۱</sup>

خدایا، اعضای بدنم را در راه خدمت نیرومند ساز و  
قوای قلبی و همت و اراده مرا محکم کن.

### مردی از خویش برون آید و کاری بکند

مرحوم ملاحسین قلی همدانی از علما و عرفای برجسته قرن چهاردهم هجری بود. در حکمت از شاگردان فیلسوف بزرگ و نامی ملاهادی سبزواری و در عرفان و سیروسولوک از شاگردان مرحوم سیدعلی شوشتری بود. او بسیار کوشید تا در مسیر سیر سلوک به مقصود برسد؛ ولی از اینکه به هدف نرسید، پریشان بود و نگران. او دلیل موفقیت خود را این گونه بیان می کند: «در کنار مرقد شریف امام علی علیه السلام در نجف اشرف، در گوشه ای نشسته بودم. دیدم کبوتری بر زمین نشست و پاره نانی بسیار خشکیده را به منقار گرفت. هرچه به آن نوک می زد، خرد نمی شد. پرواز کرد و رفت. پس از ساعتی بازگشت و به سراغ آن تکه نان آمد. باز چند بار به آن نوک زد؛ ولی شکسته نشد. باز برگشت و چند بار رفت و آمد. سرانجام آن تکه نان را با منقارش خرد کرد. همین همت و استقامت کبوتر و به هدف رسیدن او، برای من درسی شد و گویی به من الهام



شد که در راه وصول به هدف و موفقیت، باید همت کرد. با اراده و همت،  
دنبال سیروسلوک را گرفتم و به مراد رسیدم.<sup>۱</sup>  
دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا جان رسد به جانان یا جان زتن برآید<sup>۲</sup>

---

۱. داستان دوستان، ص ۱۹۶.

۲. دیوان حافظ، غزل ۲۳۳.



## فصل پانزدهم: دعا و نماز

### چرا دعا و نماز؟

آن‌ها که لذت دعا و انقطاع از خلق را چشیده‌اند، هیچ لذتی را بر این مقدم نمی‌کنند. فرق است بین علم‌الیقین و عین‌الیقین و حق‌الیقین. انسان ممکن است خدا را کاملاً بشناسد؛ ولی در زندگی خصوصی اثر عنایت‌های خاص الهی را نبیند. این، مرتبه علم‌الیقین است. گاه عملاً اثر توحید را مشاهده می‌کند، دعا می‌کند و از غیر خدا قطع امید می‌کند و اثر آن توکل و اعتماد را در زندگی خود می‌بیند. این، مرتبه عین‌الیقین است.

آن‌ها که اهل توکل‌اند و آثار دعا‌های خود را مشاهده می‌کنند، از شادی‌هایی بهره‌مند می‌شوند که تصورش برای ما دشوار است. البته مرتبه بالاتر یعنی حق‌الیقین آن است که دعاکننده، خود را مستقیماً با ذات حق در تماس می‌بیند، خودی نمی‌بیند و تنها خدا را می‌بیند. از لذت‌های فراوان این است که انسان اثر هنر خود را ببیند و بارزترین مصداق آن این است که انسان اثر هنر و ایمان خود را ببیند که همان توجه و عنایت خداوند است. این سرور و بهجت از هر لذت دیگری برتر است.



ای خدایی که همه چیز را برای خدمت به انسان آفریدی، ما را موفق کن تا به دیگران خدمت کنیم.

درباره اهمیت دعا حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنم: «دعا، قضا و قدر و بلاها و حادثه‌های ناگهانی را برطرف می‌کند؛ هرچند که مقدماتش کاملاً فراهم شده باشد.»<sup>۱</sup> یادمان باشد اهمیت نماز آن قدر است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «آخرین سخن رسول خدا این بود: الصلاة، الصلاة.»<sup>۲</sup> قطع نظر از اجر و پاداش و استجابتی که بر دعا مترتب است، دعا اگر از حد لقلقهٔ زبان بگذرد و روح انسان به اهتزاز در آید، به روحانیتی بسیار عالی دست می‌یابد؛ گویا خود را غرق در نور ببیند.

انسان وقتی از غیر خدا چیزی می‌خواهد، احساس ذلت می‌کند و وقتی از خدا می‌خواهد، احساس عزت. پس دعا، هم طلب است و هم مطلوب. هرکسی از دل خود به خدا راه دارد. حتی شقی‌ترین افراد در گرفتاری‌هایی که اسباب مادی کاملاً منقطع می‌شود، به خدا پناه می‌برند. البته فرق است بین آنکه میلی در وجود انسان باشد با اینکه انسان آن میل را کاملاً بشناسد و هدف آن را بداند. به همین دلیل فرق است بین آن که وقتی اسباب و علل از او منقطع شده و مضطر می‌شود، خدا را می‌خواند و آن که وقتی روحش به اختیار خود اوج بگیرد، خدا را می‌خواند. برای نفس اولی کمالی نیست؛ چون مضطر

---

۱. اجابت پرتو، ص ۳۴.

۲. حیات عارفانهٔ فرزندانگن؛ نماز اول وقت، ص ۲۰.





به سوی خدا می‌رود. کمال نفس در این است که انسان خودش خود را منقطع سازد و اوج بگیرد.

اما دعا شروطی دارد:

۱. واقعاً طلب در ما پیدا شود. فرق است بین خواندن دعا و دعای واقعی. روح ما جزئی است از عالم وجود. اگر واقعاً خواهش و احتیاجی در وجودمان پیدا شود، دستگاه عظیم خلقت ما را رها نمی‌کند.

۲. باید به رحمت بی‌منتهای خدا و اینکه از طرف او هیچ منعی از فیض نیست و کوتاهی‌ها همه از بنده است، ایمان داشته باشیم.

۳. دعا برخلاف نظام تکوین یا نظام تشریح نباشد؛ مثل اینکه دعا کنیم هرگز نمیریم یا دعا کنیم روزه و نماز واجب نباشد! دعا باید با نظام تکوین و تشریح هماهنگ باشد تا دستگاه خلقت به حکم تعادلی که دارد و هرجا احتیاجی هست فیض و مدد می‌رساند، ما را یاری کند.

۴. شئون زندگی‌مان با دعا هماهنگ باشد؛ مثل پاک‌دلی، روزی حلال و برعهده‌نداشتن مظالم مردم.

۵. دعا برای نتیجه‌گناه نباشد؛ یعنی اگر به دلیل گناهی عقوبت شدیم، تا توبه نکرده‌ایم و موجبات آن را از بین نبرده‌ایم، دعا حالت ما را عوض نمی‌کند.



۶. دعا باید مظهر حاجت باشد، نه جانشین فعالیت. دعا، برای به دست آوردن توانایی است؛ پس دعا مکمل و متمم عمل است، نه جانشین آن.

رسول خدا ﷺ می فرماید: «نماز معراج مؤمن است.»<sup>۱</sup>

وقتی قرآن را قرائت می کنیم، خدا با ما صحبت می کند و وقتی نماز به پا می داریم، ما با خدا صحبت می کنیم. بکوشیم این گفت و گوها را عاشقانه برگزار کنیم، نه از روی کسالت. بانگ اذان را دعوت نامه ای برای این ملاقات مهم بدانیم؛ چون نماز اول وقت کار پُرکارهاست، نه بیکارها... بیندیشیم که از کدام دسته باشیم بهتر است و آیا تا فرصت باقی است، بهتر نیست دعوت نامه هایی را که چندین بار در روز برای ملاقات پروردگار مهربان به دستمان می رسد، جدی بگیریم.

### چرا نماز خواندن در قرآن نیست؟

اگر تمام آب اقیانوس ها به جوهر تبدیل شود، کلام پروردگار تمام نخواهد شد. خدا آنچه برای هدایت لازم است، در کتاب آسمانی اش قرار داده است. او بهتر از هر کس دیگری ما را می شناسد. می داند که چه چیزی برای مبارزه با شیطان لازم است. همچنین او خیلی چیزها را برای آزمایش ما قرار داده است. نماز را ابراهیم به وجود آورد و تمام پیامبران بعد از او نماز را به جا آوردند: اسماعیل و اسحاق و موسی و سایر پیامبران علیهم السلام. اما چرا بسیاری از مسیحیان و یهودیان

۱. نماز و آیین بندگی و قرآن، ص ۵.



نماز نمی خوانند؟ مگر پیامبرشان به آنان نماز را یاد نداده بود؟! پس چرا در طول تاریخ نماز را گم کردند؟ چرا فقط عده کمی از مسیحیان به اسم نصرانیان و یهودیان مسکو نماز را نگه داشته اند؟ چرا طریقه نماز خواندن در کتاب مقدس ذکر نشده است؟! اگر کسی مقید باشد نماز را اول وقت بخواند، به جایی که باید برسد، خواهد رسید.

مرحوم آیت الله میرزا سیدعلی قاضی علیه السلام می فرمود: «اگر کسی نماز واجبش را اول وقت بخواند و به مقامات عالی نرسد، مرالین کند.»<sup>۱</sup>  
و در آخر، حضرت عیسی علیه السلام در گهواره می فرماید: «خداوند مرا تا زنده هستم، به نماز و زکات سفارش کرده است.»<sup>۲</sup>

---

۱. پایگاه اطلاع رسانی حوزه، تاریخ دسترسی: ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۱.

۲. مریم، ۳۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾<sup>۱</sup>

یا کسی که دعای شخص گرفتار را هنگامی که او را می خواند، پاسخ می دهد.

### پناه بی پناهان، نگاهم کن

شخصی نقل می کند که به قصد حج مسافرت می کردم. در بیابان کلاغی را دیدم که در منقارش تکه نانی بود. با خودم گفتم: «یعنی چه؟ حتماً حادثه ای پیش آمده که تکه نانی در منقار کلاغ است.» دنبال کلاغ رفتم. دیدم کلاغ وارد غاری شد. من هم وارد غار شدم. دیدم دست و پای مردی را بسته اند و به پشت انداخته اند. کلاغ برای او نان آورد و لقمه لقمه کرد و به او داد. به محض ورود من، کلاغ رفت و دیگر برنگشت. به آن مرد گفتم: «تو که هستی و از کجا می آیی؟!»

گفت: «من به قصد حج بیرون آمدم و در این بیابان دزدها مرا گرفتند و تمام اموالم را دزدیدند. دست و پای مرا محکم بستند و مرا به این مکان انداختند. پنج روز گرسنگی را تحمل کردم تا اینکه دعا کردم: ای خدایی که در قرآن می فرمایی: <أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ> ای کسی که دعای بیچاره را جواب می دهد و گرفتاری را برطرف می کند، من بیچاره ام، به



من رحم کن. تا اینکه خداوند این کلاغ را به من رساند و هر روز مرا از غذا و آب سیر می کند.»<sup>۱</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾<sup>۱</sup>

و پروردگارتان فرمود: «مرا بخوانید تا شما را اجابت

کنم.»

### آدم ای رب، پناهم بده

در زمان فرعون، رود نیل فرو نشست. مردم مصر نزد او آمدند و تقاضا کردند کاری کند تا آب زیاد شود. فرعون گفت: «چون من از شما راضی نیستم، این‌طور شد.» بار دوم و سوم هم همان جواب‌ها را شنیدند. بار چهارم آمدند و گفتند: «ای فرعون! حیوانات ما دارند می‌میرند و زراعت‌هایمان خشک می‌شود. اگر رود جاری نشود، خدای دیگری انتخاب می‌کنیم.» فرعون به آن‌ها وعده آب داد. فردا خودش در بیابانی در گوشه‌ای صورت بر خاک نهاد و عرض کرد: «خدایا، می‌دانم که خدای واقعی تویی. ما ذلیل و بیچاره‌ایم. جز تو قدرتی نیست. به لطف خود آب نیل را به جریان بینداز.» آن قدر ضجه زد و با امید خدا را خواند که خداوند متعال، دعای او را مستجاب کرد و آب نیل را به جریان انداخت؛ طوری که همانند آن سابقه نداشت.<sup>۲</sup>

یکی از راه‌های مهم موفقیت، دعا پس از تلاش کردن است. وقتی فرعون

در خانه خدا می‌آید، آیا ما نیاییم؟!

۱. غافر، ۶۰.

۲. قصص الانبیاء، ص ۳۶۳؛ گنجینه مبغین، ج ۱، ص ۳۰۸.



در این میخانه را هرکس زند و ا می کند چون که ساقی صاحب میخانه است<sup>۱</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَأَدْعُورِيَّ عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا»<sup>۱</sup>

و پروردگارم را می‌خوانم و امیدوارم دعایم در پیشگاه  
پروردگارم بی‌پاسخ نماند.

### الهی آهی، گاهی نگاهی

خداوند به یکی از پیامبران به نام حزقیل الهام کرد: «به فلان حاکم بگو پس از مدت اندکی می‌میرد.» حزقیل پیام خداوند را به او ابلاغ کرد. حاکم سخت وحشت‌زده شد. روی تختش به رازون نیاز پرداخت. به قدری هنگام دعا متوجه خدا بود که ضعف بر او عارض شد و از روی تخت به زمین افتاد. در دعایش می‌گفت: «یا رَبِّ أَخْرِنِي حَتَّىٰ يَنْشُبَ طِفْلِي وَأَقْضِيَ أَمْرِي.» (ای پروردگار من، به من آن قدر مهلت بده که کودکم بزرگ شود و زندگی خومان را سامان بدهم.)  
خداوند دعای او را به استجابت رساند و به حزقیل وحی کرد: «برو به حاکم بگو مرگ تو را تا پانزده سال تأخیر انداختیم.»<sup>۲</sup>

۱. مریم، ۴۸.

۲. داستان دوستان، ج ۳، ص ۲۱۷.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ  
الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي﴾<sup>۱</sup>

و هنگامی که بندگان من درباره من سؤال می کنند،  
بگو من نزدیکم. دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا  
می خواند، اجابت می کنم.

### دعا، نماز در جنگل

دکتر «ایشان»، پزشک و جراح مشهور پاکستانی، روزی برای شرکت در کنفرانسی علمی که برای بزرگداشت و تکریم او به دلیل دستاوردهای پزشکی اش برگزار می شد، با عجله به فرودگاه رفت. بعد از پرواز، ناگهان اعلام کردند که به علت اوضاع نامساعد هوا و رعدوبرق که باعث ازکارافتادن یکی از موتورهای هواپیما شده است، مجبوریم در نزدیک ترین فرودگاه، اضطراری فرود بیابیم. بعد از فرود هواپیما، دکتر بلافاصله به دفتر استعلامات فرودگاه رفت و خطاب به آن ها گفت: «من یک پزشک متخصص جهانی هستم و هر دقیقه برای من برابر با جان خیلی انسان هاست. شما می خواهید من شانزده ساعت داخل این فرودگاه منتظر بمانم؟» یکی از کارکنان گفت: «جناب دکتر، اگر خیلی عجله دارید، می توانید با یک ماشین به مقصدتان برسید. سه ساعت بیشتر نمانده است...». دکتر ایشان، با کمی درنگ پذیرفت و ماشینی کرایه کرد و به راه افتاد.



ناگهان در وسط راه، اوضاع هوا نامساعد شد و بارندگی شدیدی شروع شد؛ به طوری که ادامه دادن برایش مقدور نبود... ساعتی رفت تا اینکه احساس کرد دیگر راه را گم کرده است. خسته و کوفته و درمانده و با ناامیدی به راهش ادامه داد که ناگهان کلبه‌ای کوچک توجه او را به خود جلب کرد.. کنار آن کلبه توقف کرد و در زد. صدای پیرزنی را شنید: «بفرما داخل. هر که هستی، در باز است.» دکتر داخل شد و از پیرزن که زمین گیر بود، خواست اجازه دهد از تلفنش استفاده کند. پیرزن خنده‌ای کرد و گفت: «کدام تلفن فرزندم؟ اینجا نه برقی است و نه تلفنی؛ ولی بفرما و استراحت کن و چای بخور و خستگی در کن.»

دکتر از پیرزن تشکر کرد و مشغول خوردن شد؛ در حالی که پیرزن مشغول خواندن نماز و دعا بود. ناگهان متوجه طفل کوچکی شد که بی حرکت بر روی تختی خوابیده بود و پیرزن هر از گاهی بین نمازهایش، او را تکان می داد. بعد از اتمام نماز و دعا، دکتر رو به او کرد و گفت: «به خدا من شرمندۀ این لطف و اخلاق نیکویت شدم. امیدوارم که دعاهایت مستجاب شود.» پیرزن گفت: «شما رهگذری هستی که خداوند به ما سفارش مهمان نوازی تان را کرده است. من هم دعاهایم قبول شده است؛ جز یک دعا.» دکتر پرسید: «چه دعایی؟» پیرزن گفت: «این طفل که جلوی چشم شماست، نوۀ من است. نه پدر دارد و نه مادر. به بیماری مُزمنی دچار شده است که همه پزشکان اینجا از علاج آن عاجزند. به من گفته اند پزشک جراح بزرگی به نام دکتر ایشان هست که او می تواند علاجش کند؛ ولی هم او خیلی از ما دور است و هم می گویند عمل جراحی او بسیار گران است و من از پس آن بر نمی آیم. می ترسم این



طفل بیچاره و مسکین، خوار و گرفتار شود؛ پس از خدا خواسته‌ام که چاره‌ای برای این مشکل جلوبیم بگذارد و کارم را آسان کند.»

دکتر ایشان در حالی که گریه می‌کرد، گفت: «والله که دعای تو، هوایماها را از کار انداخت و باعث صاعقه‌ها شد و آسمان را به باریدن وا داشت تا اینکه من دکترا را به سوی تو بکشاند. من به خدا هرگز باور نداشتم که الله به واسطهٔ یک دعا، این چنین اسباب را برای بندگان مؤمنش مهیا می‌کند و به سوی آن‌ها روانه می‌کند.»<sup>۱</sup>

---

۱. سایت تحلیلی خبری عصر ایران، کد خبر: ۶۲۸۷۵۵.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانْكُرْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

گفتند: «شما وارد دروازه شهر آنان شوید. هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد و بر خدا توکل کنید، اگر ایمان دارید.»

### امشب با من، فردا با خدا

سبکتکین از عالمی شنید رسول اکرم ﷺ فرموده است که از خدای منان فرمان رسیده: «به دنیا اطمینان مکن که تو را برای آن نیافریدم. به نماز مواظبت کن که نصرت مؤمنان در نماز است. از مخلوق هیچ طمع مدار که به دست ایشان چیزی نیست. به من توکل کن که بازگشت هرکس به سوی من است.»

سبکتکین به این حدیث عمل کرد: نماز خواند و ارتباط عجیبی با خدا پیدا کرد. فرزندش سلطان محمود که بزرگ شد، او را هم به نماز شب و داشت تا روزی که سلطان محمود اراده کرد با خاقان ترکستان در بلخ بجنگد. نیمه شب برخاست. غسل کرد و مشغول نماز شد. آن شب برف می بارید. گفتند: «قربان، امشب استراحت کنید که فردا باید مشغول جنگ شوید.» سلطان محمود گفت: «امشب کار با من است؛ فردا با خدای من.» پس از نماز، سر به جانب آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا، از ما دو نفر هرکدام برای بندگان



اصلحیم، پیروزی نصیبش بفرما.» چون از دعا فارغ شد، به مرکب اقبال سوار شد و به میدان رفت و پیروزی عظیمی به دست آورد.<sup>۱</sup> عزیزان، خدا را داشته باشید، بقیه‌اش حل می‌شود، ان شاء الله. آن هم با خواندن نماز که خودش بهترین دعاست.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ

الْمُنْكَرِ﴾<sup>۱</sup>

و نماز را به پا دار که نماز [انسان] را از زشتی‌ها و منکرات باز می‌دارد.

### دزد نمازخوان

عالم بزرگی نقل می‌کرد که بعد از زیارت عتبات عالیات، از عراق بر می‌گشتند. در حدود کرمانشاه و کردستان، گرفتار دزدان و رهنمان شدند. آن دزدان آنچه اهل قافله و این عالم بزرگ داشتند، به غارت بردند. می‌گوید:

کتابی داشتم که سال‌ها در تألیف و جمع‌آوری مطالب آن زحمت کشیده بودم. اتفاقاً آن کتاب هم در میان اموالی بود که دزدها از ما گرفته بودند. به یکی از دزدها گفتم: «من کتابی در میان این اموال دارم و در جمع و تألیف آن زحمت بسیاری کشیده‌ام. آن به درد شما هم نمی‌خورد. خواهش می‌کنم آن را به من پس بدهید.» دزد گفت: «ما نمی‌توانیم آن کتاب را پس بدهیم؛ زیرا اگر این کار را بکنیم، در نزد بزرگ و رئیسمان مسئول می‌شویم.»

- شما رئیس دارید؟

- بله.

- کجاست؟

- پشت این کوه.



- آیا ممکن است مرا نزد رئیس‌تان ببرید؟

- آری.

این عالم را می‌برند در دامنه کوه، آنجا که مقر بزرگشان بوده است. عالم می‌گوید: نگاه کردم دیدم یک نفر سجاده انداخته و مشغول نماز خواندن است. تعجب کردم در این درّه، این شخص نمازگزار کیست؟ بعد متوجه شدم بزرگ و رئیسشان است. تعجب کردم. یعنی چه؟ اگر این آدم نمازخوان است، چطور دزدی می‌کند و هم رئیس دزدهاست؟ چون از نماز فارغ شد، آن مرد دزد قضیه را برایش نقل کرد که: «این شخص کتاب خود را از ما خواسته تا پس بدهیم و چون ما اجازه نداشتیم، بدین جهت خدمت شما آوردیم.»

جلو رفتیم. پیش از اینکه مطلب خود را بگویم، پرسیدم: «اگر شما رئیس دزدها هستید و کارتان دزدی است، دیگر نماز برای چیست و اگر اهل نمازید، دزدی چیست؟» رئیس دزدها مطلبی گفت که مضمونش این است: «درست است من دزد و بلکه رهبر دزدها هستم؛ ولی چیزی که هست، نباید تمام رشته‌ها و رابطه‌ها را با خدا قطع کرد. آن کارهای من بد است؛ ولی این یک رشته را نگاه داشته و نگذاشته‌ام پاره شود. چون تو اینجا آمده‌ای، امر می‌کنم تمام اموال غارت‌شده اهل قافله را پس بدهند.»

همین عالم می‌گوید: از این قضیه مدت زمانی گذشت و بار دیگر به عتبات عالیات مشرف شدم. یک نفر را دیدم که با حالت عجیبی زیارت می‌خواند و با تضرع دعا می‌کند. نگاه کردم دیدم مثل آنکه من این آدم را دیده‌ام. او مرا شناخت. صدا زد. نزدیک رفتیم. پرسیدم: «مرا می‌شناسی؟ من همان دزد سر



گردنه هستم. چون آن رابطه را با خدا قطع نکرده بودم، لطف الهی مرا در بر گرفت. موفق شدم توبه کنم و اموال مردم، آن‌هایی که می‌شناختم، پس دادم و آن‌هایی که نمی‌شناختم، ردّ مظلّمه کردم. حالا آمده‌ام در خانه این خانواده و توبه کرده و از عمل خود برگشته‌ام.»<sup>۱</sup>





## فصل شانزدهم: مثبت اندیشی و خوش بینی

### چهارده جمله کاربردی و مثبت

از زشت رویی پرسیدند: «آن روز که جمال پخش می کردند، کجا بودی؟»  
گفت: «در صف کمال.»

اگر کسی به تو لبخند نمی زند، علت را در لبان بسته خود جست و جو کن.  
مشکلی که با پول حل می شود، مشکل نیست، هزینه است.  
همیشه رفیق پابرهنه ها باش؛ چون هیچ ریگی به کفششان نیست.  
با تمام فقر، هرگز محبت را گدایی نکن و با تمام ثروت، هرگز عشق را  
خریداری مکن.

هرکس ساز خودش را می زند؛ اما مهم شما هستی که به هر سازی  
نرقصید.

مردی که کوه را از میان برداشت، کسی بود که شروع به برداشتن  
سنگ ریزه ها کرد.

شجاعت یعنی بترس، بلرز؛ ولی یک قدم بردار.



وقتی تنها شدی، بدان که خدا همه را بیرون کرده تا خودت باشی و خودش.

یادت باشد که در زندگی روزی به عقب نگاه می‌کنی و به آنچه گریه‌دار بود، می‌خندی.

آدمی را آدمیت لازم است؛ عود را گر بو نباشد، هیزم است.

کشتن گنجشک کرکس‌ها را ادب نمی‌کند.

فرق بین نبوغ و حماقت این است که نبوغ حدی دارد؛ ولی حماقت نه.

یکی از مصادیق مثبت اندیشی خوش‌بینی است و خوش‌بینی است که

خوشبختی را در پی دارد.

در دنیایی که اغلب بسیاری از اتفاقات، به شکلی بدبینانه و ناخوشایند

رقم می‌خورد، داشتن دید خوش‌بینانه دشوار است؛ اما واقعیت این است که

بدون داشتن فلسفه خوشبختی، هیچ‌کس اقدام به سرمایه‌گذاری در ایده‌ای،

راه‌اندازی کسب‌وکار جدید و ساخت محصولی جدید نخواهد کرد.

شاید مهم‌ترین اصل ذهنی و معنوی که تاکنون کشف شده، این است که

به هرچه در اغلب اوقات فکر کنیم، به آن دست پیدا می‌کنیم.

افکار و احساسات شما تعیین‌کننده اعمال شماست و اعمال شما نیز

به نوبه خود تعیین‌کننده افکار و احساسات شماست. اگر برخوردی مثبت،



خوشایند و خوش‌بینانه داشته باشید، فردی مثبت، خوشایند و خوش‌بین خواهید شد.<sup>۱</sup>

هنگام مواجه شدن با مشکلات، یادمان باشد که حتماً راه‌حلی وجود دارد؛ زیرا هرچیز با جفتش به وجود می‌آید.

بعد از هر سقوطی، صعودی و بعد از هر شبی، روزی وجود دارد.

به لطف کار پیوسته ضمیر ناخودآگاه، موقعیت و سایر اشخاص به ما کمک می‌کنند تا به شکلی جدید و حیرت‌انگیز به هدف‌هایمان برسیم.

هیچ نیرویی برتر از خواستن نیست. کسانی را می‌شناسیم که سردرگم‌اند، هر روز به راهی می‌روند، کاری را شروع می‌کنند، بعد به کار دیگری می‌چسبند. آن‌ها مشکل ساده‌ای دارند: نمی‌دانند چه می‌خواهند. ما هم اگر ندانیم هدفمان چیست، طبیعی است که نتوانیم به آن برسیم. باید هدف خود را مشخص کنیم و حتماً بنویسیم. از تأثیری که در زندگی خود می‌بینیم، شگفت‌زده خواهیم شد.

گاهی وقت‌ها لازم است مثل رهبر ارکستر رفتار کنیم: به همه پشت کنیم و مشغول کار خودمان باشیم؛ چون درست بعد از اینکه کارمان تمام شد، همه آن کسانی که به ایشان پشت کرده بودیم، مجبورند بلند شوند و تشویقمان کنند.

---

۱. برایان تریسی، قانون ۳۲ عکس‌العمل.



آدم‌های منفی به پیچ‌وخم جاده می‌اندیشند و آدم‌های مثبت به زیبایی‌های طول جاده. عاقبت هر دو ممکن است به مقصد برسند؛ اما یکی با حسرت و دیگری با لذت.

پرواز را یاد بگیریم، نه برای اینکه از زمین جدا باشیم؛ برای اینکه به اندازه فاصله زمین تا آسمان گسترده شویم.

### ویژگی افراد مثبت

با وجود تفکر درباره گذشته و آینده، در زمان حال زندگی می‌کنند و از آنچه دارند، راضی و خشنود هستند.

از نظرهای درست و منطقی دیگران استقبال می‌کنند و برای رد کردن نظرهای نادرست، حتماً دلیل منطقی دارند.

در گفتار خود از کلمات و عبارات مثبت و امیدبخش استفاده می‌کنند. همیشه سعی می‌کنند با کوشش به موفقیت برسند. اگر در کاری موفق نشوند، عامل را ابتدا در خود و سپس در موقعیت بیرونی جست‌وجو می‌کنند. همیشه سعی کنیم به حرکت خود ادامه دهیم. هر جا که لازم بود و بر سرعت خود بیفزاییم. اما چگونه بر سرعت خود بیفزاییم؟ با افزایش نیرو. این نیروها عبارت‌اند از: افزایش روحیه، افزایش اعتماد به نفس، امید دستیابی به موفقیت و... انگیزه‌ها کاملاً شخصی هستند. انگیزه‌ها هستند که از مقاومت‌ها کم می‌کنند.



کائنات ما را مجازات نمی‌کند، برکت هم نمی‌بخشد، کنترل هم نمی‌کند. فقط عملمان را به ما بر می‌گرداند. شاد بیندیشیم، شادمانی نصیبمان می‌شود؛ منفی بیندیشیم، آنچه نصیبمان می‌شود، منفی است.

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید ندهاها را صدا<sup>۱</sup> شک نکنید. این قانون کائنات است: راز آرامش رهاکردن ذهن از نگرانی‌هاست.

هر کلامی که از دهانمان بیرون می‌آید، باور ما را می‌سازد. وقتی می‌گوییم من آدم زرنگی نیستم، در حقیقت حکم محکومیت خود را صادر کرده‌ایم. سعی کنیم زمانی که با خودمان گفت‌وگوی ذهنی می‌کنیم، کلام ما از موضع قدرت باشد؛ چون هرآنچه به خودمان می‌گوییم، چند برابرش به خودمان بر می‌گردد. اول ذهنمان را بررسی کنیم و ببینیم بیشتر اوقات خودگویی‌هایمان مثبت است یا منفی.

اگر می‌خواهیم اتفاق‌هایی عالی و مثبت در زندگی پیش بیایند، باید نگرش و ذهنیت خود را تغییر دهیم. یادمان باشد که ۹۰ درصد تغییرات خوب و بد زندگی‌مان، به نوع نگرش ما درباره‌ی رویدادهای زندگی بستگی دارد و ۱۰ درصد آن به وقایع بیرونی.

هیچ چیزی نمی‌تواند ما محدود کند؛ مگر افکارمان. هر وقت احساس کردیم کاری از دستمان بر نمی‌آید، بهتر است یک تکه کاغذ برداریم و کارهایی را بنویسیم که از دستتان ساخته است. هرچه موج‌ها بالاتر می‌روند، فرودی که

۱. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش نهم.



به دنبال آن فرا می‌رسد، عمیق‌تر است. زمانی موجیم و زمانی دیگر، گودی خالی هستیم که پس از موج فرا می‌رسد. باید از هر دوی این‌ها لذت ببریم؛ اما به هیچ‌یک معتاد نشویم. ممکن نیست همیشه در اوج باشیم. واقعیت را ببینیم: این ممکن نیست و هرگز چنین چیزی رخ نداده و نخواهد داد.

مثبت‌اندیشی به ما کمک می‌کند تا به بهترین شکل، با زندگی کنار بیاییم. این را در نظر داشته باشیم که موفقیت به سمت کسانی می‌رود که اراده قوی‌تری دارند و خوش‌بین و مثبت‌اندیش هستند. پس روزمان را با اراده‌ای قوی شروع کنیم و به توانایی‌هایمان توجه کنیم، نه ضعف‌هایمان. ما صاحب مهارت‌های فراوانی هستیم. روزمان را با تفکر به آنچه دیروز موفق به انجامش نشدیم، شروع نکنیم؛ بلکه درباره آنچه امروز انجام خواهیم داد، بیندیشیم: امروز روزی معمولی نیست؛ بلکه شانس دیگری برای ماست که رؤیایمان را به واقعیت تبدیل کنیم.

از بزرگی پرسیدند: «شگفت‌انگیزترین رفتار انسان چیست؟» پاسخ داد: «از کودکی خسته می‌شود و برای بزرگ شدن عجله می‌کند؛ سپس دل‌تنگ دوران کودکی خود می‌شود. ابتدا برای کسب مال و ثروت از سلامتی خود مایه می‌گذارد؛ سپس برای بازپس گرفتن سلامتی از دست‌رفته پول خود را خرج می‌کند. طوری زندگی می‌کند که گویی هرگز نخواهد مرد و بعد طوری می‌میرد که گویی هرگز زندگی نکرده است. آن قدر به آینده فکر می‌کند که متوجه از دست رفتن امروز خود نیست؛ در حالی که زندگی، گذشته یا آینده نیست؛ بلکه همین حال است.»



انسان شبیه آب است. اگر بخواهد زنده باشد و زندگی ببخشد، باید جریان داشته باشد؛ باید پی بر خورد با سنگ‌ها و سختی‌ها را به تنش بمالد؛ باید شجاعت چشیدن گرم‌وسرد روزگار را داشته باشد تا باران شود و بر جهان ببارد. کسی که تحمل سختی را نداشته باشد، همچون آب ساکنی است که صدایش به کسی آرامش نمی‌دهد. با دیگران که کنار نمی‌آید هیچ، خودش را هم نمی‌تواند نجات دهد. مرداب می‌شود و پایان می‌یابد. نشستن، سنگ‌بودن است و رفتن، رود بودن. بنگریم به کجا می‌رویم: سنگ خاک می‌شود و رود به دریا می‌رسد.

نکته مهم اینکه افراد مثبت‌اندیش در مقایسه با کسانی که تفکر منفی دارند، موفقیت‌های بیشتری دارند، سالم‌ترند و روابط بهتری دارند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»

او همان کسی است که هرچه آفرید، نیکو آفرید.

### همه چی آرومه

هنگامی که پیامبر ﷺ شبانه از مکه بیرون آمد و به سوی مدینه هجرت کرد، مشرکان اعلام کردند هرکس او را بیابد و دستگیر کند، صد شتر جایزه دارد. گروه‌های متعددی برای یافتن آن حضرت به تکاپو افتادند. یکی از آن گروه‌ها، گروهی هفتاد نفری به فرماندهی بُرَیْده اسلمی بود. این گروه در بین راه به پیامبر ﷺ برخورد کردند. ایشان پرسیدند: «تو کیستی؟!»: گفت: «بریده هستم.» پیامبر ﷺ به ابوبکر فرمود: «بُرِّرْ أَمْرُنَا.» (کار ما نیک شد.) سپس از او پرسید:

- از کدام قبیله هستی؟

- از قبیلهٔ اسلمی.

- سَلِّمْنَا. (سلامتی یافتیم.)

- از کدام طایفه هستی؟

- از طایفهٔ سهم.

- خَرَجَ سَهْمُكَ. (تیر تو بیرون آمد و تمام شد.)





بریده، از حُسن گفتار و نیکی فال‌ها و مثبت‌اندیشی آن حضرت تحت تأثیر  
قرار گرفت و مسلمان شد!۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ

أَخَذُ بِنَاصِيئَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۱</sup>

چراکه من توکل بر الله کرده‌ام که پروردگار من و شماست. او بر هر جنبنده‌ای که هست، تسلط دارد. مسلماً پروردگارم بر راهی مستقیم است.

### گاهی عدو شود سبب خیر

زن فقیری که خانواده کوچکی داشت، با یک برنامه رادیویی تماس گرفت و از خدا درخواست کمک کرد. مرد بی‌ایمانی که داشت به این برنامه رادیویی گوش می‌داد، تصمیم گرفت سربه‌سر این زن بگذارد؛ نشانی او را به دست آورد و به منشی‌اش دستور داد مقدار زیادی مواد خوراکی بخرد و برای زن ببرد. ضمناً به او گفت: «وقتی که آن زن از تو پرسید چه کسی این غذا را فرستاده، بگو این کار شیطان است.»

وقتی منشی به خانه زن رسید، زن خیلی خوش حال و شکرگزار شد و غذا را به داخل خانه کوچکش برد. منشی از او پرسید: «نمی‌خواهی بدانی چه کسی غذا را فرستاده است؟» زن جواب داد: «نه، مهم نیست. وقتی خدا امر کند، حتی شیطان هم فرمان می‌برد.»<sup>۲</sup>

۱. هود، ۵۶.

۲. سایت کاوالا، تاریخ دسترسی: ۲۳ شهریور ۱۳۹۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرُكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾

و خداوند با شماست و هیچ‌گاه عمل‌های شما را بی‌پاداش نمی‌گذارد.

### فقر یا رفاه؟!

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در بنی اسرائیل مردی صالح زندگی می‌کرد. شبی در خواب دید که به او گفته شد: «خداوند در آینده دو مدت را برای تو پیش می‌آورد: یک مدت در حال نعمت و رفاه و یک مدت در حال تنگی و تهی‌دستی. اختیار تقدم و تأخر این دو مدت با توست.» او گفت: «من همسر صالحه‌ای دارم. با او در این باره مشورت می‌کنم و جواب می‌دهم.» فردای آن شب با همسرش مشورت کرد. همسر گفت: «تقدم مدت وفور و نعمت را اختیار کن. ان شاء الله خداوند وفور نعمتش را برای مدت دوم نیز ادامه خواهد داد.» آن مرد شب بعد همان خواب را دید و پاسخ داد: «من تقدم مدت وفور نعمت را انتخاب کردم.»

خداوند نعمت فراوانی به او داد. او در این مدت وفور نعمت، هرچه توانست به فقرا توجه کرد و از نعمت‌های خدا در راه خیر صرف کرد. این مدت تمام شد. مدت دوم فرا رسید. خداوند به سبب احسان‌های او در طول مدت وفور نعمت، مدت دوم را نیز برای او دورهٔ وفور نعمت قرار داد. به این ترتیب او



با احسان خود پیشاپیش جلوی بلا و تهی دستی را گرفت و با مثبت اندیشی  
همسرش به نتیجه مطلوبی رسید.<sup>۱</sup>

---

۱. حکایت‌های شنیدنی، ص ۷۳.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا

عَذَابَ النَّارِ»<sup>۱</sup>

پروردگارا هم در دنیا و هم در آخرت به من پاداش بده  
و مرا از عذاب دوزخ حفظ کن.

### پایت را بیشتر از گلیمت دراز کن!

پیامبر مهربانی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که همواره جویای احوال مسلمانان می‌شد، شنید یکی از یاران بیمار شده است. آقا به عیادت او رفت و کنارش نشست و احوالپرسی کرد. بیمار گفت: «در نماز مغرب که همراه با شما به جماعت خواندم، شما سوره قارعه را خواندید. تحت تأثیر قرار گرفتم و عرض کردم که خدایا، اگر من در پیشگاه تو گنهکار هستم و می‌خواهی مرا عذاب کنی، در همین دنیا مرا عذاب کن. اینک می‌بینی که گرفتار هستم!» پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «درست نگفتی. باید بگویی پروردگارا، هم در دنیا و هم در آخرت به من پاداش بده و مرا از آتش دوزخ حفظ کن.» این مضمون آیه ۲۰۱ سوره بقره است که در قنوت نماز هم خوانده می‌شود. آنگاه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای او دعا کرد و آن مرد خوب شد.<sup>۲</sup>

۱. بقره، ۲۰۱.

۲. داستان‌ها و پندها، ج ۴، ص ۱۶۳.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا  
وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ»<sup>۱</sup>

آنچه به شما داده شده است، متاع زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خداست، بهتر و پایدارتر است. آیا اندیشه نمی‌کنید؟!

### سفر به یادماندنی

روزی مردی ثروتمند پسر بچه کوچکش را به دهی برد تا به او نشان دهد مردمی که در آنجا زندگی می‌کنند، چقدر فقیر هستند. او می‌خواست کاری کند که پسرش، قدر موقعیت خود را بداند. آن‌ها یک شبانه‌روز را در خانه محقر یک روستایی به سر بردند. در راه بازگشت و در پایان سفر، مرد از پسرش پرسید:

«نظرت درباره سفرمان چه بود؟» پسر پاسخ داد: «عالی بود پدر!»

- آیا به زندگی آن‌ها توجه کردی؟

- فکر می‌کنم.

- چه چیزی از این سفر یاد گرفتی؟

پسر کمی اندیشید و سپس گفت: «فهمیدیم که ما در خانه یک سگ داریم و آن‌ها چهارتا، ما در حیاطمان فانوس‌های تزئینی داریم و آن‌ها ستارگان را دارند. حیاط ما به دیوارهایش محدود می‌شود؛ اما باغ آن‌ها بی‌انتهاست!» در



پایان حرف‌های پسر، پدر مات‌ومبھوت او را نظاره می‌کرد. پسر اضافه کرد:  
«متشکرم پدر که به من نشان دادی ما واقعاً چقدر فقیر هستیم!»  
ما انسان‌ها اگر خودمان را به نعمت‌هایی که داریم، محدود نکنیم و برای  
به‌دست آوردن بزرگی و نعمت‌های بیشتر، به خداوند متعال خوش‌بین باشیم و  
مثبت‌اندیشی را جانشین منفی‌گرایی کنیم، قطعاً موفق خواهیم شد.<sup>۱</sup>







## فصل هفدهم: اهمیت امیدواری در اسلام

در اسلام، امیدواری جایگاه رفیعی دارد، تا جایی که در روایات معصومان علیهم السلام از امید با عنوان رحمت الهی یاد شده است. مادر، سمبل عاطفه و مهربانی است؛ اما آنچه مادر را به مهربانی وا می‌دارد و باران عطوفت وی را سرازیر می‌کند، امید است. اگر روزی امید را از وی بگیرند، حتی حاضر نخواهد شد نوزاد دلبندهش را شیر دهد. بعضی به دلیل محرومیت از تعدادی از نعمت‌ها، حالت یأس از زندگی و ادامه آن پیدا می‌کنند و گاهی بر اثر ضعف ایمان و نداشتن ارتباط معنوی با خدا، دست به حرکات عجیبی می‌زنند: اعتیاد، فرار از خانه و حتی خودکشی.

اگر به قدرت بی‌پایان پروردگار ایمان داشته باشیم، هیچ‌گاه از درخواست حاجت از درگاه حضرت او مأیوس نخواهیم شد.

امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ امید می‌فرماید: «کسی که به او چهار چیز دادند، از چهار چیز ناامید نشده است: کسی را که به دعا امرش کرده‌اند، از رواساختن درخواست ناامیدش نکنند. کسی را که به او دستور توبه دادند، از پذیرش



ناامیدش نسازند. کسی را که به استغفار و ادارش کرده‌اند، از آموزش ناامیدش نکنند. کسی را که سپاس یادش دادند، از فزونی ناامیدش نکنند.<sup>۱</sup>

به هیچ کس امیدوار نباشید؛ مگر به خدا و نترسید، مگر از گناهان خود.<sup>۲</sup>

متانت، ریشهٔ امید است و امید کلید کامیابی. خدا امید را برای جبران غم‌های زندگی به ما ارزانی داشته است. هرچه از دنیا کمتر انتظار داشته باشیم، کمتر گرفتار ناامیدی می‌شویم. امید را از کرم ابریشم یاد بگیریم که دور خودش قفس می‌بافد؛ ولی باز هم به فکر پرواز است. یادمان باشد که هروقت در زندگی به دری بزرگ رسیدیم که رویش قفل بزرگی بود، نترسیم و ناامید نشویم؛ چون اگر قرار بود باز نشود، به جایش دیوار می‌گذاشتند. اگر بخواهیم مسیر موفقیت را برویم، باید آمادهٔ خیلی چیزها باشیم. مثلاً اگر نادان‌ها تحقیرمان کردند، به سطحی‌نگری‌شان لب‌خند بزنیم و اعتماد به نفسمان را تقویت کنیم. اگر تنگ‌نظران کارمان را بی‌ارزش شمردند، ما مصمم‌تر شویم؛ چون داریم کاری می‌کنیم که موجب تنگ‌نظری شده است و این خود دستاورد کمی نیست. گاهی حسادت برخی، مهر تأییدی است بر درستی کارمان. اگر کج‌اندیشان دلسردمان کنند، ناامیدی را به مبارزه با امید دعوت کنیم و انگیزه‌ها را مرور کنیم. اگر اطرافیان به جای همراهی، دشمنی کنند، ما خوداتکایی را تمرین کنیم و خوش‌بین و صبور باشیم.

---

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۵.

۲. خصال، ص ۲۶۲.



هرگز نمی‌توانیم امیدوار باشیم که دنیا به گونه‌ای خودکار، موقعیت رسیدن به هدفمان را فراهم سازد؛ پس هیچ‌وقت امیدمان را از دست ندهیم؛ شاید فردا بهترین روز زندگی‌مان باشد.

امید احساسی است که به ما می‌گوید به هرچیز که بخواهیم، می‌توانیم دست پیدا کنیم و موقعیت‌ها و رویدادها به سود ما تغییر پیدا می‌کنند. امید را نگاهی رو به جلو، با اشتیاق و اطمینانی منطقی هم تعریف کرده‌اند. امید، الهام‌بخش و بشارت‌دهنده و نیروی پیش‌برنده‌ی ماست. امید در وضعیت نامناسب یا وقتی که درباره‌ی نتایج کار یا تصمیمی دچار تردید هستیم، به میدان می‌آید و با ارائه‌ی تصویری خوشایند، عملکردمان را بهبود می‌بخشد. امید عنصری کلیدی در بسیاری از آثار ادبی کلاسیک و تخیلی است. امید یعنی آرزو کنیم چیزی اتفاق بیفتد.

اسلام برای امیدواربودن به الطاف الهی و دوری از یأس، زمینه‌هایی را فراهم کرده است، از جمله اینکه ناامیدی را از گناهان کبیره دانسته است. خداوند می‌فرماید: «من نزد گمان بنده مؤمن هستم. اگر به من گمان خوب ببرد، به او خوبی می‌رسانم.» انبیا و فرشتگان، برای مؤمنان دعا و طلب مغفرت می‌کنند. پاداش الهی چندین برابر است. راه توبه باز است. گرفتاری‌های مؤمن، کفاره‌ی گناهان او محسوب می‌شود. خداوند توبه را قبول می‌کند و سیئات را به حسنات مبدل می‌سازد.

امیدواری حالت نفسانی است که در آن، به اموری که انتظارش را داریم، دل بستگی پیدا می‌کنیم. امید، در انتظار چیزی بودن است؛ در حالی که بیشتر



وسایل و اسباب آن فراهم شده است. معمولاً امید و آرزو، در فرهنگ فارسی، در کنار یکدیگر به کار می‌روند؛ اما در زبان عربی به صورت جداگانه با عنوان‌های «رجا» و «أمل» استعمال می‌شوند. می‌توان این‌طور گفت: در هر امیدواری آرزو هست؛ ولی هر آرزویی امیدواری نیست.

شاید بتوان امید در زندگی را به سکان کشتی تشبیه کرد: همان طوری که کشتی بدون سکان‌دار در دریای خروشان و پُرتلاطم سرگردان خواهد بود، انسان ناامید نیز در این دنیای پرهیاهو حیران خواهد ماند. بعضی افراد به دلیل شکست‌های گذشته، امیدشان را از دست داده‌اند؛ به طوری که زندگی منهای امید را تحمل کردنی نمی‌دانند و در نهایت، بدترین گزینه یعنی مرگ را مشکل‌گشای خود می‌یابند. آن عده هم که زنده می‌مانند، در واقع مرده‌ای متحرک بیش نیستند.

یکی از سازوکارهای حیات، امیدواری است. از نظر جهان‌بینی توحیدی، امید تحفه‌ای الهی است که چرخ زندگی را به گردش وا می‌دارد و موتور تلاش و انگیزه را پرشتاب می‌کند. اگر روزی امید از انسان گرفته شود، دوران خمودگی و ایستایی او فرا می‌رسد. امیدداشتن هنری است که باید همگان، به خصوص نسل پویای جوان، آن را فرا بگیرند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورًا﴾<sup>۱</sup>

تجارت پُرسودی را امید دارند که ناامیدی کساد در آن  
نیست.

### نخلستان امید

علی بن ابی طالب علیه السلام از خانه بیرون آمده بود و طبق معمول به طرف صحرا و باغستان ها که با کارکردن در آنجاها آشنا بود، می رفت. ضمناً باری نیز همراه داشت. جمعیت نظاره گرایشان بودند. شخصی از آن جمع پرسید: «یاعلی، چه چیز همراه داری؟» امیرمؤمنان فرمود: «درخت خرما، ان شاء الله.» مرد با تعجب گفت: «درخت خرما؟!» تعجب آن شخص وقتی زیاد شد که بعد از مدتی، او و دیگران دیدند تمام هسته های خرمایی که آن روز علی علیه السلام همراه می برد که کشت کند و آرزو داشت در آینده هریک درخت خرمای تناوری شود، به صورت یک نخلستان در آمده و تمام آن هسته ها سبز و هرکدام درختی شده است.<sup>۲</sup>

۱. فاطر، ۲۳.

۲. داستان راستان، ج ۱، ص ۱۸۵.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ  
اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۱</sup>

همانا کسانی که ایمان آورده است و کسانی که  
هجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد کردند، آن‌ها به  
رحمت خداوند امید دارند و خداوند آمرزنده و مهربان  
است.

## شهاب‌الدین

در ایام تحصیل علوم دینی در نجف اشرف، شوق زیادی به دیدار جمال  
مولایمان حضرت بقیة الله الاعظم عَلَيْهِ السَّلَام داشتم. با خود عهد کردم که چهل  
شب چهارشنبه پیاده به مسجد سهله بروم، به این نیت که به فوز زیارت  
جمال آقا صاحب‌الامر عَلَيْهِ السَّلَام نائل شوم! شب چهارشنبه سی و پنجم یا  
سی و هشتم بود. بر حسب اتفاق، در آن شب هوا ابری و بارانی شد و حرکتیم از  
نجف تأخیر افتاد. نزدیک مسجد سهله خندقی بود. هنگامی که به آنجا  
رسیدم، بر اثر تاریکی شب، وحشت و ترس وجود مرا فرا گرفت؛ به ویژه از زیادی  
راهزنان که معمولاً در آن مواقع در کمین بودند.

ناگهان صدای پایی را از دنبال سر شنیدم که بیشتر موجب ترس و وحشتیم  
شد. برگشتم به عقب. شخصی را دیدم که نزدیک من می‌آمد. با زبان فصیح  
گفت: «ای سید، سلام علیکم.» ترس و وحشت به کلی از وجودم رفت و



اطمینان و سکون نفس پیدا کردم. تعجب آور این بود که آن شخص در تاریکی شب، متوجه سیادت من شد. البته در آن حال، از این مطلب غافل بودم. به هر حال سخن می‌گفتم و می‌رفتیم که از من سؤال کرد: «قصد کجا داری؟» گفتم: «مسجد سهله.» فرمود: «به چه جهت؟» گفتم: «به قصد تشریف و زیارت ولی عصر.»

مقداری که رفتیم، به مسجد زیدبن صوحان رسیدیم. داخل مسجد شدیم و نماز خواندیم و بعد از دعایی که سید خواند، احساس انقلاب عجیبی در خود کردم که از وصف آن عاجزم. بعد از دعا فرمود: «سید، تو گرسنه‌ای. چه خوب است شام بخوری.» سفره‌ای را که زیر عبا داشت، بیرون آورد. مثل اینکه در آن، سه قرص نان و دو یا سه خیار سبز تازه بود. آن وقت چله زمستان بود و من متوجه نشدم که این آقا این خیار تازه سبز را از کجا آورده است. سپس فرمود: «بلند شو تا به مسجد سهله برویم.»

وقتی داخل مسجد شدیم، آقا مشغول اعمال وارد شده در مقامات شد و من هم به متابعت او انجام وظیفه می‌کردم و بدون اختیار نماز مغرب و عشا را به آن آقا اقتدا کردم! القصه چیزهایی بین من و آقا گذشت. به مسجد سهله رفتیم. توصیه‌هایی به من کرد. خواستم از مسجد به جهت حاجتی بیرون بروم. آمدم نزدیک حوض که به ذهنم رسید: «چه شبی بود و این سید کیست که این همه بافضیلت است؟! شاید همان مقصود و معشوقم باشد!»

تا به ذهنم این مطلب خطور کرد، با اضطراب برگشتم؛ ولی آن آقا را ندیدم و کسی هم در مسجد نبود. یقین پیدا کردم که آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیک را زیارت



کرده‌ام و غافل بوده‌ام. مشغول گریه بودم و همچون دیوانه‌ها تا صبح اطراف مسجد گردش می‌کردم؛ همچون عاشقی که بعد از وصال، مبتلا به هجران می‌شود!<sup>۱</sup>

این، یکی از تشرفات آیت‌الله سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی است. یقین بدانیم آقای داریم به نام مهدی فاطمه، امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی؛ پس هیچ وقت نباید ناامید شویم.

---

۱. زندگی‌نامه و تشرفات آیت‌الله مرعشی، ص ۲۹.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ﴾

و به رحمت خداوند امیدوارند.

### امید هدیهٔ معبود

در حدیثی از حضرت مسیح علیه السلام می‌خوانیم: در جایی نشسته بود. پیرمردی را مشاهده کرد که با کمک بیل و کلنگ به شکافتن زمین مشغول است. حضرت مسیح علیه السلام به پیشگاه خدا عرض کرد: «خدایا، امید و آرزو را از او بگیر.» ناگهان پیرمرد بیل را به کناری انداخت و روی زمین دراز کشید و خوابید. کمی بعد حضرت مسیح علیه السلام عرض کرد: «بار الها، امید و آرزو را به او برگردان.» مشاهده کرد که پیرمرد برخاست و دوباره مشغول فعالیت شد. حضرت مسیح علیه السلام از او سؤال کرد: «من دو حال مختلف از تو دیدم: یک بار بیل را به کنار افکندی و روی زمین خوابیدی؛ اما در مرتبهٔ دوم، برخاستی و مشغول به کار شدی!» پیرمرد در جواب گفت: «در مرتبهٔ اول فکر کردم بپرو ناتوان شده‌ام. چرا این همه به خود زحمت دهم و تلاش کنم؟! بیل را به کنار انداختم و بر زمین خوابیدم؛ ولی چیزی نگذشت که این فکر به خاطرم خطور کرد: از کجا معلوم که سال‌های زیادی زنده نمانم؟ انسان تا زنده است باید برای خود و خانواده‌اش تلاش کند. از این رو برخاستم و بیل را گرفتم و مشغول کار شدم.»<sup>۲</sup>

۱. اسراء، ۵۷.

۲. چه بگوییم؟، ج ۱، ص ۵۰۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup>

برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستا خیز دارند  
و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

### حماسهٔ امید، حماسهٔ ملبورن

آذرماه ۱۳۷۶ حماسهٔ تاریخی برای فوتبال و مردم ایران اتفاق افتاد: بازی پُرهیجان، پُر از امیدها و ناامیدی‌ها، پُر از اضطراب و بی‌قراری‌ها برای همه، مخصوصاً فوتبال‌دوستان. نعیم سداوی، پیش‌کسوت فوتبال، می‌گوید:

بازی ایران و استرالیا موقعیت خاصی داشت و اگر اشتباه نکنم، بیست سالی بود که تیم ملی به جام جهانی نرفته بود. از دیگر موقعیت‌های خاص این دیدار، نتایج خوبی بود که تیم ملی ایران در مسابقات جام ملت‌های آسیا در سال ۱۹۹۶ یعنی دو سال قبل از جام جهانی به دست آورده بود. این عوامل تَبوتاب فوتبال را در ایران افزایش داده بود. از همه مهم‌تر اینکه دیدار ایران و استرالیا تکلیف آخرین تیم صعودکننده به جام جهانی را مشخص می‌کرد. همگی دست‌به‌دست هم داده بودند تا این بازی از حساسیت خاصی برخوردار شود! آن زمان با توجه به اینکه تمام بازیکنان استرالیا در لیگ‌های معتبر اروپایی بازی می‌کردند، فوتبال ما را در حد و اندازهٔ فوتبال مطرح دنیا نمی‌دانستند. خودشان را در جام جهانی می‌دیدند و تدارک لازم برای جشن صعودشان را هم دیده بودند!



همه آمده بودند. بازی شروع شد. حملات بی‌شمار استرالیایی‌ها و گلی که زدند، آب پاکی روی دستمان ریخت. در بین دو نیمه، ویرا سرمربی برزیلی تیم ملی ایران گفت: «شمایی که مسلمان هستید و به خدا اعتقاد دارید، باید بدانید که این یک میدان نابرابر است؛ مگر اینکه خدا بخواهد در این بازی به داد شما برسد.» همین‌طور هم شد. امید به خداوند متعال و همت بچه‌ها همه چیز را تغییر داد. دو گل خورده را جبران کردیم: اول با گل کریم باقری و بعد از آن با گل بی‌نظیر خداداد عزیزی، غزال تیزپای آسیا. بازی به تساوی کشید و به لطف گل زده در خانهٔ حریف، صعود به جام جهانی ۱۹۹۸ فرانسه را ما جشن گرفتیم!<sup>۱</sup>

---

۱. خبرگزاری ایسنا، «خاطرات نعیم سعداوی»، کد خبر: ۴۵۸۵۵، تاریخ دسترسی: ۱۳۹۲/۰۹/۰۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا

حَكِيمًا﴾<sup>۱</sup>

ولی شما امیدى به خداوند دارید که آن‌ها ندارند و  
خداوند دانا و حکیم است.

### آسوده‌خاطر

مردى از انصار مریض شده بود و رسول خدا ﷺ به عیادت او رفت، در وضعیتی که در حال مرگ بود. پیامبر مهربانى فرمود: «چگونه هستی؟!» مرد گفت: «به رحمت پروردگارم امید دارم و از گناهانم می‌ترسم.» پیامبر فرمود: «هروقت این دو درخواست در قلب بنده‌ای گرد هم بیایند، خداوند متعال امید به او اعطا می‌کند و او را از آنچه می‌ترسد، آسوده‌خاطر می‌سازد.»<sup>۲</sup>

گفت لبیکم نمی‌آید جواب	زان همی‌ترسم که باشم ردّ باب
گفت آن‌الله تو لبیک ماست	آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست
ترس و عشق تو کمند لطف ماست	زیر هر یاربّ تو لبیک ماست <sup>۳</sup>

۱. نساء، ۱۰۴.

۲. شیخ مفید، *أمالی*، مجلس هفدهم، حدیث اول.

۳. مولوی، *مثنوی معنوی*، دفتر سوم.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علی علیه السلام: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُوا أَرْجَى

مِنْكَ لِمَا تَرْجُوا»<sup>۱</sup>

هرکجا ناامید هستید، همان جا امیدوارتر باشید.

### از این ستون به آن ستون فرج است

بی گناهی متهم به ارتکاب قتل شده بود. او را به اعدام محکوم کردند و جلادی را مأمور بریدن سر آن بیچاره قرار دادند. جلاد او را به قتلگاه برد و به ستون بست تا سراز تنش جدا کند. بیچاره در برابر جلاد بنای عجز و تضرع و گریه و زاری گذاشت و از او درخواست کرد که وی را باز کند و به ستون مقابل ببندد. جلاد گفت: «ای بدبخت، از این مهلت کم دوام، تو را چه حاصل؟!» گفت: «این آخرین آرزویی را که من در زندگی دارم، بپذیر!» دل جلاد به حال او سوخت و خواهش او را پذیرفت. او را باز کرد و از این ستون به ستون مقابل بست. اتفاقاً بر حسب تقدیر الهی و بنا بر مثل معروف «سر بی گناه پای دار می رود؛ ولی بالای دار نمی رود» حاکم شهر را گذر از طرف این میدان افتاد. چون انبوهی از مردم را دید، علت اجتماع آن ها را پرسید. همین که از قضیه آگاهی یافت، به احضار محکوم امر کرد. بیچاره حضور حاکم را مغتنم شمرد و بی گناهی خود را ثابت کرد و از آن قصاص بدون استحقاق رهایی یافت.<sup>۲</sup>

۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۵۱.

۲. مسعود لعلی، عالم دگر بیاید ساخت، ص ۱۹۲.





## فصل هجدهم: تنبلی و سستی، بی‌تحرکی و

### سحرخیزی

#### درباره تنبلی

از دست دادن انگیزه و نشاط، در همه زمینه‌ها زیان بار و خسارت‌آور است؛ چه در عرصه دانش و چه در میدان عبادت و چه در زمینه کار و تلاش. در کلام معصومان، با واژه‌هایی همچون کسالت و فترت و فشل از این آفت یاد شده است. در دعای ابوحمره ثمالی از گسل و فشل به خدا پناه می‌بریم و در دعای مکارم الاخلاق، از خدا می‌خواهیم که ما را به گسیل بودن و بی‌حالی در عبادت دچار نسازد.

#### تنبلی چیست؟

این واژه گاهی به جای واژه‌های دیگری مانند کسالت، تن‌پروری، راحت‌طلبی، بطالت و سستی به کار می‌رود. تنبلی از رذایل اخلاقی است و نشانگر کراهت از کار، کاهلی، تن‌آسایی، طفره‌رفتن و از کار در رفتن و مشابه آن‌هاست. تنبلی گاهی طبیعی است؛ مانند آنچه امروزه به عنوان تنبلی چشم



از آن یاد می‌شود؛ اما نوع دیگر تنبلی، ساخته و پرداخته خود انسان است و آدمی با دست خود چنین شده است. در دنیای اسرارآمیزی که همه چیز در حال حرکت و دگرگونی است، به نظر می‌رسد بعضی از ما آدم‌ها شاگرداول کلاس تنبلی هستیم.

### کارکردهای تنبلی

می‌توان گفت بستگی دارد به اینکه در چه زمینه‌ای صورت پذیرد؛ از این رو در هر جا اثر خود را بر جای خواهد گذاشت.

رابرت کیوساکی می‌گوید: «تردید و تنبلی بزرگ‌ترین مانع شما در راه رسیدن به هدف خواهد بود.»

### از دست دادن خیر و آخرت

تنبلی در ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی، ممکن است. در کتاب‌های اخلاقی بحث از صفت رذیله‌ای به نام «دنائت همت» مطرح است که گویا جلوه‌ای از تنبلی است. این رذیله نکوهش شده است و آدمی را از آن بر حذر داشته‌اند. به هر حال، عامل اصلی تنبلی و به تعویق انداختن کارها را ضعف نفس دانسته‌اند.

عزت، در سایه تلاش و زحمت پیگیر به دست می‌آید، نه سستی و راحت‌طلبی و تن‌آسایی.





## راهکار درمان تنبلی

روان‌شناسان ریشه‌های اهمال‌کاری و تنبلی‌کردن را خودفریبی و فرار از قبول مسئولیت دانسته‌اند و چند روش را برای درمان تنبلی بیان کرده‌اند:

۱. از کم شروع کنیم؛ به این معنا که زمان کوتاهی را برای انجام دادن یک عمل در نظر بگیریم و سعی کنیم آن کار را در آن زمان کوتاه انجام دهیم و از به تعویق انداختن آن اجتناب کنیم.

۲. با شروع کاری یا خواندن کتابی، به این بیندیشیم که اگر من فلان کار یا خواندن این کتاب را به تعویق انداختم، این طفره رفتن و اهمال‌کاری ضرورتی نداشته است؛ بنابراین باید کار را به پایان برسانم و لذت ببرم.

۳. باید جملاتی مانند «حوصله ندارم»، «هنوز وقت دارم» و «بعداً آن را انجام می‌دهم» را از ذهن خود حذف کنیم و هر وقت آن جملات وارد ذهن ما شد، جمله‌های تازه‌ای را جانشین آن‌ها کنیم.

۴. باید بیندیشیم که تنبلی و بی‌کاری عواقب بدی به دنبال دارد؛ از جمله اینکه سبب از بین رفتن احترام و شخصیت ما می‌شود و شخصیت‌مان پیش دیگران در هم شکسته می‌شود.

## ثمره تنبلی

انسان تنبل و بی‌کار با تنبلی و بی‌کاری، ارتباط فیزیکی خود را از لحاظ فکری و بدنی با جهان و آنچه در آن است، قطع می‌کند و خود را با عالم، بیگانه می‌یابد. حتی استعدادها و توانایی‌هایش را به فراموشی می‌سپرد و خود را به حقارت و تیره‌روزی و سیه‌بختی می‌کشاند. از خیلی از مواهب



زندگانی دور می‌شود و مردم با چشم حقارت به او می‌نگرند. بدین جهت، بزرگان و پیشوایان دین در مذمت تنبلی و بیکاری، فرمایش‌های پُر معنایی بیان کرده‌اند.

همان‌گونه که کار و تلاش، نردبان پیشرفت آدمی به قلّه سرفرازی و نیک‌بختی است، تنبلی و بی‌تحریکی نیز استعداد‌های نهفته در نهاد انسان را به ضعف و نابودی می‌کشاند. فردوسی پارسی‌گوی چنین سروده است:

تن‌آسایی و کاهلی دور کن      بکوش و زرنج تنت سوز کن  
که اندر جهان گنج بی‌رنج نیست      کسی را که کاهل بود، گنج نیست<sup>۱</sup>  
که چون کاهلی پیشه گیرد جوان      بماند منش پست و تیره روان<sup>۲</sup>

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «هنگامی که موجودات جفت شدند، تنبلی و ناتوانی با یکدیگر جفت شدند و فقر از آن دو به وجود آمد.»<sup>۳</sup>

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «تنبلی و بی‌حالی به دنیا و آخرت شما ضرر می‌زند.»<sup>۴</sup>

### ارزش سحرخیزی

بزرگان وقتی می‌خواستند مطلب و فیضی را از خداوند بگیرند، از شب و سحر استفاده می‌کردند؛ زیرا سحر و با خدا خلوت کردن و با خدا ارتباط پیدا کردن، اثر خاصی دارد.

۱. شاهنامه، ج ۸، ص ۱۳۱.

۲. شاهنامه، ج ۵، ص ۱۲۳.

۳. آداب الطلاب، ص ۳۲۵.

۴. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۸۰.



سحرخیزی از نعمت‌های بزرگ پروردگار است و فقط کسانی که از آن بهره دارند، به عظمت و ارزش و برکت‌های فراوان آن آگاه‌اند. از جمله برکات آن می‌توان به فراوانی رزق و روزی و آموزش گناهان اشاره کرد. سحرخیزی، افزون بر توفیق عبادت و نیایش در صبحگاهان، نشاط و نیروی روزانه بیشتری به انسان می‌بخشد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «خداوند از بندگان مؤمنش هر کس را که زیاد دعا کند، دوست می‌دارد. پس بر شما باد دعا در سحر تا طلوع آفتاب؛ زیرا آن زمان، ساعتی است که درهای آسمان گشوده و رزق انسان‌ها تقسیم و نیازهای بزرگ و مهم برآورده می‌شود.»<sup>۱</sup> رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز می‌فرماید که خداوند بزرگ فرمود: «ای فرزند آدم، ساعتی بعد از طلوع فجر و ساعتی بعد از عصر مرا یاد کن. من امور مهم زندگی تو را کفایت و تضمین می‌کنم.»<sup>۲</sup> علاوه بر این، یکی از راه‌های استفاده از وقت، سحرخیزی است. بدیهی است هنگامی که انسان بهترین ساعت‌های صبح را برای انجام دادن کارهای خود بر می‌گزیند، سمنند تندپای زمان را به فرمان خود در می‌آورد و با فرصت کافی به امور زندگی‌اش می‌پردازد. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «سحرخیز باش تا سعادت‌مند شوی.»<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۴۵.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۳۰۱، نقل در: چه بگوییم؟، ج ۲، ص ۲۵۱.

۳. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۸۳، نقل در: چه بگوییم؟، ج ۲، ص ۲۵۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ

فَأِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ»<sup>۱</sup>

و از تعقیب دشمن سست نشوید؛ چه اینکه اگر شما درد و رنج می بینید، آن ها نیز مانند شما درد و رنج می بینند.

## گام های آهنین

در بحبوحه جنگ جمل که دشمن صفوف خود را در برابر سپاه امام علی علیه السلام آراسته بود و آماده رزم بود، حضرت علی علیه السلام پرچم جنگ را به دست پسرش محمد حنفیه داد و فرمود: «پسرم، به صفوف دشمن حمله کن.» محمد حنفیه با آنکه مردی بسیار شجاع و نیرومند بود، اندکی درنگ و سستی کرد و از افزونی سپاه وحشت کرد. امام علیه السلام دوباره به او فرمود: «حمله کن!» محمد گفت: «یا امیرالمؤمنین، آیا نمی بینی که تیرهای دشمن مانند باران بر سر ما می بارد؟» امام علیه السلام پیش آمد و دستی بر شانه فرزندش زد و فرمود: «این سستی را از مادرت به ارث برده ای!»

سپس امام علی علیه السلام روش مبارزه با دشمن در میدان جنگ را این گونه به پسرش آموخت: «اگر کوه ها از جای خود کنده شوند، تو متزلزل مباش و از جای خود تکان نخور. بردندان هایت فشار آور. کاسه سرت را به خدا بسپار. در برابر دشمن، گام هایت را در زمین میخکوب کن. به آخر لشکر دشمن نگاه کن و چشمت را ببند و حمله کن و بدان که پیروزی از طرف خداوند سبحان است.»<sup>۲</sup>

۱. نساء، ۱۰۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۱؛ اعتماد به نفس و تقویت اراده، ص ۱۵۶.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علی علیه السلام: «مَنْ دَامَ كَسَلُهُ خَابَ أَمَلُهُ.»<sup>۱</sup>

کسی که پیوسته تنبلی کند، در رسیدن به آرزویش ناکام می‌ماند.

## چوب و فلک

جوانی برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف مشرف شده بود. چند ماهی که گذشت، دید که درس خواندن و مطالعه و مباحثه، کاری است پُرزحمت. پس از تحقیق فهمید که سالیان درازی باید در حوزه علمیه بماند تا بتواند به مقام اجتهاد دست یابد. او حال درس خواندن و مطالعه کردن نداشت. مکرر شنیده بود که قمرینی‌هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام باب الحوائج است. با خود فکر کرد بهتر آن است که چند شب جمعه به کربلا مشرف شود و از آن حضرت بخواهد تا در حقیق دعا فرماید که فوری به درجه اجتهاد برسد!

چند شب جمعه را در حرم به گریه و ناله پرداخت. می‌گفت: «یا قمر بنی‌هاشم، تو باب الحوائجی. از خدا بخواه که فوری مجتهد شوم و به ده خود برگردم. مرا طاقت آن همه درس خواندن نیست. پیش شما هم کاری ندارد: دعا کنید. بخل هم که در مبدأ فیاض نیست. خدای عالم قطعاً دعای شما را مستجاب می‌کند.» پس از ساعت‌ها گریه کردن، خواب او را در ربود، در عالم خواب حضرت عباس علیه السلام را دید که به جمعی از خادمان می‌فرمود: «زود چوب و فلک را حاضر کنید که می‌خواهم این جوان را شلاق بزنم.» جوان از ترس

۱. میزان الحکمة، ج ۱۱، ص ۵۱۸۴.



خود را بر روی پای حضرت انداخت و گفت: «من چه کرده‌ام که مستوجب تازیانه شده‌ام؟! من چند شب جمعه است که شب تا صبح پای ضریح مقدس شما اشک می‌ریزم. حالا به جای آنکه حاجت مرا روا فرمایید و تصدیق اجتهاد را مرحمت کنید که به شهر و دیارم مراجعه کنم، می‌خواهید مرا تنبیه فرمایید؟!» حضرت فرمود: «جوان! اگر می‌خواهی مجتهد شوی، باید به نجف بروی و مانند سایر طلاب و محصلان درس بخوانی و تنبلی و تن‌پروری را کنار بگذاری. با اشک و آه و ناله نمی‌توان تصدیق اجتهاد گرفت. به جای گریه‌ها برو دنبال درس و مباحثه‌ات.»<sup>۱</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ

عَزْمًا»<sup>۱</sup>

ما از آدم از قبل پیمان گرفته بودیم؛ اما او فراموش کرد و عزمی استوار در او نیافتیم.

### عمر عزیز است، غنیمت شمار

در خانه‌ای بزرگ، مرد تنبلی زندگی می‌کرد. بعد از ظهرها از خواب بلند می‌شد، غذایش را می‌خورد و مجدداً به رختخواب می‌رفت. او یک طوطی داشت که نامش پالی بود. طوطی مرد تنبل را تماشا می‌کرد و در حیرت رفتارش بود. یک روز، پالی از مرد جوان پرسید: «آیا از نشستن و خوابیدن روی تخت در شب و روز خسته نشدی؟ خورشید از ساعت‌ها قبل بیرون آمده و مردم نصف کار روزانه‌شان را تمام کرده‌اند. چرا این قدر تنبل هستی؟» مرد جوان، دهن‌دره‌ای کرد و پاسخ داد: «هر صبح که از خواب بلند می‌شوم، دو دوست در گوشم پیچ می‌کنند. یکی از آن‌ها سخت کوشی و دیگری تنبلی است. سخت کوشی می‌گوید: پاشو! امروز کار زیاد داری. زمان می‌گذرد، وقتت را با خوابیدن حرام نکن. اما تنبلی می‌گوید: چرا عجله می‌کنی؟ یک کم بیشتر بخواب. چرا تو باید کار کنی، در حالی که دیگران سخت کار می‌کنند؟!» مرد جوان ادامه داد: «من با صبوری به هر دو تا گوش می‌دهم. تمام وقتم صرف گوش دادن به این دو تا می‌شود. به این دلیل است که در رختخوابم ...»



آری دوستان، این قدر بر اثر تنبلی و بی‌ارادگی وقت‌هایمان را به بطالت  
می‌گذرانیم که انگار قرار است به ما پاداش تنبلی بدهند!





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا﴾<sup>۱</sup>

[و نیز به یاد بیاورید] زمانی را که دو طایفه از شما

تصمیم گرفتند سستی نشان دهند.

## خانه آجری

روزی روزگاری سه بچه خرس با مادرشان در کلبه‌ای در جنگل زندگی می‌کردند. برادر اول خیلی تنبل بود: دوست داشت از صبح تا شب بخوابد و هیچ کاری نکند. برادر دوم خیلی شکمو بود: دوست داشت از صبح تا شب بخورد و هیچ کار نکند. اما برادر سوم نه تنبل بود و نه شکمو. خیلی هم زرنگ بود.

روزی مادر بچه‌ها آن‌ها را صدا کرد و گفت: «بچه‌های من، شما دیگر بزرگ شده‌اید. وقت آن رسیده است که هریک از شما برای خودش خانه‌ای بسازد.» خرس تنبل گفت: «وای، چه کار سختی! ولی حالا که مجبورم، یک خانه از گاه می‌سازم که آسان است.» بعد هم رفت و خانه‌ی گاهی‌اش را ساخت. آن را به برادرهایش نشان داد و گفت: «ببینید چه خانه‌ی قشنگی ساخته‌ام!» برادر شکمو گفت: «خانه‌ات قشنگ است؛ اما محکم نیست. اگر باد بوزد، زود خراب می‌شود. من خانه‌ام را از چوب می‌سازم.» بعد هم رفت و چوب آورد و مشغول ساختن خانه‌اش شد. خانه‌ی چوبی او هم خیلی زود آماده شد.

برادر زرنگ چرخ‌دستی کوچکش را پیرا از آجر کرده بود و می‌کشید. خانه‌ی چوبی برادرش را دید و گفت: «خانه‌ی تو هم زیاد محکم نیست. باد و باران آن را



خراب می‌کند. من می‌خواهم خانه‌ام را با آجر بسازم.» برادر شکمو ناراحت شد و گفت: «ساختن خانهٔ آجری خیلی طول می‌کشد. تا شب تمام نمی‌شود...». ساختن خانهٔ آجری چند روزی طول کشید؛ اما محکم و مقاوم ساخته شد. هر سه برادر در خانه‌های خودشان زندگی می‌کردند؛ ولی در یک شب طوفانی و بارانی، اتفاقی افتاد که نباید می‌افتاد. با اولین باد، خانه‌ای که آدم تنبل با کاه درست کرده بود، بر باد رفت. خانهٔ برادر دوم مقاوم‌تر بود؛ اما با شدت طوفان و رعدوبرق، علاوه بر اینکه خانهٔ چوبی‌اش خراب شد، آتش نیز گرفت! ساعتی بعد، دو برادر شام را مهمان برادر سوم در خانه‌ای گرم و امن بودند.<sup>۱</sup>

این داستان ساده ولی بسیار آموزنده، به ما می‌گوید با تنبلی بیشترین ضرر به خودمان می‌خورد.

---

۱. سایت رادیو نهال، ماجرای سه بچه‌خرس، ص ۳ از ۴، تاریخ دسترسی: ۲۵ مهر ۱۳۹۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ﴾<sup>۱</sup>

و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند.

## ماهی ژاپنی

ماهی تازه یکی از غذاهای مردم ژاپن است. ژاپن کشوری جزیره‌ای و محصور در آب‌هایی است که منبع عظیم ماهی به شمار می‌رود. سال‌ها پیش به علت صید بی‌رویه با استفاده از تکنولوژی‌های پیشرفته، منابع آبزیان در سواحل ژاپن و مناطق اطراف به شدت کاهش یافت؛ به صورتی که کشتی‌های صید ماهی مجبور شدند برای صید ماهی به آب‌های دورتر بروند. مشکل این بود که با طی مسافت زیاد، ماهی‌ها تازگی خود را از دست می‌دادند و ژاپنی‌ها که عادت به خوردن ماهی تازه داشتند، رغبت چندانی به خوردن ماهی‌های جدید از خود نشان نمی‌دادند.

صاحبان کشتی‌ها و صنایع ماهی‌گیری برای حل این مسئله، در کشتی‌ها حوضچه‌هایی تعبیه کردند. پس از صید ماهی‌ها، آن‌ها را در حوضچه‌ها می‌ریختند تا ماهی‌ها زنده به ساحل برسند و بلافاصله مصرف شوند. با وجود این ترفند، هنوز مردم عقیده داشتند که این ماهی‌ها نیز طعم ماهی تازه را ندارند و از آن‌ها استقبال نکردند. صاحبان کشتی‌ها که خود را با بحرانی بزرگ و جدی روبه‌رو می‌دیدند، به فکر راه حل نهایی افتادند. تحقیقات نشان می‌داد درست است که ماهی‌ها زنده به ساحل می‌رسند؛ اما چون همانند



محیط طبیعی خود از حرکت و فعالیت برخوردار نیستند، هنگام مصرف نیز طعم ماهی تازه نمی دهند. راه حل نهایی، استفاده از کوسه ماهی های کوچکی بود که آن ها را در حوضچه های ماهی ها می انداختند. تعدادی از ماهی ها را این کوسه ها شکار می کردند؛ اما بیشترشان زنده می ماندند. در واقع کوسه ها ماهی ها را مرتب تعقیب می کردند. ماهی ها یک لحظه آرام و قرار نداشتند و همان تحرکی را از خود نشان می دادند که در محیط طبیعی زندگی خود داشتند. ناگفته پیداست که ژاپنی ها از این ماهی ها استقبال کردند و آن ها را به عنوان ماهی های تازه می خریدند.

اگر می خواهید همیشه در حال حرکت و رشد و پویایی باشید، کوسه ای در حوضچه زندگی خود بیندازید: کوسه مشکلات؛ زیرا آنچه زندگی ما را تهدید می کند، تنبلی و سستی، سکون و بی تحرکی و درجا زدن و در نهایت پوسیدن است. یادمان باشد آدم مرده است که دیگر تحرک ندارد؛ پس تا زمانی که زنده ایم، باید بجنگیم. برای پیروزی باید مشکلات را برطرف کنیم. موفقیت در گرو درجا زدن است.<sup>۱</sup>

---

۱. مشکلات را شکلات کنید، ص ۲۳.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿نَجَّيْنَاَهُمْ بِسَحْرِ﴾<sup>۱</sup>

سحرگاهان آن‌ها را نجات دادیم.

### سحرخیز باش تا کامروا باشی

گویند عادت بوذرحمهر این بود که هر روز ساعتی قبل از آفتاب به دربار سلطان حاضر می‌شد و کسری را وادار می‌کرد که به کارهای سلطنتی رسیدگی کند. با وی می‌گفت که: «سحرخیز باش تا کامروا باشی.» کسری چون شب‌ها به عیش و عشرت می‌گذرانید، بیدارشدن صبح زود خیلی بر وی دشوار بود. بنابراین یک روز کسری عده‌ای از غلامان را امر کرد تا در تاریکی سحر که بوذرحمهر به عزم دربار می‌آید، جلوی وی را گرفتند و لباس‌هایش را از تنش خارج کردند. بوذرحمهر به فوریت به منزل مراجعت کرد و لباس دیگر پوشید و به دربار حاضر شد. شاه را از خواب بیدار کرد. شاه گفت: «چطور شده امروز دیرتر به حضور ما آمدی؟» بوذرحمهر قصه‌ی راهزنان را برای کسری نقل کرد. کسری فرمود: «این قدر به ما تذکر دادی سحرخیز باش تا کامروا باشی، معنی کامروا بودن را امروز احساس کردی. این آفت و بلا از سحرخیزی به تو رسید.» بوذرحمهر در جواب گفت: «سحرخیز دزدان بودند که چون پیش از من از خواب برخاستند، کام ایشان روا شد.»



کسری از جواب او ملزم و منفعل شد. یکی از راه‌های موفقیت و فلاح و

نجات، همین است.<sup>۱</sup>

در آن کشور بیابی هرچه خواهی

چه خوش مُلکی است مُلک صبحگاهی

گشایش از کلید صبحگه یافت<sup>۲</sup>

کسی کو در حصار گنج ره یافت

---

۱. همای سعادت، ص ۳۳.

۲. چه بگوییم؟، ج ۲، ص ۲۶۳.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾<sup>۱</sup>

و در سحرگاهان استغفار می‌کردند.

## اقبال لاهوری

یکی از اسرار شخصیت اقبال لاهوری، سحرخیزی اوست. اقبال همیشه گفته است: «من هرچه دارم، از سحرخیزی دارم.» اگر او کامیاب بود و توانست انقلابی در درون و بیرون مسلمانان و مردمان شرق ایجاد کند، به علت سحرخیزی و رازونبازی بود که در سحرگاهان با خدای خود می‌کرد. او همیشه در مناجات خویش می‌گفت: «خدایا، هرچه دارم و هرچه می‌خواهم بگیر؛ ولی سوز و آه سحری را از من بگیر. خدایا، از تو می‌خواهم که به جوانان مسلمان این شور را بدهی تا آن‌ها نیز از برکت قرآن برخوردار شوند.»

دکتر علی شریعتی نیز می‌گوید: «اقبال همیشه می‌گفت: زیباترین حالات زندگی را در شوق‌ها و تأمل‌های سپیده‌دم و صبح‌گاه می‌بینم.»<sup>۲</sup>  
مرو بخواب که حافظ به بارگاه قبول زورد نیمه‌شب و درس صبحگاه رسید

۱. ذاریات، ۱۸.

۲. چه بگوییم؟، ج ۲، ص ۲۶۳.







## فصل نوزدهم: بازتاب عمل

یکی از قواعد کلی جهان، انعکاس اعمال است. هیچ عملی در دنیا بدون عکس‌العمل نیست. مولوی می‌گوید:

این جهان کوه است و فعل ما ندا      سوی ما آید نداها را صدا<sup>۱</sup>

این مطلب می‌رساند که بازتاب عمل از قوانین حتمی است. از کنار کوه عبور می‌کنیم، آواز می‌خوانیم. این صدا را کوه به ما برمی‌گرداند و جواب صدا با ندا بر می‌گردد. همچنین این دنیا مثل کوه است که عکس‌العمل کار ما را مثل صدا به ما برمی‌گرداند. مثلاً کسی که پیاز خرد می‌کند، عکس‌العملش این است که از چشمش اشک بریزد. کسی که از وضع خاص یک ترشی سخن می‌گوید، عکس‌العملش این است که آب در دهان او جمع می‌شود. زنجیری به سقف اتاق آویزان است و عمودی ایستاده و آرام گرفته. اگر آن را یک متر به طرف دیوار اتاق بکشیم و بعد رها کنیم، بر می‌گردد و به طرف مقابل می‌رود و عکس‌العمل نشان می‌دهد. آن قدر می‌رود و بر می‌گردد تا در جایش قرار گیرد.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش نهم.



این نظام و قاعدهٔ دنیاست که هر عملی عکس‌العملی در پی دارد. شاید این دنیا گنجایش نمایش آثار و عکس‌العمل تمام اعمال را نداشته باشد؛ اما به اعتقاد ما مسلمان‌ها، دنیای دیگری نیز وجود دارد که می‌توان بازتاب تمامی اعمال، از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین آن‌ها را انتظار داشت. از همین روست که شاعر می‌گوید:

هرچه کنی، به خود کنی      گر همه نیک و بد کنی

این سنتی همیشگی است. نیکی‌ها و بدی‌ها سرانجام به خود انسان باز می‌گردد. هر ضربه‌ای که انسان می‌زند، بر پیکر خویش زده است و هر خدمتی به دیگری می‌کند، در حقیقت به خود خدمت کرده است.

به‌طور کلی یکی از قوانین قطعی آفرینش، مکافات عمل و به‌طور اعم بازتاب و نتایج عمل است؛ یعنی انسان هر کار خوب یا بدی که انجام دهد، نتیجهٔ عمل خوب، پاداش و نتیجهٔ عمل بد، کیفر است. البته مکافات عمل نوعاً به نتایج عمل بد اطلاق می‌شود. باید توجه کنیم که مطابق آیات و روایات و بررسی‌های به‌عمل‌آمده، گرفتاری‌های مختلف که در دنیا به سراغ انسان‌های مختلف می‌آید، برای بعضی مکافات عمل، برای بعضی امتحان، برای بعضی مایهٔ تربیت و بازگشت، برای بعضی مایهٔ افزایش درجه و برای بعضی جبران کمبودهای سابق است. با این بیان، نمی‌توان گفت هر گرفتاری و رنجی کیفر گناه است. گرفتاری‌های سخت فلسفه‌های گوناگونی دارند:

- شکوفایی استعدادها و توانمندی‌های انسان؛

- هشدار دربارهٔ آیندهٔ او؛



- اصل آزمون در زندگی انسان؛
  - بیداری از خواب غفلت و غرور و هوشیار شدن؛
  - کیف‌رگناهان.
- بخش مهمی نیز ثمرهٔ ندانم‌کاری‌ها و سهل‌انگاری‌های انسان در زندگی است.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»<sup>۱</sup>

آیا جزای نیکی جز نیکی خواهد بود؟

### بخشیدم و بخشیدنی دیدم

امام حسین علیه السلام فرمود که نزد من صحیح است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهترین اعمال بعد از نماز، خوش حال کردن مؤمن است به چیزی که حرام نباشد.» من غلامی را دیدم که به سگی غذا می داد. به او گفتم: «چرا این کار را می کنی؟» گفت: «ای فرزند رسول خدا، من اندوهگین هستم. با شادکردن این سگ، خواهان شادی هستم؛ زیرا سرپرست من فردی یهودی است و اندوهم از این جهت است.» امام حسین علیه السلام نزد آن یهودی رفت و آن غلام را به دویست دینار خرید. یهودی پول را نگرفت و گفت: «این غلام فدای قدم های مبارک شما و این بوستان مال غلام شما باشد و اجازه بدهید مبلغی پول هم به شما بدهم.»

امام حسین علیه السلام فرمود: «من به شما مبلغی پول می دهم.» یهودی پذیرفت. مبلغی پول از امام حسین گرفت و به غلام داد. آنگاه امام حسین علیه السلام فرمود: «غلام را آزاد کردم و همه این اموال را به او بخشیدم.» همسر آن یهودی آن چنان مجذوب محبت امام حسین شد که گفت: «من اسلام آوردم و مهریه ام را به شوهرم بخشیدم.» شوهرش گفت: «من نیز اسلام آوردم و این خانه را به همسرم بخشیدم.»



به این ترتیب، روش نیک امام حسین علیه السلام موجب آن همه کارهای نیک شد و بازتاب این رفتار امام این قدر خیر و برکت در پی داشت.<sup>۱</sup>

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست  
این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست<sup>۲</sup>

---

۱. داستانها و بندها، ج ۳، ص ۷۶.

۲. محتشم کاشانی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ

لِّلْعَبِيدِ»

این به سبب چیزی است که دست‌های شما از پیش فرستاده [و نتیجه کار شماست]. خداوند به بندگان ستم نمی‌کند.

### این کدو صاحب دارد

پیرمردی راست‌گو می‌گفت: پس از انقلاب مشروطه، سربازهای محمدولی‌خان سپهسالار وارد تهران شدند. خودم به چشم دیدم که روزی در نواحی قنات‌آباد، دو نفر از آن‌ها اسب‌سوار و مسلح، به طوری که قطارهای فشنگ را مرتب در روی سینه خود بسته بودند، از وسط خیابان به طرف غرب یعنی به سمت امامزاده حسن می‌گذشتند. یکی از آن‌ها چپقی بلند در دست داشت و مشغول کشیدنش بود. در کنار دیوار خیابان، درویشی فقیر که سر خود را تازه با تیغ تراشیده بود، نشسته و سر بر روی زانوهای خود گذاشته و به حال خود مشغول بود. همین که این دو نفر تفنگچی از آنجا عبور می‌کردند، چشمانشان به این مرد سرتراشیده افتاد. آن مرد چپق به دست به سمت او رفت و آتش چپق خود را روی سر او خالی کرد و رفت.

درویش سر خود را از روی زانو برداشت و نظری کرد و گفت: «این کدو صاحب دارد.» هنوز یک میدان جلوتر نرفته بودند و به امامزاده حسن نرسیده



بودند که من، چون در راه بودم، به آنجا رسیدم. دیدم جماعتی از دور مشغول تماشا کردن آن تفنگچی هستند. اسب او را به زمین زده بود و یک دست در روی سینه او گذاشته و با دست دیگر بر سر و سینه و بدن او می‌کوفت تا او را در زیر پای خود خرد و له کرد.

پس تجربه کردیم در این دیر مکافات با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد نتیجه اعمال انسان، هر چه باشد، دسترنج خود اوست و اگر به مصیبتی گرفتار شد، جز خود نباید کسی را ملامت کند. مثل این است که اگر شخصی به آینه بنگرد و آینه ظاهر او را همان طور که هست، نشان دهد، نباید آینه را بشکند؛ بلکه باید خود را اصلاح کند.<sup>۱</sup>

---

۱. گنجینه مبغین، ص ۳۲۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾<sup>۱</sup>

هرکس در گرو اعمال خویش است. [هر عملی چه خوب و چه بد به خودش برمی گردد.]

### هرچه کنی، به خود کنی

موشی از شکاف دیوار، کشاورز و همسرش را دید که بسته‌ای را باز می‌کردند. «یعنی چه غذایی داخلش است؟» وقتی فهمید که محتوای جعبه چیزی نیست مگر تله موش، ترس وجودش را فرا گرفت. به سمت حیاط مزرعه که می‌رفت، داد زد: «تله موش در خانه است!» او از این طریق می‌خواست به همه اخطار دهد. مرغک قدقد کرد و پنجه‌ای به زمین کشید. بعد سرش را بلند کرد و گفت: «آقاموشه، بیچاره، تویی که باید نگران باشی. این قضیه هیچ ربطی به من ندارد. من که داخل تله نمی‌افتم.» موش رو به خوک کرد و گفت: «تله موش در خانه است!» خوک از سر همدردی گفت: «واقعاً متأسفم آقای موش؛ اما کاری به جز دعا از دست من بر نمی‌آید. مطمئن باشید که در دعاهایم شما را فراموش نخواهم کرد.» موش سراغ گاو رفت و او در پاسخ گفت: «عجب آقاموشه، یک تله موش! به نظرت خطری من را تهدید می‌کند، احمق جان؟!»

موش سرافکننده و غمگین به خانه برگشت تا تنهایی با تله موش کشاورز روبه‌رو شود. همان شب صدایی در خانه به گوش رسید، مثل صدای تله موشی





که طعمه‌ای در آن افتاده باشد. همسر کشاورز با عجله بیرون دوید تا ببیند چه چیزی به تله افتاده است. اتاق تاریک بود و او ندید چه چیزی به تله افتاده است. از قضا ماری سمی دمش لای تله گیر کرده بود. مار همسر کشاورز را گزید. کشاورز بی‌درنگ او را به بیمارستان رساند. وقتی به خانه برگشت، همسرش هنوز تب داشت. همه می‌دانند که دوائی تب، سوپ جوجه تازه است. از این رو کشاورز چاقویش را برداشت و به حیاط رفت تا اصلی‌ترین ماده سوپ را تهیه کند. بیماری همسرش بهبود نیافت. به همین دلیل دوستان و همسایه‌ها مدام به عیادت او می‌آمدند. کشاورز برای تهیه غذای آن‌ها خوک را هم کشت. همسر کشاورز خوب نشد و درگذشت. افراد بسیاری در مراسم خاک‌سپاری او شرکت کردند. کشاورز برای تدارک غذای آن‌ها، گاو را هم سربرید.

بله دوستان، این بازتاب عمل خود همین حیوانات بود که موش را تنها گذاشتند. موش تنها ماند؛ اما نمرد!<sup>۱</sup>

---

۱. مثل زرافه باش؛ یک سر و گردن از بقیه بالاتر، ص ۱۳۰.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا

رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»<sup>۱</sup>

کسی که عمل صالحی انجام دهد، سودش برای خود اوست و هرکس بدی کند، به خویشتن بدی کرده است. خداوند هرگز به بندگان خود ستم نمی‌کند.

### چوپان بیدار

نقل می‌کنند چنگیزخان مغول بعد از خون‌ریزی نیشابور به همدان رفت. دید مردم همدان دست از پا خطا نمی‌کنند تا کشته شوند. خیلی مؤدب و دست به عصا راه می‌روند. چنگیز که سادیسیم خون‌ریزی داشت، درصدد بهانه بود؛ ولی همدانی‌ها بهانه دست او نمی‌دادند. یک روز مردم همدان را خواست. گفت: «از شما یک سؤال می‌کنم، اگر جواب منطقی دادید، در امانید و اگر جواب مقبول نبود، در این شهر نیز سیل خون جاری می‌سازم.» وحشت تمام شهر را فرا گرفته بود؛ چنگیز چه می‌خواهد بپرسد؟

چنگیز پرسید: «آیا من از طرف خودم آمده‌ام یا از طرف خدا؟» بزرگان، تجار، کسبه و عوام همه پیچ کردند و چیزی نگفتند. چوپانی پیش آمد و گفت: «قربان، من جواب شما را عرض می‌کنم. جناب عالی نه از طرف خودت آمده‌ای و نه از طرف خداوند متعال. نه خداوند مهربان مثل تو را می‌فرستد که آدم بکشی و نه تو یک نفر آدم عرضه داری که میلیون‌ها بشر را بکشی؛ بلکه تو



را اعمال ما آورده است. تو عکس‌العمل عمل مایی. ما از مردم لایق، دانا، عاقل، دانشمند و درستکار پذیرایی نکردیم و به آن‌ها احترام نگذاشتیم. به عوض از مردم فرومایه و دزد حمایت کردیم. عمل ما بازتابی داشت و آن، آمدن تو بود! بدی افعال ما تو را فرستاد.» چنگیز حرف چوپان را تصدیق کرد و گفت: «راست گفتی.» لذا چنگیز در همدان اصلاً خون‌ریزی نکرد.<sup>۱</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ

فَلَهَا﴾<sup>۱</sup>

اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می‌کنید و اگر بدی کنید، باز هم به خود می‌کنید.

### طیب بی سواد

حاج میرزا خلیل رازی تهرانی از اطباء نامی و حاذق بود. ایشان درباره علم طب خود می‌گوید:

من در علم طب درسی نخوانده بودم و مهارتی نداشتم. خداوند در عوض و پاداش عملی نیک، علم طب را به من عطا کرد. در ایام جوانی در مدرسه دارالشفای قم متصل به مدرسه فیضیه ساکن شدم. ایام گرانی و کمبود غذا بود؛ زیرا بین دولت ایران و روسیه درگیری بود و اسیران بسیاری از روس را آورده و در شهرها ساکن کرده بودند. روزی با رنج فراوان نانی به دست آوردم و عازم مدرسه شدم. در بین راه، به زنی از اسرا که نصرانی (مسیحی) بود، برخورد کردم که کودکی در بغل داشت و از شدت گرسنگی رنگش زرد شده بود. او به من گفت: «شما مسلمانان رحم ندارید که ما را اسیر کرده‌اید و گرسنه رها ساخته‌اید؟!» دلم به حالش سوخت و نان را به او دادم. با دست خالی به مدرسه بازگشتم و آن روز و شب را با گرسنگی به سر بردم.



شب هنگام شخصی به در حجره‌ام آمد و گفت: «مادرم سخت مریض است. اگر دکتری سراغ داری، به من معرفی کن.» به زبانم جاری شد که اگر فلان چیز را بخورد، خوب می‌شود. او گمان کرد من دکترم؛ لذا رفت و آن دارو را فراهم کرد و مادرش به سبب آن دارو خوب شد. ساعتی نگذشت که آن شخص آمد و پول و غذاهای رنگارنگی برای من آورد و بسیار تشکر کرد و گفت: «مادرم با داروی شما شفا یافت.» فردی آن روز، شفای آن روز دهان به دهان گشت و مریض‌های بسیاری نزد آمدند و من بدون آنکه چیزی بدانم، دارویی می‌گفتم. مؤثر واقع می‌شد و سود زیادی نصیب من شد. بعد بعضی کتب طب را مطالعه کردم و به تهران بازگشتم و نامم در ردیف استادان علم طب معروف شد. تمام این‌ها، آثار و پاداش نان دادن به زن اسیر نصرانی بود.<sup>۱</sup>

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز<sup>۲</sup>

---

۱. گنجینه مبلغین، ص ۳۳۱.

۲. سعدی.





## فصل بیستم: تغییر

امام علی علیه السلام می فرماید: «چگونه بر حالت خویش باقی می‌مانی، در حالی که روزگار در کار تغییر توست؟!»<sup>۱</sup>

هر تغییری که ایجاد می‌کنیم، موقتی است؛ مگر اینکه خودمان، نه دیگری یا چیز دیگری را مسئول تغییراتمان بدانیم. خصوصاً اینکه باید خود را با این سه باور اساسی تطبیق دهیم:

۱. باید تغییر کند: باور این مطلب که ما باید تغییر کنیم، کافی نیست.

۲. من باید تغییر دهم: دیگران می‌توانند مرا هدایت کنند؛ اما من خودم مسئولم.

۳. من می‌توانم تغییرش دهم: آنچه را تجربه می‌کنم، می‌توانم آن را تغییر دهم.

چه چیزی سبب تغییر می‌شود؟ تغییر زمانی رخ می‌دهد که در سیستم عصبی مان و نیز در احساساتی که به تجاربمان ربط می‌دهیم، تغییر ایجاد

---

۱. مسعود لعلی، وقتی تو تغییر می‌کنی، ص ۲۵.



کنیم. تا هنگامی که سیگار به ما حسی خوشایند می‌دهد، به سمت آن کشیده خواهیم شد. تنها زمانی که سیگار را به تنفر و خاکستر و مرگ نسبت دهیم، تغییر ماندگار واقعاً اتفاق خواهد افتاد.

دوست داریم آن را انکار کنیم؛ اما آنچه معمولاً رفتار ما را هدایت می‌کند، عکس‌العمل عمقی است، نه محاسبه هوشی. ممکن است بدانیم که شکلات برای سلامتی مناسب نیست؛ اما هنوز آن را می‌خوریم. چرا؟ زیرا از طریق آنچه هوشمندانه می‌دانیم، هدایت نشده‌ایم. در عوض به واسطه آنچه یاد گرفته‌ایم که ناراحتی و شادی را در سیستم عصبی مان به هم ربط دهیم، هدایت می‌شویم. ارتباطات عصبی ماست که ما در سیستم عصبی خود ایجاد کرده‌ایم تا تعیین‌کننده این باشد که چه کاری انجام دهیم.<sup>۱</sup>

توجه زود هنگام به تغییرات کوچک، به ما کمک می‌کند تا خود را با تغییرات بزرگی که در راه است، زودتر تطبیق دهیم.<sup>۲</sup>

راهکارش مرحله‌ای ساده اما قوی برای ایجاد تغییرات ماندگار:

۱. آنچه می‌خواهیم، به روشنی بیان کنیم. بیشتر مردم روی چیزهایی

تمرکز می‌کنند که نمی‌خواهند.

۲. اعمال فشار کنیم. تغییرکردن را باید در نظر بگیریم.

۳. الگوی محدودکننده را قطع کنیم. نگهداری عادت را در خود

بشکنیم.

---

۱. برگرفته از: ۳۶۵ راز موفقیت آنتونی رابینز، ص ۸۷.

۲. چه کسی پنیر مرا جابه‌جا کرد؟، ص ۷۸.





۴. جانشینی جدید و قدرتمند داشته باشیم. نباید رفتار یا حس خود را متوقف کنیم؛ بلکه باید برای آن جانشینی داشته باشیم.
۵. آن مشکل را شرطی کنیم تا به عادت‌های جدید تبدیل شود.
۶. امتحان کنیم. مطمئن شویم که جواب می‌دهد.

چه چیزی نمی‌گذارد که ما تغییر ایجاد کنیم؟ برخی از باورهای ما، چه شخصی و چه فرهنگی، ما را عقب نگه می‌دارند. بیشتر مردم باور ندارند که می‌توانند تغییر ایجاد کنند. این امر تنها به این علت است که تلاش‌های قبلی آن‌ها بی‌نتیجه مانده است یا اینکه ممکن است فکر کنند تغییر باید فرایندی طولانی و سخت باشد؛ وگرنه برای چه تا به حال تغییر نکرده‌اند؟ علاوه بر این، اگر مشکلی را حل کنیم که سال‌ها دقایقمان را صرف آن کرده‌ایم، با عکس‌العمل دوستان و خانواده خود مواجه می‌شویم. آن‌ها ممکن است به ما اعتراض کنند که: «اگر انجام آن کار آسان بود، چرا ما زمان را هدر دادیم و بیهوده نگران تو بودیم؟» این محرک منفی به ما یاد است زمان زیادی را صرف این کار کنیم تا دیگران بتوانند از تغییرها قدردانی کنند.

باید این هیپنوتیزم فرهنگی را از خود دور کنیم و بدانیم که اقدامات جدید، نتایج جدیدی ایجاد می‌کند. فقط بدانیم که اگر بتوانیم بلافاصله مشکلی ایجاد کنیم، می‌توانیم به همان سرعت و به همان آسانی، راه‌هایی برای حل آن پیدا کنیم. برای ایجاد تغییر سریع، اولین باوری که باید خود را با آن تطبیق دهیم، این است که اکنون می‌توانیم در عمل، از هر نظر تغییر کنیم. اگر قبلاً چند بار تصمیم به تغییر گرفته‌ایم و موفق نشده‌ایم، علتش این



بوده که درد و رنج ناشی از موفق نشدن به اندازه کافی وجودمان را نیاززده بوده و در واقع به آستانه رنج نرسیده بوده ایم. اگر برای تغییر دلیل کافی داشته باشیم، می توانیم تغییراتی را که طی سال ها موفق به ایجاد آن ها نشده ایم، در یک دقیقه به وجود آوریم.

هر تغییری که پدید می آوریم موقتی خواهد بود؛ مگر آنکه خود را مسئول تغییر خویشتن بدانیم. علت اینکه افرادی می دانند باید تغییری صورت پذیرد، ولی در برابر آن مقاومت می کنند، این است که تغییرکردن را دردناک تر از تغییر نکردن می دانند. برای ایجاد تغییر در هر فرد، از جمله خودمان، باید کار برعکس شود؛ به طوری که تغییر نکردن بسیار دردناک جلوه کند و تغییر، جالب و لذت بخش به نظر برسد. برای ایجاد تغییر باید سؤالات رنج آوری از خود بکنیم: «اگر این تغییر را ایجاد نکنم، چه زیان هایی دارد؟ چه چیزهایی را در زندگی از دست می دهم؟ قبلاً بر اثر این مسئله، چه خسارت های مالی، احساسی، جسمی، فکری و روحی متحمل شده ام؟» باید کاری کنیم که رنج تغییر نکردن، بسیار واقعی و خیلی قوی و اضطراری احساس شود؛ به طوری که ادامه وضع موجود ممکن نباشد.

همچنین باید سؤالاتی طرح کنیم که دستاوردهای ناشی از تغییر را در نظر ما مجسم می سازد تا بتوانیم نکات مثبتی را با تغییر همراه سازیم: «اگر این تغییر را ایجاد کنم، درباره خودم چه نظری پیدا خواهیم کرد؟ این تغییر چه تأثیری در زندگی من خواهد گذاشت؟ اگر همین امروز این تغییر را در خود ایجاد کنم، چه تغییرات دیگری می توانم در آینده به وجود آورم؟ دوستان و



خانواده من چه نظری درباره من پیدا خواهند کرد؟ تا چه اندازه خوشبخت تر خواهم شد؟» راه این کار این است که دلایل هرچه بیشتری پیدا کنیم و بهتر آن است که دلایلی قوی تر بیابیم که چرا این تغییر باید هم اکنون انجام شود، نه در یکی از روزهای آینده. اگر هم اکنون به ایجاد تغییر دست نزنیم، معلوم می شود که آن اهرم و انگیزه به قدر کافی قوی نبوده است.

نه فقط باور کنیم که ایجاد تغییر قطعاً لازم است، بلکه بپذیریم این تغییر را من باید به وجود آورم. باید خود را سرمنشأ تغییر بدانیم. در غیر این صورت، همیشه انتظار می کشیم که دیگری آن تغییر را برای ما به وجود آورد تا اگر به صورت دلخواه انجام نشد، دیگری را سرزنش کنیم. باید باور کنیم که من برای انجام تغییر توانا هستم. اگر تغییر را ممکن ندانیم، عملاً در این راه قدمی بر نمی داریم. خودمان منشأ تغییراتی باشیم که در خود به وجود می آوریم.

اولین قدم برای ایجاد تغییر، این است که بینیم واقعاً می خواهیم و در نتیجه هدفی در نظر داشته باشیم تا به سوی آن حرکت کنیم. فقط به هدف هایی می توانیم برسیم که به آن ها توجه کنیم. چنانچه هوش و حواس خود را متوجه بلاهایی کنیم که نمی خواهیم سرمان بیاید، خواه ناخواه دچار آن ها خواهیم شد. بسیاری از افراد واقعاً خواستار تغییر هستند و با وجود این، خود را از ایجاد آن ناتوان می یابند؛ اما در ایجاد تغییر، معمولاً مسئله توانایی مطرح نیست. آنچه همیشه مطرح است، وجود انگیزه است. تصمیم به ایجاد تغییر، اغلب یا با قاطعیت همراه نیست یا اینکه تصمیم، قطعی است؛ اما به



زمانی دیگر موکول می‌شود. تنها راه به وجود آوردن تغییر این است که آن را امری فوری بدانیم. در این صورت است که به ایجاد آن مجبور می‌شویم.

چه عاملی موجب می‌شود که دست به ایجاد تغییر بزنیم؟ یکی از عوامل مهم این است که به آستانهٔ رنج برسیم؛ یعنی به جایی برسیم که دیگر تحمل وضع موجود برایمان مقدور نباشد. در این موقع است که مغز ما می‌گوید: «دیگر کافی است. دیگر یک روز و حتی یک لحظه هم نمی‌توانم این وضع را تحمل کنم.» برای ایجاد تغییر کافی نیست که اطلاعات و معلوماتی به دست آوریم دربارهٔ اینکه انجام تغییر حتماً لازم است؛ بلکه باید در اعماق وجود و با تمام عواطف و احساسات خود دریا بیم که این تغییر حتماً و قطعاً ضروری است.

اگر می‌خواهیم دربارهٔ چیزی مطمئن شویم، باید اول اطمینان حاصل کنیم که تغییر در راه است و بعد دائم پیش‌بینی کنیم و به آن واکنش نشان دهیم. خیلی‌ها از خود تغییر اذیت نمی‌شوند؛ آزرده می‌شوند چون آمادهٔ تغییر نیستند. آن‌ها تحولات را پیش‌بینی نمی‌کنند و چنان در یک خط طولی حرکت می‌کنند که متوجه نمی‌شوند با موقعیت جدید چه باید بکنند. تغییرات را با توجه با آنچه در اطرافمان می‌گذرد، پیش‌بینی کنیم و به حساسیت‌های خود اولویت بدهیم. نباید بنشینیم و نظاره‌گر باشیم تا دیگران تغییر ایجاد کنند؛ بلکه باید خودمان نیز به نوعی خالق تحول باشیم. همهٔ تغییرات لحظه‌ای هستند. علت طول کشیدن تغییرات این است که ما ابتدا منتظر می‌شویم تا رشته‌ای از حوادث اتفاق بیفتد و بعد تصمیم بگیریم تغییر لازم را صورت دهیم یا نه.



خیلی‌ها فکر می‌کنند معنی‌اش این است که اصلاً مشکلی نداشته‌اند. اگر ایجاد تغییر این قدر ساده است، چرا هفته پیش یا سال پیش این تغییر را در خود به وجود نیاوردیم و دست از گله و شکایت برداشتیم؟ اولین عقیده‌ای که لازم است داشته باشیم تا بتوانیم با سرعت، هرگونه تغییری را به وجود آوریم، این است که بدانیم هم‌اکنون و در همین لحظه قادر به تغییر هستیم. باید این عقیده را بپذیریم که تغییر سریع و لحظه‌ای مقدور است. از این گذشته، همان طور که می‌توانیم در یک لحظه مشکلی ایجاد کنیم، در یک لحظه هم می‌توانیم راه‌حلی برای آن بیابیم. معمولاً تصمیم‌گیری و تغییر، به زمان نیاز ندارد. آنچه وقت‌گیر است، مرحله آمادگی برای تغییر است. باور کنیم چیزی باید تغییر کند: منظور این نیست که اگر تغییری صورت گیرد، اوضاع بهتر و مناسب‌تر می‌شود. منظور این است که به یقین، این تغییر باید مطلقاً ایجاد شود.



اگر از چیزی خوشتان نمی‌آید، آن را تغییر دهید. شما درخت نیستید.<sup>۱</sup>  
جیم ران

زندگی به صورت اتفاقی بهتر نمی‌شود؛ بلکه با ایجاد تغییر بهبود می‌یابد. هرچه سؤالات بیشتر و اساسی‌تری از خودمان بکنیم، در ایجاد تغییرات، موفق‌تر و مؤثرتر خواهیم بود.<sup>۲</sup>  
جیم ران

نمی‌توانیم با استانداردهای دیروز زندگی کنیم و توقع داشته باشیم که امروز برنده شویم. باید قواعد و ضوابط فردا را پیش‌بینی کنیم و بفهمیم چگونه می‌توانیم هم‌اکنون بر اساس آن‌ها عمل کنیم. این‌گونه می‌توانیم در بازی زندگی برنده شویم. اینکه تاکنون موفق عمل کرده‌ایم، بدان معنا نیست که فردا هم چنین خواهد بود. جهل معادل است با بیکاری. خیلی‌ها بیکارند؛ زیرا آینده حرفه‌ای خود را پیش‌بینی نکرده‌اند و آن‌قدر اسیر روزمرگی بوده‌اند که برای زندگی‌شان طرحی نریخته‌اند. وقتی می‌گوییم این امر غیرممکن است، کمی دقت کنیم؛ زیرا چیزی که دیروز ناممکن بود، امروز ممکن شده است. این، طبیعت تغییر است. سعی کنیم سیستم اعتقادی جدیدی به وجود آوریم و فقط بر یک باور محکم و استوار باشیم؛ اینکه تغییر حتمی است.

۱. وبلاگ باشگاه موفقان تاریخ، «نکته‌هایی که هر فرد موفق باید بداند»، تاریخ دسترسی:

۲۷ مرداد ۱۳۹۷.

۲. سایت یول‌نیوز، کد خبر: ۳۱۴۷۷۷، تاریخ دسترسی: ۱۴ مرداد ۱۳۹۸.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ

حَتَّى يُغَيِّرُ أَمْرًا بِأَنْفُسِهِمْ﴾<sup>۱</sup>

این به واسطه آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده است، تغییر نمی دهد؛ جز آنکه آن‌ها خودشان تغییرش دهند.

## خداحافظ نوکیا

رئیس نوکیا زمانی که خبر فروش شرکت نوکیا به مایکروسافت را با رسانه‌ها در میان گذاشت، با دیدگان پر از اشک گفت: «ما هیچ اشتباهی انجام ندادیم؛ اما با وجود آن شکست خوردیم.» نوکیا زمانی یکی از شرکت‌های بزرگ و پر قدرت جهان بود و با تمام قدرت، دنیای موبایل را در دست داشت. جهان بسیار سریع تغییر کرد و رقیبان نوکیا توانستند خود را به سرعت تغییر دهند؛ اما نوکیا نتوانست! نوکیا در فراگرفتن فناوری نوین عقب ماند، در فراگیری تغییر عقب ماند، نتوانست از فرصتی که انقلاب بزرگ دیجیتال فراهم آورده بود، به خوبی بهره‌برداری کند. آن‌ها نه تنها فرصت ثروت‌اندوزی همانند رقیبان را از دست دادند، بلکه حتی شانس برای بقایشان را نیز از دست دادند.

از داستان شکست نوکیا می‌توان آموخت: اگر تغییر نکنیم، در مسابقه عقب می‌مانیم و بالاخره شکست می‌خوریم و حذف می‌شویم.<sup>۲</sup>

۱. انفال، ۵۳.

۲. کانال رازهای روان‌شناسی: [t.me/topmedi](https://t.me/topmedi)



بدانید که خداوند متعال می‌فرماید تغییر برای هر قومی به دست  
خودشان است؛ یعنی تغییر به سمت خوشبختی یا بدبختی به دست  
خودمان است. آری خودمان!





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ

يُبدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا

رَحِيمًا»<sup>۱</sup>

مگر کسی که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می‌کند و خداوند آمرزندهٔ مهربان است.

### بُشر حافی

صدای سازوآواز بلند بود. هرکس که از نزدیک آن خانه می‌گذشت، می‌توانست حدس بزند که درون خانه چه خبر است. بساط عشرت و می‌گساری پهن بود و جام می بود که پیایی نوشیده می‌شد.

کنیزک خدمتکار درون خانه را جارو زده بود و خاکروبه‌ها را در دست گرفته و از خانه بیرون آمده بود تا آن‌ها را در کناری بریزد. در همین لحظه، مردی که آثار عبادت از چهره‌اش نمایان بود و پیشانی‌اش از سجده‌های طولانی حکایت می‌کرد، از آنجا می‌گذشت. از آن کنیزک پرسید: «صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟» گفت: «آزاد». فرمود: «معلوم است که آزاد است. اگر بنده می‌بود، پروای صاحب و مالک و خداوندگار خویش را می‌داشت و این بساط را پهن نمی‌کرد.» ردوبدل شدن این سخنان بین کنیزک و آن مرد موجب شد که کنیزک مکث زیادتری در بیرون از خانه بکند.



هنگامی که به خانه برگشت، اربابش پرسید: «چرا دیر آمدی؟» کنیزک ماجرا را تعریف کرد و گفت: «مردی با چنین وضع و هیبت می‌گذشت و چنان پرسشی کرد و من چنین پاسخی دادم.» شنیدن این ماجرا او را چند لحظه در اندیشه فرو برد. مخصوصاً آن جمله «اگر بنده می‌بود، از صاحب اختیار خود پروا می‌کرد» مثل تیر بر قلبش نشست. بی‌اختیار از جا جست و به خود مهلت کفش پوشیدن نداد. با پای برهنه به دنبال گوینده سخن رفت. دوید تا خود را به صاحب سخن که جز امام هفتم حضرت موسی کاظم علیه السلام نبود، رساند. به دست آن حضرت به شرف توبه نائل شد.

بشربن حارث بن عبدالرحمن مروزی به افتخار آن روز که با پای برهنه توبه کرده بود، دیگر کفش به پا نکرد. از آن به بعد لقب «الحافی» یعنی پابرهنه یافت و به «بشر حافی» مشهور شد. تا زنده بود، به ایمان خویش وفادار ماند و دیگر گرد گناه نگشت.<sup>۱</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ

بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾<sup>۱</sup>

در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمان‌ها [به آسمان‌های دیگر] تبدیل می‌شوند و آن‌ها در پیشگاه خداوند قهار ظاهر می‌شوند.

### مثل عقاب باش

عقاب چگونه دوباره متولد می‌شود؟ عمر عقاب هفتاد سال است؛ ولی به سن چهل که می‌رسد، چنگال‌هایش بلند می‌شود و دیگر انعطاف گرفتن طعمه را ندارد. نوک تیزش گند و بلند و خمیده می‌شود و شهبال‌های کهن سال بر اثر کلفتی پر به سینه می‌چسبد و پرواز برایش دشوار است. آنگاه عقاب است و دوراهی: بمیرد یا دوباره متولد شود. ولی چگونه؟

عقاب به قله‌ای بلند می‌رود. نوک خود را آن قدر بر صخره می‌کوبد تا کنده شود و منتظر می‌ماند تا نوکی جدید برآید. با نوک جدید تک‌تک چنگال‌هایش را از جای می‌کند تا چنگال نو درآید و بعد شروع به کندن پرهای کهنه می‌کند. این روند دردناک ۱۵۰ روز طول می‌کشد؛ ولی پس از پنج ماه عقاب تازه‌ای متولد می‌شود که می‌تواند سی سال دیگر زندگی کند.



برای زیستن باید تغییر کنیم، درد بکشیم، از آنچه دوست داریم بگذریم،  
عادات و خاطرات بد را هرس کنیم و دوباره متولد شویم، یا باید بمیریم!<sup>۱</sup>  
هیچ چیزی ثابت و برجای نیست جمله در تغییر و سیر سرمدی است<sup>۲</sup>  
مولوی

---

۱. برگرفته از مجله شکار طبیعت، در: نی نی سایت، ۲۸ آبان ۱۳۹۹.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا

بِأَنفُسِهِمْ﴾

همانا خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد،  
مگر آنکه آن‌ها خود تغییرش دهند.

### تیشه خوشبختی

او یکی از صحابه رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. تنگ دستی بر او چیره شده بود. روزی حس کرد دیگر کارد به استخوانش رسیده است. با مشورت زنش تصمیم گرفت برود و وضع خود را برای رسول اکرم شرح دهد و از آن حضرت استمداد مالی کند. با همین نیت رفت؛ ولی قبل از آنکه حاجت خود را بگوید، این جمله از زبان رسول اکرم به گوشش خورد: «هرکس از ما کمکی بخواهد، ما به او کمک می‌کنیم؛ ولی اگر کسی بی‌نیازی بورزد و دست حاجت پیش مخلوقی دراز نکند، خداوند او را بی‌نیاز می‌کند.»

آن روز چیزی نگفت و به خانه خویش برگشت. باز با هیولای فقر روبه‌رو شد که همچنان بر خانه‌اش سایه افکنده بود. ناچار روز دیگر به همان نیت به مجلس رسول اکرم حاضر شد. آن روز هم همان جمله را از پیامبر شنید. این دفعه نیز بدون اینکه حاجت خود را بگوید، به خانه خویش برگشت. چون خود را همچنان در چنگال فقر، ضعیف و بیچاره و ناتوان می‌دید. برای سومین بار به همان نیت به مجلس رسول اکرم رفت و باز هم همان جمله را



شنید. این بار که آن جمله را شنید، اطمینان بیشتری در قلب خود احساس کرد. حس کرد که کلید مشکل خویش را در همین جمله یافته است. وقتی که خارج شد، با قدم‌های مطمئن‌تری راه می‌رفت و با خود گفت: «به خدا تکیه می‌کنم و از نیرو و استعدادی که در وجود خودم به ودیعت گذاشته شده است، استفاده می‌کنم.»

با خودش فکر کرد که از من چه کاری ساخته است؟ به نظرش رسید که برود به صحرا و هیزمی جمع کند و بیاورد و بفروشد. رفت و تیشه‌ای عاریه کرد و به صحرا رفت. هیزمی جمع کرد و فروخت. روزهای دیگر به این کار ادامه داد تا تدریجاً توانست از همین پول برای خود تیشه و حیوان و سایر لوازم کار را بخرد. باز هم به کار خود ادامه داد تا صاحب سرمایه و غلامانی شد.

روزی رسول اکرم ﷺ به او رسید و تبسم کنان فرمود: «نگفتم هرکس از ما کمکی بخواهد، ما به او کمک می‌دهیم؛ ولی اگر بی‌نیازی بورزد، خداوند او را بی‌نیاز می‌کند.»<sup>۱</sup>

دوستان با یک تغییر بموقع در زندگی مان، خوشبختی را به زندگی مان دعوت کنیم.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ

مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ»<sup>۱</sup>

آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه حق نازل کرده است، خاشع شود؟!

### ۱۸۰ درجه تغییر!

فضیل بن عیاض از سردسته‌های دزدان و جنایت‌کاران عصر هارون الرشید بود. شبی شمشیر خود را برداشت با این تصمیم که به خانه‌ای برود و با ناموس دیگری که دختری بود، عمل منافی عفت انجام دهد. بر پشت بام آن خانه پرید و همین که خواست خود را به درون خانه بیفکند و سراغ بستر آن دختر رود، ناگاه شنید همسایه آن خانه نیمه شب برخاسته است و قرآن می‌خواند. گوش کرد. دید این آیه را می‌خواند: «آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه حق نازل کرده است، خاشع شود؟!» فضیل آن‌چنان تحت تأثیر قرار گرفت که گفت: «یا ربِّ قرآن، ای پروردگار من، اکنون وقت خشوع در برابر تو فرا رسیده است، وقت تغییر، وقت خوب شدن!» او همان دم توبه حقیقی کرد و به سوی خانه بازگشت. در مسیر راه شنید کاروانی می‌گویند تا صبح نشده از اینجا با سرعت برویم که دژخیمان فضیل ما را غارت نکنند. فضیل خود را به آن‌ها معرفی کرده و به آن‌ها قول داد که از دست او و یارانش در امان هستند و او دیگر این کارها را انجام نمی‌دهد.



او آن چنان تغییر کرد که از پارسایان و پرهیزکاران شد. به مکه رفت و در آنجا کنار کعبه سکونت کرد و همواره به عبادت مشغول بود تا در روز عاشورا در سال ۱۸۷ق از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

---

۱. گنجینهٔ مبلغین، ص ۲۰۷.